



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

مجموعه آثار شهید سید ابوالحسن علی حسینی (عج) در ۱۰ جلد

موسیقی

شماره ۲۳

ماهنامه



آغاز اعانت

هر گروهی که در راه حق ایستد، خداوند یاریش کند



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۲۳

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۲۳ - آذر و دی ۱۳۷۹
۷	مشخصات کتاب
۸	... اندر حسرت فهم درست
۱۱	درآمدی بر استراتژی انتظار
۱۴	پاره های خورشید
۲۱	با دعای ندبه در نگاه جمعه-۷
۳۷	مدعیان مهدویت در نهضت های سیاسی - اجتماعی
۴۴	حماسه دینی در ادب پارسی-۳
۶۵	نگرشی به زیارت آل یاسین-۹
۷۲	امام زمان، علیه السلام، و تربیت انسان
۸۱	عطر موعود
۸۴	شوق ظهور
۹۲	شیعه یعنی یک جهان دلدادگی
۹۴	شعر
۱۰۹	در آستان جانان
۱۱۰	عروس باغف سیب
۱۲۳	علی علیه السلام در قرآن
۱۲۵	در لباس پاسبانی ...
۱۲۶	با هر مردف آسمانزاد
۱۲۹	دست دعا
۱۳۰	در مطبوعات
۱۳۲	گزارش برنامه های اجلاس
۱۴۲	معرفی کتاب

۱۴۴ ----- موعود در روایات

۱۴۵ ----- درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۷۹

عنوان و نام پدیدآور: شماره ۲۳ - آذر و دی ۱۳۷۹ / ماهنامه موعود

ناشر چاپی: ماهنامه موعود

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و ماهنامه

ص: ۱

نیمه شعبان و جشن میلاد امسال هم گذشت. اما، بسیار متفاوت با سالهای قبل. این تفاوت را از وجوه مختلف میتوان ارزیابی کرد. اما این تفاوت بیش و پیش از همه در گستردگی مراسم و برگزاری مجالس سور و چراغانی و تزئین خیابانها و کوچههای شهر بود. در میان همه ایام سور و سوگ از قدیمالایام جشن میلاد امام عصر، علیهاالسلام، و ایام تاسوعا و عاشورا در میان مردم این دیار از رنگ و بوی خاصی برخوردار بوده است. در این روزهاست که مردم خودجوش وارد میدان میشوند و نیاز به صدور هیچ بخشنامه و تعریف و تمجیدی ندارند و در حقیقت پیوند خاصی میان این دو واقعه است که بررسی و طرح آن خود نیازمند مقالهای است مستقل. گسترده شدن بحرانهای طبیعی، اجتماعی، اخلاقی و سیاسی در سراسر جهان از سویی (چنانکه در سلسله مباحث مربوط به استراتژی انتظار آمد) و شروع تاریخ جدید در عرصه هستی به نام خدا و دین از سوی دیگر، مردم را هر زمان بیشتر از قبل متوجه دین و بخصوص رهبران دینی و موعود آخرالزمان مینماید. بروز این تمایل طبیعی قلبی در میان عموم مردم را میتوان از طریق توجه آنان به اعیاد بزرگ دینی (چون نیمه شعبان) و بازگشت مجدد به آداب و سنن مذهبی ملاحظه کرد و چنانکه در برخی روایات آمده فراهم شدن بستر مناسب برای ظهور اصغر امام عصر، ارواحالنفداء، به صورت طبیعی مردم را به صورت عمومی و جمعی متوجه ایشان مینماید به طوری که نام امام نقل مجالس و زباززد عموم خواهد شد. این واقعه میمون میتواند توجه دو دسته را نیز به خود جلب کند: اول جماعت معتقدان به دین و موعود آخرالزمان و شیعیان مصلحی که سعی در بسط فرهنگ مذهبی در میان مردم و اصلاح امور میکنند تا از این طریق مسلمین را در طریق رشد از ابتلائات سوء و فتنه ها در امان نگاه دارند. دوم جماعت خودکامه و بیدردی که منفعت خود را در لاقیدی، بیندوباری و عدم پایبندی مردم و بویژه جوانان به معتقدات دینی و مذهبی مینمایند و از هر امکان و فرصتی برای مشغول داشتن مردم و استفاده از آنان در جهت اغراض خود بهره میجویند. گروه دوم از همه چیز و از جمله باورهای صاف مردم استفاده ابزاری مینمایند و با سوار شدن بر موج احساس و عواطف آنان سر در پی حصول منافع خود دارند. در جشن میلاد امسال خیابان و کوی و برزن شاهد همگونه برخورد با این روز عزیز و گرامی بود. از برگزاری همایشهای بزرگ و پرخرج رسمی گرفته تا پایکوبی و رقص و ساز و آواز مطربی در گوشه گوشه این خاک وسیع. از شمعهای زیبا و لبخند صمیمانه مردان و زنانی که عشق به امام چشمهشان را چون جویباری جاری میساخت تا صدها کیلومتر ریشه چراغهای رنگین و کارناوالهای تصنعی و فرمایشی جشن و شادمانی در پارکها و خیابانها. جای آنست که خون موج زند در دل لعل

زین تعابن که خزف میشکند بازارش باید پرسید مجوز ولخرجیهای چند صدمیلیونی و میلیاردی را از کدام منابع و مصادر
وارد از سوی ائمه دین، علیهمالسلام، اخذ نموده‌اید که در سرزمینی که فقر مطلق را در هر گوشه‌اش میتوان دید به نام امام
عدل و پیشوای مستضعفان میلیاردها تومان پول را صرف لودگی مینمائید؟ در کدامیک از منابع خوانده‌اید و یا در کدامین
زمان امام حی، علیهاالسلام، در گوش شما خوانده است که میتوان در جشن میلاد به تقلید از غریبان بساط موسیقی ساز و
آوازی براه انداخت و زن و مرد و پیر و جوان را انگشت به دهان به دنبال خود کشید؟ بجرأت میتوان گفت هیچ کس بهتر از
این نمیتواند همه کارکرد را از باورهای مذهبی و ایامالله بگیرد و با خنثی سازی آن فرصت و امکان کسب معرفت و درک
حقایق را از عموم مردم سلب نماید، چنانکه ما کردیم. این سخن ناظر بر تمایل نگارنده به مبدل کردن مجلس سور به سوگ
نیست. و اسفا که همواره از یک سوی بام افتاده‌ایم. عدم توانائیمان در مبدل کردن دریافتهای مهدوی (آنهم در این عصر و
زمان) به طرح و برنامه‌های کلان برای اداره جوامع و در امان نگهداشتن جوانان و حراست از کیان فرهنگ شیعه و باور دینی
باعث بوده تا سرتاسر سال را در غفلت از امام حی و حاضر، علیهاالسلام، بسر بریم و نیمه شعبان همه مقاصد و تمایلات خود را
به نام جشن میلاد در میان نسلی که خود مستعد هر نوع سنت شکنی است بپراکنیم. بیآنکه امکان درک حتی یک فراز از
معارف مهدوی را - که الزاماً شرط اولیه و اصلی ورود به جمع منتظران است - به وجود آورده باشیم. اگر جماعتی سور و
سات جشن میلاد را در این سال وسیله سنت شکنی و نقض عهد در پیشگاه امام حی، علیهاالسلام، ساختند جماعتی دیگر در
هوای ایجاد طوفانی بزرگ و در خیال تهییج عمومی و رسیدن زودتر به واقعه شریف ظهور تمامیت فقه و فقاقت و احکام و
رساله را به سخره گرفتند و باب سنت شکنی را از سویی دیگر گشودند و با بیان مطالبی که هیچ مبنای روشن و مستدل و
مستند و منطقی نداشت انبوهی از شبهات را در میان نسلی پراکندند که به اتکاء علم جدید غربی و عقل بوالفضول منکر
هر نوع نگرش غیرمادی است و در دریای شک و ارتباب همه امور را به مدد عقل کمی و تجربی میسینجد. پیش از این متذکر
شده بودیم که طرح این موضوع مهم در سطحی پست و آکنده از افسانه و خواب و خرافه، گوشه‌نشینی و انزوا همان اندازه
خطرناک است که مبدل ساختنش به بهانه‌های برای عیش و نوش و طرب و غفلت. همچنین متذکر این موضوع بودهایم که
ضرورتاً میبایست با اتکاء به تحقیق و پژوهش و به مدد همه ادوات و امکانات سالم، مشروع و پاک، فرهنگ مهدوی را در
میان سطوح مختلف اجتماعی و حیات مادی و معنوی مردم گسترده تا ضمن مصونیت بخشیدن به آنها برای در امان ماندن از
ابتلائات سوء و هجوم فرهنگی قوم معاند و مستکبر غربی، امکان اصلاح زیرساخت مناسبات گوناگون مردم فراهم آید. یکی
از مهمترین مباحث در این عصر شناخت کفر و شرک و نفاق جاری و ساری در گستره عصر حاضر است. امری که بدون
شناسایی و بازپرسی از آن امکان خروج از بستر شائبه‌ها فراهم نمیشود و بعکس

هر نوع اندیشه ناب و زلالی را نیز آلوده و ملوث میسازد. فرهنگ انتظار نقطه مقابل فرهنگ استکباری مضل و فاسد و مفسد رایج در قرن ۲۰ و ۲۱ است و بی نفی این فرهنگ نمیتوان به اثبات آن فرهنگ ولایی حقیقی نشست. شاید از همین رو بوده که جمع کثیری از مبلغان و مبشران اندیشه مهدوی طی دو سه دهه اخیر عموماً از طریق نظام تعلیمی و تربیتی ویژه، مقوم فرهنگ و تمدنی بوده‌اند که در ذات خود با اساس تفکر مهدوی در تعارض است چنانکه امام، علی‌ه‌السلام، در واقعه شریف ظهور ناگزیر به مقابله جدی با اساس فرهنگ و تمدن غربی و سردمداران یهودی زده آنها میشود. ورود به عرصه این فرهنگ به همان سان که عزمی بزرگ میطلبد نیازمند هوشمندی و فرزاندگی است تا سره از ناسره تشخیص داده شود. نکته جالب توجه اینست که در میانه این غوغا متولیان امور فرهنگی کشور آرام و ساکت از کنار همه جریانهای فرهنگی میگذرند، راه خود گرفته و میروند بیآنکه بحقیقت دانسته شود ره به کدام دیار می‌بینند؟ بسیاری شواهد حکایت از وجود نوعی درماندگی فکری و ایستایی و واپسگرایی (با چاشنی سیاست زدگی روز) در سطوح تصمیمگیر نهادها و سازمانهای مسؤول میکنند و البته با گوشه‌ای بسته که امکان شنیدن هر صدایی و نوایی جز زمزمه‌ها و نواهای خویش را از آنان سلب کرده است. در برابر مهمترین و اساسیترین نیازهای حقیقی در این عصر و زمان به همان اندازه ساکت و ماتاند که در برابر هجمه فرهنگی سازمان یافته غربی طی یک دهه اخیر. ای کاش کمی از افتادگی و خضوعی را که در هنگام برخورد با علوم غربی و علماء علمالاجتماع و علمالابدان فرنگی مآب از خود نشان میدهند در هنگام شنیدن سخنان ائمه دین و مردان و زنان دردمند اهل دین و در عین حال خود آگاه و فداکار از خود نشان میدادند، شاید خداوند در بهای رحمت خود را بر آنان میگذرد و قفلها را از قلبهاشان باز میکرد. در پایان متذکر این نکته میشویم که حسب اخبار رسیده از ائمه معصومین، علیهم‌السلام، ظهور آن امام غائب چونان شهاب ثاقب است و بناگاه فرا میرسد، در حالی که دوستان نیز از باور این امر در حیرت میمانند، آیا اگر جمعه روزی ناگهان از آسمان ندایی آمدنش را اعلام کرد آماده پاسخگویی هستیم؟...

سردبیر

ص: ۴

- چه باید کرد؟

شاید بتوان هزاران صفحه کتاب و مجله درباره امام عصر، علیه السلام، و موضوع انتظار منتشر ساخت و صدها سمینار برای بزرگداشت مقام اهل بیت، علیهم السلام، برگزار کرد و به صدها نفر بخاطر سرودن شعر و نمایش فیلم و ... جایزه داد اما، تا آن زمان که ذکر موضوع «انتظار» در دستور کار گردانندگان امور «فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کشور وارد نشود، آتش همان آتش و کاسه همان کاسه است. دوگانگی در عمل و نظر، بلای عصر ماست. گویی دانسته و یا ندانسته در بند «ثوری جدایی دین از سیاست» (به معنی اعم آن) گرفتار آمده ایم و یا در زیباترین صورت تن به «سکولاریزم» داده ایم. در همان زمان که در سخنرانیها نفی کننده این ثوری هستیم و تکفیر کننده طرفداران آن. باید اذعان داشت که گردانندگان امور «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور بدلیل مستغنی دانستن خود از اهل نظر در پی وهم و گمان و یاران در بند مشهورات زمانه همه چیز را در هم آمیخته اند. در واقع اهم برنامه ها و طرحهای اجرایی فاقد مبنا هستند و یا دستکم در هر مناسبتی از مبنایی پیروی می کنند. بسیاری از این امور ضرورتا در ده سال اول انقلاب باید به سرانجامی درخور می رسیدند و امروز این امر به دلایل زیر سخت به نظر می رسد: ۱- حوزه های مختلف فرهنگی و نظری چنان در هم آمیخته اند که تفکیک آنها کاری کارستان می طلبد؛ ۲- دستگاههای ارتباط عمومی ذائقه مردم را تغییر داده اند؛ ۳- نسل جدید فاقد هر گونه آگاهی و آمادگی است؛ ۴- بسیاری از مسئولان دستگاههای سیاسی و اجتماعی بی محابا بر طبل رجعت به مناسبات پیشین می کوبند؛ ۵- بسیاری از مردان مرد از دست رفته اند و یا در انفعال گوشه انتظار و عزلت گزیده اند. شاید تصور شود که نگارنده بر طبل یاس می کوبد. چنین نیست، این صدا، صدای سیلی بر صورت خوش خیالی و بی خیالی است. چیزی که تاکنون ضربات زیادی از آن خورده ایم. احساس امنیت در میان دار بلا و ابتلاء، دشمنی است غدار. باید گفت امروزه بازپرسی از آنچه که موجب بروز غفلت شده و بسیج نیروها برای جبران مافات ضروری است. شاید بتوان مسیر حوادث و وقایع جوامع انسانی را از بدو خلقت آدمی و انتخاب اولین حجت الهی یعنی حضرت آدم، علیه السلام، تا زمان تشکیل حکومت عدل مهدوی و بالاخره استقرار دولت کریمه به صورت نمودار (۱) ترسیم کرد. می توان درباره هر یک از موارد به گفتگو نشست و برای جبران مافات طرحی نو در افکند. بی گمان جمله این موارد و به سامان رساندن آنها نه در توان این حقیر درگاه خداوندی است و نه وظیفه او. طی ۲۰ سال اخیر بسیاری از مردان برای انجام امور مهم بر مسند قانونگذاری، قضا و حکمرانی تکیه زدند. پذیرش مناصب به منزله اعلام توانایی در حل و فصل امور بود و از همین رو جت بر همگی آنان تمام است. چنانکه می بایست پیامدهای همه اوامر و نواهی آشکار و پنهان خود را نیز پذیرا باشند و مهیای پاسخگویی در نزد خالق هستی، حجت حی خداوند

و مسلمین که همه اختیار و امکان خود را بدانها سپردند. بسیاری از ناهنجاریهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... حکایت از عدم توانایی در تشخیص دقایق امور می کند. همان که جملگی را تحت هفت غفلت بزرگ متذکر بودیم. نمی توان اصلاح همه امور را از کسانی انتظار داشت که خود مسبب بروز ناهنجاریها بوده اند. در اینباره ناگزیر باید تجدیدنظری جدی کرد و بیش از این وقت و سرمایه را مصروف کسانی که دانسته و ندانسته موجب بروز معضلات بودند ن ساخت. از میان همه موارد هفتگانه سه موضوع بیش از سایر موارد قابل توجه جدی اند: ۱. ترسیم طرح جامع تحقیقات فرهنگی کشور (مقدمه انقلاب فرهنگی)

تحقق این امر مهم مقدمات انجام «انقلاب فرهنگی را فراهم می سازد. تا زمانی که این سرزمین فراخ در گیرودار «نگرش عمومی و کلی غربی در میان همه شاخه های علوم و فرهنگ غربی است قادر به گذار از مرحله «انقلاب فرهنگی نخواهد بود. چه این امر مهم تنها مجرای است که امکان بروز رویکرد ویژه و جامع انقلاب اسلامی را به عالم و آدم فراهم می سازد. هر زمان که نظام تصمیم گیرنده به ضرورت تحقق این امر پی برد می توان «طرح جامع تحقیقات فرهنگی کشور» را (که هم اکنون بخشهای عمده ای از آن تنظیم و بررسی شده) ترسیم و تقدیم نمود. در این مطالعه محقق می بایست متذکر «مبانی و منابع نظری غربی و نحوه بروز آن در موضوع و «مبانی و منابع نظری سنتی و نحوه ظهور و بروز هر یک از آن دو گروه از مبانی در صورت بیرونی و سیرت حاکم بر آن امر باشد. این نکته ناظر بر این امر است که همه مناسبات فرهنگی و مادی در ادوار تاریخی متأثر از حوزه های مختلف نظری و منعکس کننده آن است. چگونه می توان شهرسازی، مسکن، پوشش و یا تربیت بدنی یک قوم را جدا و منفک از حوزه نظری حاکم بر حیات آنان و فرهنگی که آنها را در بر گرفته فرض کرد. بهمان سان که نمی توان جامعه ایرانی امروز را تجلی گاه تمام عیار فرهنگ و تمدن عصر اسلامی و یا فرهنگ و تمدن غربی فرض نمود. صورت بیرونی معماری، شهرسازی و سایر مناسبات در کنار هم، نوعی مدنیت را منعکس می سازند که قابل شناسایی، تعریف و ردیابی است. بهمان سان که فرهنگ و ادب حاکم بر آنها خود ناظر بر دیدگاه کلی و عمومی حاکم بر آن ادب است. تنها واسپس این سیر مطالعات فرهنگی و تاریخی است که می توان مختصات امروز را به دست آورد؛ مطالعاتی که به عنوان تکیه گاهی برای برنامه ریزی سخت بدان نیازمندیم. متأسفانه طی ۲۰ سال اخیر مبتنی بر مفروضاتی مجهول عمل کرده ایم. از همین رو همواره در طراحی و برنامه ریزی ناگزیر به تجدیدنظرهای مکرر بوده ایم. اگر نگاهی به پیرامون بیفکنیم درمی یابیم که طی سالهای گذشته اولاً، صورتهای مختلف حیات مادی و مدنی را مطلوب، پذیرش آن را ناگزیر و آنها را عاری از جهت گیریهای فرهنگی و نظری دانسته ایم. ثانیاً، بر شالوده شهرهای موجود نظام شهرنشینی را گسترده کردیم. صورت و سیرت نظام ورزشی را مورد تایید قرار دادیم و با الصاق تابلو «و ان یکاد»، «بسم الله و ... به اسلامی شدن آنها دل خوش داشتیم. تنها وقتی با شیوه «مطالعات تاریخی و فرهنگی به بررسی سیر تحول یکی از مناسبات فرهنگی و یا مدنی عارض بر حیات این ملت می پردازیم درمی یابیم که آن مناسبات چگونه در گذر ایام تحت تاثیر عوامل مختلف از جایگاه خود خارج شده

و دچار تغییرات بنیادین شده اند. بازشناسی مقولات مهمی چون «شهرسازی، مسکن، تربیت بدنی، تعلیم و تربیت، ارتباطات و ...» و ترسیم وضع دقیق امروزی آنها در گرو اینگونه مطالعات است. نگارنده در تالیف آثاری چون «داستان ورزش ایران و «داستان ورزش غرب که جملگی ناظر بر مطالعه سیر تحول تاریخی و فرهنگی تربیت بدنی در ایران و غرب هستند از همین روش بهره برده است. شایان ذکر است که در هر مرحله محقق متذکر سه ساحت مهم و اساسی است: (نمودار ۲) ۱ - مبانی نظری و تغییرات عارض شده در این ساحت در گذر ادوار مختلف؛ ۲ - فرهنگ و اخلاق و تغییرات عارض شده در این ساحت در گذر ادوار مختلف؛ ۳ - صورت بیرونی و مصادیق و تغییرات عارض شده در این ساحت تحت تاثیر حوزه های نظری و فرهنگی. ۲. ترسیم طرح جامع اجرایی (مدنی) کشور، مبتنی بر مطالعات استراتژیک، مقصد مفروض و مطلوب و مقصد و تشریح دقیق این موضوع نیازمند فرصت است اما آنچه که در این میان قابل تامل است عبارتند از: ۱ - تکیه بر مبانی نظری دین و جایگاه و موقعیت تاریخی ایران در عصر حاضر؛ ۲ - ترسیم و تعیین استراتژی اصلی انقلاب اسلامی در حوزه های مختلف (سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی)؛ ۳ - شناسایی استراتژی اصلی غرب (بویژه آمریکا و صهیونیزم)؛ ۴ - توجه جدی به آنچه درباره «فلسفه تاریخ شیعی و آینده جهان و جهان آینده در میان متون شیعی و اقوال ائمه معصومین، علیهم السلام، آمده است؛ ۵ - ملحوظ داشتن موضوع «استراتژی انتظار»، تشکیل حکومت برای آمادگی و استقبال در همه وجوه ... در همین جاست که تکلیف نظام اقتصادی، کشاورزی، صنعت، سیاست داخلی و خارجی، نظامیگری و ... معلوم می شود. اولویتها معلوم می گردد، برنامه جامع تعلیماتی نونهالان تدوین می شود و هر یک از دستگاههای اجرایی در بافتی درهم تنیده حرکت درازمدت و کلان خود را درمی یابند و ... ۳. توجه جدی به امام حی و حاضر و آخرین حجت خداوند بر روی زمین بعنوان حجت عمل و آنچه که با ایشان مراد نگارنده به هیچ روی ناظر بر جار و جنجال و چاپ آگهی و تشکیل سمینار و پخش نقل و نبات و شیرینی نیست. اینهمه شادی عوام است و متناسب با درک همانان از موضوع. (بدا به حال قومی که عوام و خواصش به یک شکل و اندازه به شادی و سوگ بنشینند). این موضوع تذکار «ضرورت ترسیم وضع مطلوب و مقصود مورد نیاز قومی است که می خواهد در شهر منتظران و در میان مردمی چشم براه و در هیات منتظران زمینه ساز ظهور مولایش باشد.»؛ این موضوع تذکار «احیاء عهدی است که فراموش شده و وفاداری بدان عهد در ساحت نظر و عمل مسلمین؛ این موضوع تذکار «ضرورت پوشیدن لباس مطمئن بر قامت مردم و سرزمین اسلامی است برای دور ماندن از فتنه ها و بلایای آخرالزمان؛ این موضوع تجربه عملی قیام است. تکلیفی که بر گردن ابناء بنی آدم در عصر غیبت است تا آنگاه که زنده اند. تنها در این وقت است که اگر مولا ظهور کند بر کاستیهای ناخواسته ما می بخشد و اگر بمیریم دلخوش به اداء تکلیف انجام شده به حضورش می شتاییم. چونان مردانی که در حریم او و پناه او می زیند. تنها در این وقت است که می توان خواند: اللهم ان حال بینی و بینة الموت الذی جعلته علی عبادک حتما مقضیا فاخرجنی من قبری مؤتذرا کفنی، شاهرا سیفی مجردا قناتی ملیبا دعوه الداعی فی الحاضر و البادی. خدایا اگر مرگ میان من و او فاصله انداخت، همان که برای همه بندگان قرار داده ای مرا از قبر در حالی خارج کن که کفن بر کمر بسته، شمشیر در دست و نیزه مهیا در حالی که دعوت کننده به سوی او هستم در شهر و صحرا. «دعای عهد»

جلوه هایی از سیره امیرمؤمنان علی، علیه السلام

۱. علی، علیه السلام، رهبری انسان ساز

امیرالمؤمنین در پیشاپیش سپاهی گران به طرف صفین در حال حرکت است به شهر کوچکی به نام «انبار» - در عراق - می رسد، مردم شهر که تا چندی پیش در قلمرو شاهنشاهان ساسانی بوده و به آداب و رسوم پیشین تربیت شده اند، همه برای استقبال از موبک خلیفه، ساعتها در زیر آفتاب سوزان در کنار جاده صف کشیده اند، با رسیدن خلیفه همه به خاک افتاده و زمین ادب می بوسند، تعظیم می کنند و سجده می برند. امیرالمؤمنین متعجب از اسب پیاده شده و به مردم فرومانده می فرماید: چه معصیت بی لذتی مرتکب می شوید و چه خفت و ذلتی تحمل می کنید! در سجده به بنده خدا نسبت به خداوند شرک می ورزید، ساعتها گرد و خاک می خورید و حرارت آفتاب می بینید و خودتان را زبون و حقیر می کنید. من و شما هر دو بنده عاجز خداوندیم، من هم مثل شما اسیر بستر بیماری و دچار چنگال مرگ می شوم. من و شما باید به خدایی سجده ببریم که بیمار نمی شود و نمی میرد و مرا از اینکه پیشوا و امیر شما هستم هیچ مزیتی بر شما نیست بلکه فقط بار مسؤلیت سنگین تری به دوش دارم.

۲. پوشاک علی، علیه السلام،

هارون بن عنتره از پدرش نقل می کند که: بر مولا، علیه السلام، در فصل زمستان وارد شدم. قطیفه ای کهنه و پاره بر دوش داشت از سرما ناراحت بود. گفتم: یا امیرالمؤمنین خداوند برای شما و خانواده ات از بیت المال مثل دیگر مسلمانان و مجاهدان نصیب قرار داده و شما این اندازه به خود سخت می گیرید؟ فرمود: به خدا قسم من از بیت المال شما برای خود حبه ای نمی گیرم و این قطیفه ای که می بینی از مدینه همراه آورده ام.

عنه بن علقمه می گوید: بر علی، علیه السلام، در هنگامی که خلیفه مسلمین بود وارد شدم، دیدم نان مانده و خشکیده ای را با شیر می خورد. گفتم: یا امیرالمؤمنین چگونه با این نان و خورشت می سازی؟ فرمود: رسول خدا، صلی الله علیه و آله، خشکتر از این نان می خورد و خشن تر از این جامه که در تن من است می پوشید، می ترسم اگر جز این انجام دهم به رسول خدا، صلی الله علیه و آله، ملحق نشوم. علاء بن زیاد حارثی یکی از سرداران متمکن علی، علیه السلام، بیمار بود، روزی که امام برای عیادت به منزل مجلل وی رفت به او فرمود: چه خوب بود در این خانه وسیع و اتاقهای مجلل مستمندان و درویشان را به مهمانی می نشاندی و نان و خورشت می خوراندی، اگر چنین می کردی خداوند در سرای دیگر همین گونه خانه می داد. علاء گفت: امر امام را اطاعت خواهم کرد، سپس عرض کرد، برادر من کار زهد و درویشی را به جایی رسانده که زندگی را بر زن و فرزند تلخ نموده است. شبها به عبادت، بیدار و روزها روزه دار است. علیرغم ثروتی که خداوند به او داده، به غذای خشک و پوشاک خشن قناعت می کند. علی، علیه السلام، فرمود: او را حاضر کنید تا با او گفتگو کنم. از گفته هایش معلوم گردید که می خواهد از راه و رسم زندگی مولایش علی، علیه السلام، پیروی کند. امام به او فرمود: اشتباه می کنی تو باید تا اندازه ای از نعمتهایی که خداوند به تو ارزانی داشته بهره مند شوی، تقلید از زندگی من تکلیف تو نیست من وظیفه دیگری دارم زیرا من زمامدار مسلمین و امیرالمؤمنین هستم و باید سطح خوراک و پوشاک خود را تا آن حد تنزل دهم که فقیرترین مردم در اقصی نقاط قلمرو اسلام تلخی زندگی را احساس نکنند.

۴. کلام امام، علیه السلام

شهید بزرگوار استاد مطهری، در کتاب «سیری در نهج البلاغه می نویسد: کلمات امیرالمؤمنین، علیه السلام، از قدیم ترین ایام با دو امتیاز همراه بوده است و با این دو امتیاز شناخته شده است: یکی فصاحت و بلاغت و دیگر چند جانبه بودن و به اصطلاح امروز چند بعدی بودن. هر یک از این دو امتیاز به تنهایی کافی است که به کلمات علی، علیه السلام، ارزش فراوان بدهد، ولی توأم شدن این دو با یکدیگر یعنی اینکه سخنی در میدانهای مختلف و احیانا متضاد رفته و در عین حال کمال فصاحت و بلاغت خود را در همه آنها حفظ کرده باشد، سخن علی، علیه السلام، را قریب به حد اعجاز قرار داده است و به همین جهت سخن ایشان در حد واسط کلام مخلوق و کلام خالق قرار گرفته است و درباره اش گفته اند: «فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق سید رضی، گردآورنده نهج البلاغه می گوید: «امیرالمؤمنین آبشخور فصاحت و ریشه و زادگاه بلاغت است، اسرار مستور بلاغت از وجود او ظاهر گشت و قوانین آن از او اقتباس شد هر گوینده سخنور از او دنباله روی کرد و هر واعظ سخنبدانی از سخن او مدد گرفت، و در عین حال به او نرسیدند و از او عقب ماندند. بدان جهت که بر کلام او نشانه ای از دانش خدایی و بویی از سخن نبوی موجود است. ابن ابی الحدید از علماء معتزلی قرن هفتم، که ادیبی ماهر و شاعری توانا و چیره دست بود، در کتاب «شرح نهج البلاغه جلد چهارم، در این باره می نویسد: فصاحت را ببین که چگونه افسار خود را به دست این مرد داده و مهار خود را به او سپرده است. نظم عجیب الفاظ را تماشا کن، یکی پس از دیگری می آیند و در اختیار او قرار می گیرند مانند چشمه ای که خودبخود و بدون زحمت از زمین بجوشد. سبحان الله، جوانی از عرب در شهری که با هیچ حکیمی برخورد نکرده است اما سخنانش در حکمت نظری فوق سخنان افلاطون و ارسطو قرار گرفته است. با اهل حکمت عملی معاشرت نکرده اما از سقراط بالاتر رفته است... این مرد فصیحتر از «سبحان بن وائل و «قبس بن ساعده از کار

درآمد و حال آنکه قریش که قبیله او بودند افصح عرب نبودند، افصح عرب «جرهم است هر چند زیرکی زیادی ندارند...
مرحوم «شیخ محمد عبده مفتی اسبق مصر در شرح نهج البلاغه خویش می نگارد: در همه مردم عرب زبان یک نفر نیست مگر
آنکه معتقد است سخن علی، علیه السلام، بعد از قرآن و کلام نبوی، شریفترین، بلیغ ترین و پرمعنی و جامع ترین سخنان
است.»

ص: ۹

عمر ابوالنصر استاد دانشگاه بیروت در کتاب زندگی علی بن ابیطالب، علیه السلام، می نگارد: دوست و دشمن بر این امر اتفاق دارند که با آن زهد و قناعت و با آن خوراک ساده و فقیرانه، چنان نیرویی در بازوی مرتضی علی، علیه السلام، بود که بارها سواران جنگی را از روی زمین برگرفت و با چنان قوتی به زمین کوفت که در حال، جان سپردند. در غزوه خیبر درب کوه پیکر قلعه جنگی دشمنان اسلام را از جای برکنند و به دوش گرفت. در یکی از روزهای صفین پانصد کس را به دست و شمشیر خود کشت و در همان روز چندین شمشیر عوض کرد و هر بار که حریفی را به دیار عدم می فرستاد، فریاد تکبیرش زهره شجاعان جنگ دیده را می درید. شجاعت علی، علیه السلام، در سنین جوانی، در حجاز چنان معروف خاص و عام گردید که وقتی عمرو بن عبدود قهرمان نامی عرب را در نبرد تن به تن - در غزوه خندق - به خاک انداخت. خواهر «عمرو» در مقام رثاء بر مرگ برادر، شجاعت قاتل را تنها مایه تسلی خود خواند و گفت: اگر جز به دست این پهلوان جوان کشته شده بودی، تمام عمر بر تو می گریستم.

۶. مروت و جوانمردی

روزی مردم را موعظه می کرد، بحدی گرم و گیرا سخن گفت که یکی از خوارج که در عین کراهت و بغض نسبت به امیرالمؤمنین، علیه السلام، دچار شکفتی شده بود. فریاد زد: خدایش بکشد که این کافر چه دانشمند است. این جسارت به یاران علی، علیه السلام، گران آمد خواستند او را بکشند، امام منعشان کرد و فرمود: به من ناسزا گفت. یا باید او را فحش داد و یا بخشود. در مواردی که سپاهیان امیرالمؤمنین، علیه السلام، درصدد انتقام از جنایات دشمن بودند فرمود: هرگز آنها که پشت به میدان نبرد کرده و گریخته اند و آنها که زخم خورده اند به قتل نرسانید، پرده ناموس دشمنان را ندرید و اموال دشمن را به غنیمت مبرید. در میدان جنگ «جمل برکشته شدگان عینا مانند مقتولین سپاه خود نماز گزارد بر چندین تن از کینه توزترین و خطرناکترین دشمنان خود، مروان بن حکم (مشاور و پیشکار عثمان) و سعید بن عاص دست یافت و آنها را بخشود. عمرو بن عاص، عقل منفصل معاویه، و دشمن حيله گری که از یک سپاه برای امام علی خطرناکتر بود وقتی گردن خود را زیر شمشیر امیرالمؤمنین دید کشف عورت نمود و همانطور که حساب کرده بود امام صورت خود را بر گرداند و از کشتن این روباه فرومایه و حيله ساز چشم پوشید و او فرار کرد. ایام خلافت زره خود را در دست مردی نصرانی دید، به قاضی شکایت برد و مانند یک فرد عادی از او تقاضای قضاوت نمود. قاضی از آن مرد پرسید: در مقابل آنچه امیرالمؤمنین ادعا می کند چه می گویی؟ مرد گفت: زره متعلق به من است و در نظر من امیرالمؤمنین هم دروغگو نیست. قاضی از امام پرسید: آیا شاهدی بر این ادعا داری؟ فرمود: رسم قضا این است که شریح قاضی دارد، ولی من بر این امر گواهی ندارم. پس قاضی حکم به نفع نصرانی داد و او زره را به همراه برد. اما هنوز چند گامی نرفته بود که برگشت و گفت: عجباً، امیرالمؤمنین در دعوی حق خود مرا به محضر قاضی می خواند و قاضی با اینکه مامور او است او را محکوم می کند و به من حق می دهد. پس شهادتین گفت و مسلمان شد و اعتراف کرد که زره از آن امام است. امام فرمود: «چون مسلمان شدی زره را به تو هدیه می کنم.» بعدها این مرد به عنوان یکی از یاران وفادار امام در میدان نهروان با خوارج جنگید.

محمودالعقاد نویسنده شهیر مصری در کتاب «عقربه الام می نویسد: هنگامی که امیرالمؤمنین و پیشوای امپراطوری اسلام پس از شهادت چند درهمی میراث نگذاشت و آن تنها نقدینه ایشان بود نقدینه عثمان روزی که کشته شد، طبق نوشته مسعودی، به صد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم می رسید، ارزش املاک او در «وادی القری و «حنین یک صد هزار دینار بود و اسبان و شتران فراوانی در تملک او بود. از «زبیر» چهارصد هزار دینار و یکهزار اسب و یکهزار کنیز ماند. درآمد «طلحه از غله عراق روزی هزار دینار و از املاک «سراه بیش از این مبلغ بود و در کوفه و مدینه خانه ساخته بود. عبدالرحمن بن عوف، هزار اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت.

۸. سیاست تبعیض و مصلحت، هرگز

هنگامی که امام با اصرار و درخواست فروان مردم انبوهی که به خانه اش ریخته بودند و جامه خلافت را تنها، برازنده و شایسته وجود شجاع ترین، عابدترین، مهربان ترین، عادل ترین و کامل ترین انسان معاصر خویش یافته بودند امام با وجود آنکه می دانست این مردم تاب تحمل حکومتش را نخواهند آورد اما به خاطر اصرار فراوان مردم و اینکه اگر نپذیرد حقیقت اسلام از بین خواهد رفت و درباره وی نیز خواهند گفت که علی، علیه السلام، از اول هم علاقه ای به این امر مهم نداشت بناچار به امر خلافت گردن نهاد، ولی از همان ابتدای خلافت آنچنان درها را بر روی طماعان و باندهای سیاسی و طالبان سیاست تبعیض و رفاقت بازیها محکم بست که همگی ناامید از درگاهش به سوی دیگران که حاضر به معامله بودند شتافتند و برای رسیدن به جاه طلبی های خویش با آلت دست ساختن مهره های شناخته شده جامعه دسته و گروه تشکیل داده، سپاه فراهم آورده، و در مقابلش صف آرایی کردند. در این زمان، به اصطلاح خیراندیشان و دوستان پیرامونش جمع شدند که: مصلحت این است. راه این است و صلاح این گونه است که اینها را صاحب حکومتی، ثروتی و یا مقامی بنمایی و... «امام علی، علیه السلام، خروشید که: شما از من می خواهید که پیروزی را به قیمت تبعیض و ستمگری به دست آورم؟ از من می خواهید که عدالت را به پای سیاست و سیادت قربانی کنم؟ خیر، سوگند به ذات خدا که تا دنیا دنیا است چنین کاری نخواهم کرد و به گرد چنین کاری نخواهم گشت. من و تبعیض؟ من و پایمال کردن عدالت؟ اگر همه این اموال عمومی که در اختیار من است مال شخص خودم و محصول دسترنج خودم بود و می خواستم میان مردم تقسیم کنم، هرگز تبعیض روا نمی داشتم تا چه رسد که مال، متعلق به خدا است و من امانتدار خدا هستم.

کلام امام به مصداق «سخنی که از دل بر آید لاجرم بر دل نشیند» تاثیر و نفوذ فراوانی بر شنوندگان (و حتی بر خوانندگان) به جای می‌نهد آنچنانکه دشمنان را نیز وادار به تعجب و تحسین می‌نمود. موعظه‌های امیرمؤمنان دل‌های شنوندگان را می‌لرزانید و اشکها را بر گونه‌هایشان جاری می‌ساخت. استاد مطهری در کتاب سیری در نهج البلاغه نگاشته است: همام بن شریح از یاران وی بود، دلی از عشق خدا سرشار و روحی از آتش معنی شعله‌ور داشت با اصرار و ابرام از علی، علیه السلام، می‌خواهد سیمای کاملی از پارسایان ترسیم کند، علی، علیه السلام، از طرفی نمی‌خواهد جواب یاس بدهد و از طرفی ترس آن دارد که همام تاب شنیدن نداشته باشد لذا با چند جمله مختصر سخن را کوتاه می‌کند. اما همام راضی نمی‌شود بلکه آتش شوقش تیزتر می‌گردد بیشتر اصرار می‌کند و او را سوگند می‌دهد: علی، علیه السلام، شروع به سخن کرد در حدود ۱۰۵ صفت در این ترسیم گنجانید و هنوز ادامه داشت اما هر چه سخن علی، علیه السلام، ادامه می‌یافت و اوج می‌گرفت ضربان قلب همام بیشتر می‌شد و روح متلاطمش متلاطمتر می‌گشت و مانند مرغ محبوسی می‌خواست قفس تن را بشکند. ناگهان فریاد هولناکی جمع شنوندگان را متوجه خود کرد فریاد کننده کسی جز همام نبود، وقتی که بر بالینش رسیدند قالب تهی کرده و جان به جان آفرین تسلیم کرده بود. علی، علیه السلام، فرمودند: «من از همین می‌ترسیدم، عجب، مواعظ بلیغ با دل‌های مستعد چنین می‌کند؟»

۱۰. نقد امام از شعر و شاعری

ابن بن‌الحدید در شرح نهج البلاغه در این باره نوشته است: علی، علیه السلام، در ماه رمضان هر شب مردم را به شام دعوت می‌کرد و به آنها گوشت می‌خورانید. اما خود از غذای آنها نمی‌خورد. پس از صرف شام برای آنها خطابه می‌خواند و موعظه می‌کرد. یک شب حاضران که مشغول صرف غذا بودند درباره شاعران گذشته به بحث پرداختند علی، علیه السلام، پس از صرف غذا سخن گفت و در ضمن فرمود: «ملاک کار شما دین است، مایه حفظ و نگهداری شما تقوی است، ادب زیور شما است و حلم حصار آبروی شماست.» آنگاه رو کرد به ابوالاسود دلی که جزء حاضران بود و قبلا در بحث درباره شاعران شرکت کرده بود فرمود: بگو بینم عقیده تو درباره شاعران چیست؟ ابوالاسود شعری از ابودؤاد ایادی خواند و گفت به عقیده من این شخص از همه شاعرتر است. علی، علیه السلام، فرمود: اشتباه کرده‌ای چنین نیست. حاضران که دیدند علی، علیه السلام، درباره موضوعی که قبلا مورد بحث آنها بود اظهار علاقه می‌کند، یک صدا فریاد کردند: شما نظر بدهید یا امیرالمؤمنین شما بفرمایید که تواناترین شاعران کیست؟ علی فرمود: قضاوت درباره این موضوع صحیح نیست زیرا اگر در مسابقه شعری، همه آنها در یک جهت سیر کرده بودند ممکن بود درباه آنها داوری کرده برنده را معرفی کنیم. اما اگر لازم باشد اظهار نظری بشود باید بگوییم آنکس که نه تحت تاثیر میل شخصی و نه تحت تاثیر بیم و ترس (بلکه صرفا تحت تاثیر قوه خیال و ذوق شاعری) شعر سروده است بر دیگران مقدم است گفتند: یا امیرالمؤمنین آن کیست؟ فرمود: پادشاه تبهکار امروالقیس. «

تقوای ظاهری خوارج طوری بود که هر مؤمن معتقدی را به تردید وامی داشت. جوی تاریک و مبهم و فضای پر از شک و دو دلی به وجود آمده بود آنان دوازده هزار نفر بودند که از سجده زیاد پیشانی شان و سر زانوهایشان پینه بسته بود، زاهدانه می خوردند و می پوشیدند و زاهدانه زندگی می کردند زبانشان همواره به ذکر خدا جاری بود، اما روح اسلام را نمی شناختند، فرهنگ اسلامی نداشتند همه کسری ها را با فشار بر روی رکوع و سجود می خواستند جبران کنند تنگ نظر، ظاهرپرست، جاهل و جامد بودند و سدی بزرگ در برابر اسلام. علی، علیه السلام، درباره این گروه، می فرماید: تنها من بودم که چشم این فتنه را در آوردم احدی غیر از من جرات بر چنین اقدامی نداشت، هنگامی دست به چنین اقدامی زدم که موج تاریکی و شبهه ناکی آن بالا گرفته و هاری آن فزونی یافته بود... این من بودم که خطر بزرگی را که از ناحیه این خشکه مقدسان متوجه شده بود درک کردم، پیشانی های پینه بسته اینها و جامه های زاهدانه و زبان های دائم الذکرشان نتوانست چشم بصیرت مرا کور کند، من بودم که دانستم اگر اینها پا بگیرند چنان اسلام را به جمود و تقشر و تحجر و ظاهرگرایی خواهند کشاند که دیگر کمر اسلام راست نخواهد شد.

۱۲. فزت و رب الکعبه

مؤلف تاریخ یعقوبی که یکی از علمای قرن سوم است درباره شهادت امام علی، علیه السلام، نگاشته است: «عبدالرحمان حمان بن ملجم مرادی ده روز مانده به آخر شعبان ۴۰ ق به کوفه آمد و چون علی، علیه السلام، از رسیدنش خبر یافت گفت:.... او رسید همانا جز آن چیزی بر عهده من نمانده و اکنون هنگام آن است. پس بر اشعت بن قیس کنندی فرود آمد و نزد او یک ماه بماند و شمشیر خود را تیز می کرد (و با زهر می آلود). (در سحرگاه نوزدهم ماه رمضان) علی، علیه السلام، در تاریکی صبحدم بیرون آمد سپس مرغابیانی که در خانه بودند در پی او رفتند و به جامه اش آویختند پس گفت: «صوائح تتبعها نوائح» فریاد کنندگانی که نوحه گرانی در پی آنها است. امام وارد مسجد شد حاضرین آماده اقامه نماز گشتند ابن ملجم نیز که تا لحظاتی پیش بر روی شمشیر زهر آلودش در مسجد خفته بود برخاست و در صف اول پشت سر امام قرار گرفت. نماز آغاز شد ناگهان فریاد ابن ملجم به هوا برخاست که: «الحکم لله، لا لک و لا لاصحابک...» و شمشیر زهر آلودش را فرود آورد امام علی برخاک افتاد، سپس نشست و فرمود: بسم الله و بالله و علی مله رسول الله فزت و رب الکعبه...» و فریاد کرد او را بگیرید. مردم در پی او شتافتند و کسی به او نزدیک نمی شد مگر آنکه او را با شمشیر خود می زد. پس «قثم بن عباس پیش تاخت و او را بغل گرفت و به زمین کوبید... چون او را نزد علی، علیه السلام، آوردند گفت: پسر ملجم؟ گفت آری. (خطاب به پسرش) گفت: «ای حسن مواظب دشمنت باش! شکمش را سیر کن و بندش را محکم. پس اگر مردم او را به من ملحق کن تا نزد پروردگارم با او مجادله کنم و اگر زنده ماندم یا می بخشم یا قصاص می کنم.» علی، علیه السلام، دو روز زنده بود و در شب جمعه نخستین شب دهه آخر ماه رمضان سال ۴۰ در شصت و سه سالگی بدرود زندگی گفت و پسرش حسن، علیه السلام، او را با دست خود غسل داد و بر او نماز خواند و هفت تکبیر گفت: و امام در کوفه در محلی به نام «غری» دفن گردید.

قسمت هفتم

علی اکبر مهدی پور

در پاسخ به معترضین... آیا دعای ندبه حالت تخدیری دارد؟

دشمنان قسم خورده اسلام می گویند: دعای ندبه حالت تخدیری دارد! آنها می گویند: اسلام مسلمانان را شبهای جمعه در مجالس دعای کمیل و روزهای جمعه در محافل دعای ندبه مشغول می کند، تا در محفلی گرد آمده «یا بن الحسن» بگویند، بر سر و صورت خود بزنند و متوجه نشوند که در پیرامون آنها چه می گذرد!

این تهمتهای ناروا از سوی مارکسیستها مطرح گردید و توسط فریب خوردگان مکتب آنها در میان پیروان ادیان آسمانی نیز منتشر شد.

کارل مارکس با پخش جمله معروف خود: «دین افیون ملتهاست» همه ادیان الهی را زیر سؤال برد. او می گفت: ادیان در خدمت زورمداران است، به مردم توصیه می کرد که در برابر هیئت حاکمه تسلیم شوند، هرگز در صدد عصیان و مخالفت بر نیایند، و اگر از سوی آنها دچار مشکل شدند، صبر و شکیبایی را پیشه خود سازند تا پادشاهای اخروی در انتظار آنها باشد.

اگر این تعبیر در مورد کلیسا و تعالیم انحرافی ارباب کلیسا گفته شود، عیبت پیدا می کند، زیرا در اناجیل تحریف شده آمده است:

با شریب مقاومت نکن، بلکه هر که به رخساره راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان. و اگر کسی بخواهد با تو دعوا کند و قبای ترا بگیرد، عبای خود را نیز به او واگذار. و هر کس ترا برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو.

ص: ۱۴

(۱) ولی این تهمتها با توجه به روح سلحشوری اسلام، نمی تواند چهره درخشان اسلام را زیر سؤال ببرد. اسلامی که پیکار در راه خدا را یکی از فریضه های اصلی خود قرار داده، فرار از میدان کارزار را از گناهان بزرگ شمرده، به کسانی که قدرت مهاجرت داشتند و مهاجرت نکرده، زیر یوغ ستمگران زندگی کرده، زیر بار ستم رفته اند، وعده آتش داده است و کسی را که در راه دفاع از مال(۲) السیدابن الطاووس، الأمان من أخطار الأسفار، ص ۱۹. (۳) خود کشته شود شهید دانسته، اعلام می فرماید: «من قتل دون ماله فهو شهید» هرگز چنین آئینی به افیون(۴) بودن متهم نمی شود.

با توجه به آیات جهاد در قرآن کریم، نکات برجسته موجود در خطبه های رسول اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، خطبه های امیر مؤمنان، علیه السلام، خطبه های امام حسین، علیه السلام، و کلمات دربار دیگر معصومین، علیهم السلام، درباره جهاد با دشمن، پاداش شهید و کیفر تخلف از جهاد و فرار از جبهه جنگ، هر کس آئین مقدس اسلام را به افیون ملتها بودن متهم کند، خود رسوا می شود و هرگز نمی تواند چهره تابناک اسلام را زیر سؤال ببرد.

اما در مورد دعای ندبه، که یکی از پرشورترین، حماسه آفرین ترین و هیجان انگیزترین دعاهاى اسلامی است، چنین تهمت ناروایی کارگر نمی شود.

در این دعا پس از یک ارزیابی جالب و بحث طولانی از پیامدهای جنگهای بدر، حنین، خیبر، جمل، صفین و نهروان، مظاهر مظلومیت های خاندان عصمت و طهارت را بازگو کرده، فریاد برمی آورد:

کجاست ویرانگر کاخهای ظلم و استبداد؟

کجاست در هم شکننده قدرتهای اهریمنی تجاوزگران؟

آنگاه کلمه «أَيْنَ؟ کجاست؟» ۳۸ بار تکرار شده، و در هر فرازی از فرازهای سی و هشتگانه یکی از ویژگیهای آن منتقم خونهای به ناحق ریخته شده در طول تاریخ بیان شده است.

چقدر دور از انصاف و جوانمردی است که این دعا را با این مضامین حماسه آفرین و شورانگیز، موجب تخدیر و افیون توده ها معرفی کنند!

چقدر زیبا و بجاست که شبهای جمعه به دعای کمیل اختصاص یافته و صبحهای جمعه به دعای ندبه؛ که شب جمعه، شب رحمت، شب استغفار، شب توبه و انابه است و دعای کمیل زیباترین واژه های مناجات و استغفار برخاسته از سويدای دل و اعماق روح انسانف اصلاح طلب را به تصویر می کشد، و روز جمعه که روز موعود، روز انتظار، روز بسیج همگانی منتظران و روز فراخوانی شیفتگان است، با تعبیرهای شفاف، هیجان انگیز، آگاهی بخش، حرکت آفرین، الهام بخش؛ و مشحون از نکات برجسته سیاسی و عقیدتی، آغاز شود و در طول ساعات روز لحظه به لحظه بر تحرک و پویایی نشأت گرفته از این دعای پر احساس افزوده شود.

۱- کتاب مقدس، انجیل متی، باب ۴، بندهای ۳۹-۴۱.

۲- سوره نساء

۳-، آیه ۹۷.

۴- الشیخ الصدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۲.

آیا دعای ندبه بدعت است؟

معرض می گوید: دعای ندبه بدعت است؛ زیرا بدعت به اعمال و عقایدی گفته می شود که در اسلام نبوده و بعد از عهد پیامبر و امامان پیدا شده و به ایشان نسبت داده می شود، مانند همین دعای ندبه، که در زمان رسول اکرم و ائمه هدی، علیهم السلام، نبوده، و هیچکس در آن زمان این دعا را نخوانده و در هیچ مدرکی ذکری از آن نشده است.

بدعت به معنای وارد کردن چیزی در برنامه های دینی است که از پیامبر اکرم و ائمه هدی، علیهم السلام، چیزی به طور خاص کلامی درباره آن نرسیده باشد و عمومات نیز شامل آن نباشد.

برخی از گروههای منحرف معنای بدعت را بسیار توسعه داده اند و بسیاری از مصادیق سنت را بدعت نامیده اند، مثلاً وهابیان زیارت اهل قبور، گریه در سوگ عزیزان، تعمیر قبر، ساختن گنبد و بارگاه برفراز قبور اولیای الهی، تأسیس مجالس سوگواری و مانند آنها را بدعت شمرده اند، در حالی که هر یک از آنها با دلایل معتبر و اسناد مورد اعتماد از شخص رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، رسیده و عمومات شرع نیز شامل آنها شود و در کتابهای مربوطه بتفصیل در مورد آنها بحث شده است.

اما در مورد دعای ندبه: اولاً: بالخصوص از معصوم، علیه السلام، شرف صدور یافته، چنانکه در قسمتهای پیشین بتفصیل بازگو نمودیم.

ثانیاً: اگر دلیل خاصی هم نداشتیم عمومات شامل آن می شد؛ زیرا متن آن حمد و ثنای پروردگار، درود و تحیت بر رسول گرامی و اهل بیت عصمت و طهارت و ذکر فضائل و مناقب اهل بیت، علیهم السلام، است، که همه از نظر شرع مقدس مطلوب است و عمومات فراوانی داریم که به آنها امر نموده، همگان را به انجام دادن آنها ترغیب و تشویق نموده است.

ثالثاً: اگر فرضاً کسی این متن را با این خصوصیات خودش انشا می کرد، باز هم اشکالی نداشت؛ زیرا انشای خطبه، قصیده، دعا، مناجات و هر متن دیگری که شامل مطالب درست و صحیح اعتقادی باشد، شرعاً مانعی ندارد، چنانکه در روایات متعدّد از امام صادق، علیه السلام، روایت شده است که فرمود:

إِنَّ أَفْضَلَ الدَّعَاءِ مَا جَرَى عَلَى لِسَانِكَ.

بهترین دعاها آن دعایی است که بر زبانت جاری شود. (۴)

چیزی که هست این است که اگر کسی دعایی را انشا کند، حق ندارد آن را به معصوم نسبت دهد و نمی تواند به استجاب خواندن آن در زمان یا مکان خاصی فتوا دهد. و اگر دعایی از معصوم رسیده، نمی تواند در آن تصرف کند و چیزی را بر آن بیفزاید. و لذا علمای بزرگوار و محدثان عالیمقدار در کتب ادعیه و زیارات تلاش فراوان کرده اند که نسخه بدلها را ثبت کنند تا اختلافات موجود در نسخه های خطی از بین نرود، و نسلهای بعدی بتوانند با تلاش و کنکاش بیشتر متن مورد اعتمادتری را به دست آورند.

از این رهگذر اگر مفاتیح الجنان را مورد دقت و بررسی قرار دهید، ملاحظه خواهید نمود که در هر صفحه از صفحات آن چندین نسخه بدل در کنار آن ثبت شده، تا راه رسیدن به متن صحیح و عبارت مأثور از بین نرود.

محدث قمی پس از زیارت وارث، بحث مفصّلی کرده که در کتابی یک جمله بر متن زیارت وارث افزوده شده و بشدت از آن نهی کرده و هشدار داده است. (۱)

محدث نوری کتاب مستقّلی در این رابطه تألیف کرده، همه طبقات را عموماً و اهل منبر را خصوصاً از کم و زیاد کردن کلمات مأثور از معصوم، علیه السلام، بر حذر داشته است. (۲)

× × ×

آیا دعای ندبه با عقل منافات دارد؟

معرض می گوید: این دعا را در هزاران مکان، از مساجد، تکایا، مشاهد مشرفه، اماکن متبرّکه و منازل شخصی، به صورت فردی و دسته جمعی می خوانند، آیا امام زمان، علیه السلام، در همه آنها حاضر و ناظر است؟

سپس اضافه می کند: در کتاب «کافی»، باب زیاره النبی، صلی الله علیه و آله، منقول است که رسول خدا فرمود:

من سلام ائتم را از راه دور نمی شنوم، بلکه ملائکه الهی به من می رسانند!

در پاسخ باید عرض کنم:

اولاً: جناب معرض حدیث وارد در کتاب شریف «کافی» را تحریف کرده است، در کافی دو حدیث در این رابطه هست که متن آنها را در زیر می آوریم:

۱- امام صادق، علیه السلام، خطاب به اصحاب خود فرمود:

مَرُوا بِالْمَدِينَةِ فَسَلِّمُوا عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مِنْ قَرِيبٍ، وَإِنْ كَانَتِ الصَّلَاةُ تَبْلُغُهُ مِنْ بَعِيدٍ.

مسیر خود را از مدینه قرار دهید و به رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، از نزدیک سلام کنید، اگر چه از دور هم درود و تحیت به آن حضرت می رسد. (۳)

- ١- المحدث القمي، مفاتيح الجنان، ص ٥٢٤.
- ٢- المحدث النوري، كتاب لؤلؤ و مرجان .
- ٣- الكليني، الكافي، ج ٤، ص ٥٥٢.

صَلُّوا إِلَى جَانِبِ قَبْرِ النَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ إِنْ كَانَتْ صَلَاةُ الْمُؤْمِنِينَ تَبْلُغُهُ أَيْنَمَا كَانُوا.

در کنار قبر پیامبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، صلوات و سلام بفرستید، اگر چه مؤمنان در هر کجا باشند، صلوات و سلامشان به آن حضرت می رسد. (۱)

برخلاف نقل معترض، هر دو حدیث شریف دلالت می کنند بر این که در هر نقطه عالم به حضرت رسول اکرم، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عرض ادب شود، به آن حضرت می رسد، اگر چه شایسته آن است که مؤمنان رحل سفر ببرند و به سرزمین مدینه شرفیاب شوند و از نزدیک عرض ادب نمایند.

ثانیاً: مطابق احادیث فراوان همه دنیا در مقابل امام، علیه السلام، همانند کف دست اوست و چیزی در شرق و غرب جهان نیست که از امام پوشیده باشد، چنانکه امام صادق، علیه السلام، در این رابطه می فرماید:

إِنَّ الدُّنْيَا لَتَمَثَّلُ الْإِمَامَ فِي مِثْلِ فَلَقِهِ الْجُوزِ، فَلَا يَعْزُبُ مِنْهَا شَيْءٌ، وَ إِنَّهُ لِيَتَنَاوَلُهَا مِنْ اطْرَافِهَا، كَمَا يَتَنَاوَلُ أَحَدُكُمْ مِنْ فَوْقِ مَائِدَتِهِ مَا يَشَاءُ.

همه دنیا در برابر امام، علیه السلام، همانند یک قطعه گردو جلوه می کند، چیزی از آن از امام پوشیده نمی باشد، و امام در هر گوشه آن هر گونه بخواهد، تصرف می کند، چنانکه یکی از شما آنچه را بخواهد از روی سفره خود برمی دارد. (۲)

و در حدیث دیگری فرمود:

إِنَّهُ إِذَا تَنَاهَتْ الْأُمُورَ إِلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ رَفَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُ كُلَّ مَنْخَفِضٍ مِنَ الْأَرْضِ، وَ خَفِضَ لَهُ كُلَّ مَرْتَفِعٍ، حَتَّى تَكُونَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ رَاحَتِهِ، فَايَكُمُّ لَوْ كَانَتْ فِي رَاحَتِهِ شَعْرَةٌ لَمْ يَبْصُرْهَا.

ص: ۱۸

۱- همان، ص ۵۵۳.

۲- الشيخ المفيد، الاختصاص، ص ۲۱۷.

هنگامی که امر امامت به صاحب این امر منتهی شود، خداوند همه نقاط پست زمین را برای او مرتفع سازد و همه نقاط مرتفع جهان را برای او هموار نماید، تا همه کره زمین در برابر او همانند کف دست او شود. پس اگر یکی از شما مویی در کف دستش باشد، مگر ممکن است که از دیدن آن ناتوان باشد؟! (۱)

من نمی دانم امام، علیه السلام، سعه علم و احاطه علمی حضرت بقیه‌الله، ارواحنا فدا، را با چه بیانی تشریح کند، تا جناب معترض بفهمد که وجود مقدس حضرت بقیه‌الله همه مجالس دعای ندبه را در اقطار و اکناف جهان می بیند و بانگهای یا ابن الحسن آنها را می شنود و از مقدار اخلاص هر یک از شرکت کننده ها آگاه است و انگیزه حضور فرد فرد آنان را می داند و به هر یک از آنها به مقدار اخلاص و معرفتش عنایت می کند.

مگر آقای معترض آیه شریفه:

و قل اعملوا فسیری اللّٰه عملکم و رسوله و المؤمنون.

بگو: شما عمل کنید، که خداوند اعمال شما را می بیند، پیامبرش و مؤمنان نیز. (۲)

نخوانده و به عرض اعمال معتقد نیست و نمی داند که براساس روایات فراوان منظور از مؤمنان در این آیه شریفه، پیشوایان معصوم، علیهم السلام، می باشند. (۳)

مگر او آیات مربوط به گواه بودن رسول اکرم و امامان معصوم را در قرآن کریم نخوانده و نمی داند که (۴)السید ابن الطاووس، مصباح الزائر، ص ۴۲۳؛ العلامة المجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۸۷. (۵) منظور از گواهان امامان معصوم هستند؟ مگر ممکن است که پیامبر (۶) اکرم، صلی الله علیه وآله، و امامان معصوم، علیهم السلام، به چیزی که ندیده اند گواهی بدهند؟!

در جایی که رسول گرامی در مورد مردگان معمولی می فرماید:

حتیٰ إنّه لیسمع قرع نعالمهم.

ص: ۱۹

۱- العلامة المجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸.

۲- سوره توبه (۹)، آیه ۱۰۵.

۳- الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۴- سوره نساء (۴)، آیه ۴۵؛ سوره بقره (۲)، آیه ۱۳۸؛ سوره حج

۵-، آیه ۷۸.

۶- الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۰.

مردگان صدای کفش رهگذرها را می شنوند. (۱)

او چگونه به خود جرأت می دهد و می گوید: رسول اکرم صلوات و سلام مردمی را که از دور به او سلام می کنند نمی شنود!!

چقدر حماقت لازم است که انسان تصوّر کند که هر روز بیش از یک میلیارد مسلمان در اقطار و اکناف جهان در سلام نمازهای واجب و مستحب خود بگویند:

السّلام علیک ایّها النّبی و رحمها اللّهُ و برکاته.

و رسول گرامی، صلّی اللّهُ علیه و آله، هیچیک از سلامها را نشنود و همه مسلمانان این سلام را که براساس فرمان الهی انجام می دهند، به صورت لغو و عبث انجام داده باشند!

اوامری که برای زیارت رسول اکرم، صلّی اللّهُ علیه و آله، از راه دور رسیده، و متن بسیار طولانی زیارتنامه پیامبر اکرم از راه دور، که از امام صادق، علیه السلام، رسیده (۲) آیا - نعوذ باللّهُ - همه اش بیهوده است؟

این همه روایات از ائمه، علیهم السلام، در مورد کسی که راهش دور باشد؟ و قدرت تشرف به زیارت حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، را نداشته باشد، که به صحرا و یا پشت بام رفته به سوی کربلا توجه نموده، آن حضرت را از راه دور زیارت کند آیا همه اش لغو (۳) و بیهوده است؟

کسانی که در این مسائل شک و تردید دارند و اهل عناد نیستند، باید یک دوره درس امام شناسی بخوانند و اعتقادشان را در مورد امام زمانشان تصحیح نمایند، تا مشمول این حدیث شریف نباشد:

من مات و لم یعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة.

ص: ۲۰

۱- البخاری، صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۱۳.

۲- السید ابن الطّاووس، مصباح الزّائر، ص ۶۶.

۳- ابن قولویه، کامل الزّیارات، ص ۳۰۱.

هر کس در حالی که امام زمانش را نمی شناسد از دنیا برود، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است. (۱)

که خسران بزرگی است و هرگز قابل جبران نیست.

ثالثاً: شرط دعای ندبه، حضور حضرت ولی عصر، ارواحنفا، در مجالس دعای ندبه نیست، کسی که می گوید باید امام عصر در این مجالس حضور پیدا کند و گرنه خواندن دعای ندبه برخلاف عقل است، مثل این است که بگویند چون میلیونها مسلمان در نمازهای خود می گویند: «السَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ» پس باید پیامبر اکرم در یک لحظه در میلیونها نقطه حضور پیدا کند و آن غیر ممکن است، پس این نمازها غیر معقول است!

رابعاً: در خود دعای ندبه می خوانیم:

بنفسی أنت من مغیب لم یخل منا.

جانم به فدای تو غایب از نظر، که هرگز مجالس ما از تو خالی نیست.

روی این بیان و مطابق اعتقاد ضروری ما، همیشه و در همه جا در تحت نظارت، عنایت و رعایت حجت خدا هستیم و چیزی از ما بر آن حضرت پوشیده نیست و همواره و در همه حال، سعه علمی آن حضرت ما را در بر دارد. و این مقدر برای معقول بودن دعای ندبه و صحیح بودن خطابه‌های «یابن الحسن» کافی است و اگر فرشته‌هایی برای ابلاغ سلام به پیشگاه رسول گرامی اسلام یا امامان نور تعیین شده اند، جهت تشریفاتی دارند و همانند تعیین فرشتگان برای ثبت اعمال بندگان می باشند، در حالی که خداوند متعال از همه اعمال آشکار و نهان بندگان آگاه می باشد.

ص: ۲۱

۱- در کتاب «او خواهد آمد» منابع حدیث شریف را از دهها منبع حدیثی شیعه و سنی بر شمرده ایم. [او خواهد آمد، چاپ نهم، ص ۹۲-۷۳].

آیا دعای ندبه با اعتقاد به امامت دوازده امام ناسازگار است؟

در روزهایی که بازار حمله بر دعای ندبه داغ بود، یکی از نویسندگان معروف نوشت: «مطالعه دقیق متن دعای ندبه، که از ائمه ما به تصریح و ترتیب نام نمی برد و پس از حضرت امیر، علیه السلام، که بتفصیل از مناقب و فضائل وی سخن می گوید، ناگهان و بی واسطه به امام غایب خطاب می کند، باز این سؤال بیشتر در ذهن مطرح می شود» (۱).

نویسنده یاد شده، از به کار رفتن واژه هایی چون: «رضوی» و «ذی طفوی» در دعای ندبه، چنین استنباط کرده که دعای ندبه از عقاید کیسانیه نشأت گرفته و مخاطب دعای ندبه را شخصی غیر از مهدی منتظر، ارواحنفاده، تصوّر کرده است، آنگاه فراز بالا را شاهد دیگری بر مدّعی خود پنداشته است.

ما پاسخ روشن این مطلب را در ذیل پرسش چهارم بتفصیل بیان کردیم، دیگر نیازی به تکرار نمی بینیم.

آیا معقول است که دعای ندبه از معصوم صادر شود؟

معرض می گوید: هرگز ممکن نیست که دعای ندبه از یکی از امامان معصوم صادر شود؛ زیرا اولاً: حضرت مهدی، علیه السلام، در آن زمان هنوز متولّد نشده بود، امامی که از نیروی کامل عقل برخوردار است، چگونه ممکن است چنین فردی را مورد خطاب قرار دهد و در فراقش اشک بریزد؟

ثانیاً: پرسش از جایگاه او با تعبیر «لیت شعری...» با موقعیت امام معصوم سازگار نیست.

در مورد پرسش اول در قسمتهای پیشین بتفصیل سخن گفتیم، و فراهایی از امامان معصوم، از جمله از حضرت صادق، علیه السلام، نقل کردیم، که بیش از یک قرن، پیش از تولّد آن حضرت، او را مخاطب قرار داده می فرماید:

سیدی! غیبتک نفت رقادی و ضیقت علیّ مهدی، و ابتزت منی راحه فؤادی.

ای سید و سرور من، غیبت تو خواب را از دیدگانم ربوده، عرصه را بر من تنگ نموده، آسایش و آرامش را از من سلب کرده است. (۱)

روی این بیان اگر شخص مورد نظر یک فرد معمولی نباشد، بلکه گل سر سبد جهان آفرینش باشد، شایسته است که قرنهای پیش از ولادتش، مورد خطاب و ندبه افراد عاقل و معصوم قرار بگیرد.

و این معنی به حضرت بقیه‌الله، ارواحنفا‌ده، اختصاص ندارد، بلکه در مورد جدّ بزرگوارش سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین، علیه السلام، نیز واقع گردیده و همه سفیران الهی از حضرت آدم، علیه السلام، تا حضرت خاتم، صلی الله علیه و آله، در مصائب آن حضرت اشک حسرت ریخته اند. (۲)

روی این بیان مخاطب قرار دادن کسی که هنوز به دنیا نیامده و گریه کردن و ندبه نمودن در فراق و یا بر مصائب او، با عقل سلیم هیچ منافاتی ندارد، اگر چه بیمار دلان آن را با ذوق خود سازگار نیابند.

اما در مورد قسمت دوم معروض می‌داریم که جمله «لیت شعری» به عنوان پرسش حقیقی نیست، بلکه یک جمله ظریف ادبی است که نقاط ظریف ادبی فراوانی را در بر دارد و نظیر همین عبارت، در زیارتنامه ای که سید ابن طاووس و علامه مجلسی برای حضرت بقیه‌الله، ارواحنفا‌ده، نقل کرده اند، آمده است:

لیت شعری این استقرت بک النوی.

ص: ۲۳

۱- الشیخ الطوسی، کتاب الغیبه، ص ۱۶۷.

۲- در اینجا به منابع گریه شماری از پیامبران سلف که دهها قرن پیش از تولد آن حضرت، برای مصائب امام حسین، علیه السلام، اشک ریخته اند، اشاره می‌کنیم: (۱) حضرت آدم، علیه السلام، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵. (۲) حضرت نوح، علیه السلام، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۳. (۳) حضرت ابراهیم، علیه السلام، معانی الأخبار، ص ۲۰۱. (۴) حضرت سلیمان، علیه السلام، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۴. (۵) حضرت خضر، علیه السلام، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸. (۶) حضرت موسی، علیه السلام، امالی شیخ صدوق، ص ۴۷۹. (۷) حضرت عیسی، علیه السلام، امالی شیخ صدوق، ص ۵۹۸.

ای کاش می دانستم در کجا رحل اقامت افکنده ای؟ (۲۲)

روی این بیان این تعبیر به دعای ندبه اختصاص ندارد و در زیارتنامه سرداب مقدّس نیز آمده است و چنین پرسشی با مقام عصمت و امامت منافات ندارد.

× × ×

آیا فرازهایی از دعای ندبه با قرآن ناسازگار است؟

معرض می گوید: برخی از فرازهای دعای ندبه با قرآن کریم ناسازگار است:

۱- این جمله دعای ندبه که می گوید:

و سألك لسان صدق في الآخِرین فأجبتہ وجعلت ذلك علياً.

[حضرت ابراهیم، علیه السلام] از تو زبان راستی در میان آیندگان خواست، پس تو آن را اجابت کردی و او را «علی» قرار دادی.

افترا به قرآن و حضرت ابراهیم است؛ زیرا منظور از «لسان صدق» در قرآن کریم، نام نیک است نه حضرت علی، علیه السلام.

در پاسخ باید عرض کنیم که این مطلب در ضمن دو آیه از دو سوره، در قرآن کریم آمده است:

(۱) در سوره مبارکه شعرا از زبان حضرت ابراهیم، علیه السلام، نقل شده است که:

و اجعل لی لسان صدق فی الآخِرین.

برای من در میان آیندگان زبان راستی قرار بده. (۱) علی بن ابراهیم، تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۵۱. (۲)

(۲) در سوره مبارکه مریم در مورد حضرت ابراهیم و دو تن از تبارش، اسحاق و یعقوب می فرماید:

و وهبنا لهم من رحمتنا و جعلنا لهم لسان صدق علیاً.

از رحمت خود آنها را بهره مند ساختیم و برای آنها «علی» را زبان راست قرار دادیم. (۳)

روی این بیان، فراز یاد شده از دعای ندبه، که ناظر به دو آیه از قرآن کریم و اقتباس بسیار نیکویی از آن است، نه تنها افترا نیست، بلکه خواسته او که در قرآن به تعبیر «لسان صدق» بیان شده، در دعا نیز به همان تعبیر آمده، و اجابت پروردگار که به تعبیر «علیاً» در قرآن بیان شده، در دعا نیز به همان تعبیر آمده است.

با توجه به روایات فراوانی که از امامان نور در تفسیر این دو آیه شریفه وارد شده، منظور از واژه «علیاً» در آیه شریفه حضرت علی، علیه السلام، است. و اینک به برخی از روایات اشاره می‌کنیم:

ص: ۲۴

۱- سوره شعراء

۲-، آیه ۸۴.

۳- سوره مریم (۱۹)، آیه ۵۰.

۱) شیخ صدوق، طاب ثراه، در ضمن یک حدیث بسیار طولانی از امام صادق، علیه السلام، روایت کرده که منظور از «علیاً» در این آیه شریفه، علی بن ابی طالب، علیه السلام، است. (۱)

۲) علی بن ابراهیم از پدرش، از امام حسن عسکری، علیه السلام، روایت کرده که منظور از «علیاً» در این آیه شریفه امیر مؤمنان، علیه السلام، است. (۲۶)

۳) هاشم، جدّ علی بن ابراهیم می گوید: نامه نوشتم به محضر مقدّس امام حسن عسکری، علیه السلام، و تفسیر این آیه شریفه را از آن حضرت جويا شدم، نامه را گرفتند و در زیر آن نوشتند:

خداوند ترا توفیق دهد و ترا بیامزد، منظور از آن امیر مؤمنان علی، علیه السلام، است. (۲)

۴) یونس بن عبدالرحمن به محضر مقدّس امام رضا، علیه السلام، عرضه داشت: گروهی از من پرسیده اند که نام مقدّس امیر مؤمنان، علیه السلام، در کجای قرآن است؟ من به آنها گفتم: در آیه شریفه «و جعلنا لهم لسان صدق علیاً». فرمود راست گفته ای، مطلب همانگونه است. (۳)

۵) ابوبصیر از امام صادق، علیه السلام، روایت می کند که منظور از «علیاً» در این آیه شریفه علی بن ابی طالب، علیه السلام، است. (۴)

۶) مفضل نیز از امام صادق، علیه السلام، در ضمن یک حدیث طولانی روایت کرده که منظور از «علیاً» در این آیه مبارکه حضرت علی بن ابی طالب، علیه السلام، است. (۵)

روی این بیان براساس روایات فراوانی که به تعدادی از آنها اشاره کردیم، منظور از «علیاً» در آیه شریفه «و جعلنا لهم لسان صدق علیاً» (۶) امیر مؤمنان، علیه السلام، است. پس اگر در دعای شریف ندبه «لسان صدق» به وجود مقدّس امیر مؤمنان، علیه السلام، تفسیر شود، دقیقاً مطابق با واقع است و هیچگونه تهمت و افتزایی در کار نیست. در حالی که در دعای ندبه تصریح به آن حضرت نشده است، بلکه همانند آیه شریفه «و جعلت ذلك علیاً» آمده است. پس اگر منظور از «علیاً» در قرآن حضرت علی، علیه السلام، باشد، در اینجا نیز منظور آن حضرت است، و اگر در قرآن به معنای لغوی به کار رفته باشد، در اینجا نیز همان منظور خواهد بود.

در پایان این بخش اضافه می کنیم که تفسیر «علیاً» در این آیه شریفه به حضرت علی، علیه السلام، به احادیث شیعه اختصاص ندارد، بلکه علامه بحرانی از طریق عامّه نیز روایت کرده که منظور از «لسان صدق» در این آیه شریفه، حضرت علی، علیه السلام، است. (۷)

جالبتر این که حافظ حسکانی نیز در ذ

- ١- الشَّيْخُ الصَّدُوقُ، كَمَالُ الدِّينِ وَ تَمَامُ النِّعْمَةِ، ج ١، ص ١٣٩.
- ٢- النِّجْفِيُّ، تَأْوِيلُ الآيَاتِ الظَّاهِرَةِ، ج ١، ص ٣٠٤.
- ٣- البَحْرَانِيُّ، تَفْسِيرُ البَرَهَانَ، ج ٣، ص ٧١٧.
- ٤- ابْنُ شَهْرِ آشُوبٍ، مَنَاقِبُ آلِ ابِي طَالِبٍ، ج ٣، ص ١٢٩.
- ٥- الشَّيْخُ الصَّدُوقُ، مَعَانِي الْأَخْبَارِ، ص ١٢٩.
- ٦- سُوْرَةُ مَرْيَمَ (١٩)، آيَةُ ٥٠.
- ٧- ر.ك: البَحْرَانِيُّ، اللَّوَامِعُ التَّوْرَانِيَّةُ، ص ٢٦٩.

به اعتقاد شیعیان و اغلب دانشمندان و علمای اهل سنت و نیز بر اساس واقعیت تاریخی، پس از رحلت پیامبر اسلام، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و بویژه پس از شهادت مولای متقیان امیر مؤمنان، علیه السلام، اسلام از مسیر اصلی و مستقیم خود خارج شد و تعصبات نژادی و اشرافیت ایرانی و رومی، دربار خلفای مسلمان را فراگرفت و روز به روز جامعه اسلامی از شعائر اسلامی فاصله گرفت و عدالت اجتماعی رخت بر بست و تفاخرات قومی و مذهبی به دنبال آن تبعیض های اجتماعی، سراسر جامعه اسلامی را فراگرفت.

رهایی از ظلم و جور حکام ستمگر بظاهر مسلمان و بازگشت به دوران بی آلایش و معنوی و مساوات اسلامی صدر اسلام، آرمان همه دردمندان مسلمان از عالم و عامی بود، اما واقعیت آن بود که پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، رحلت کرده بود و جامعه اسلامی به دلیل سالها و قرنهای دوری از زمان رسول اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، احیای آن دوران محال می نمود، ولی خاطره دوران کوتاه و طلایی صدر اسلام، آرمان اجتماعی همه مصلحان و رهبران نهضت های سیاسی - اجتماعی در جهان اسلام بوده است.

در این میان، شیعیان به دلیل اعتقاد به ظهور امام دوازدهم، حضرت مهدی، عَجَلُ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ، که از نسل پاک پیامبر و منجی دین و آیین اوست، این آرمان را نه یک رؤیا، بل واقعیت می دانسته و دوران سیاه ظلم و شقاوت ستمگران را ناپایدار و زودگذر می پنداشته و با امید به ظهور آن امام همام و پیروزی وی بر ظالمان، در انتظار گرفتن انتقام مظلومیت خود و هموعان خویش، آرزوی «فرج» می کردند و آلام خود را تسکین می دادند.

انتظار در تاریخ شیعه و اسلام، صفور و جلوه های گوناگونی داشته که در این مقال به اجمال اشاره می شود:

۱- انتظار توأم با صبر

پس از حملات ویرانگرانه و وحشیانه کافران مغول به ایران، و حاکمیت یافتن آنان به جان و مال و ناموس مردم، شیعیان نشانه های ظهور را نزدیک می دیدند. یاقوت حموی، مورخ معروف قرن هفتم می نویسد که در سالهای نخست حمله مغول، در شهر کاشان - از کانون های عمده تشیع در ایران - مردم شهر، هر روز هنگام سپیده دم، از دروازه خارج می شدند و اسب زین کرده ای را با خود می بردند تا حضرت مهدی، علیه السلام، در صورت ظهور بر آن اسب سوار شود. (۱)

در زمان فرمانروایی سربداران نیز نظیر همین عمل در شهر سبزوار - که یکی از مراکز تشیع شمرده می شد - معمول بوده است و به طوری که میرخواند در روضهالصفای می نویسد:

هر بامداد و شب، به انتظار صاحب الزمان، علیه السلام، اسب کشیدندی.

حسام الدین محمدبن حسام کوهستانی که روستایی شاعرپیشه بود و دیرتر از عصر یاد شده می زیست و در حدود ۸۷۵ ق. در گذشت، منظومه ای به نام خورشیدنامه، در مدح امیر مؤمنان و امام عصر، علیهما السلام، تألیف کرده است. (۲)

۲- ادعای مهدویت

برخی از آگاهان با اطلاع از نارضایی عمومی جامعه و اعتقاد عموم شیعیان به ظهور امام زمان، علیه السلام، ادعای مهدویت نمودند تا با بسیج عمومی و غلیان احساسات پیروان خود، بساط ظلم و ستم را برچینند. برخی نیز اعتقادات و احساسات پاک مردم را ابزاری برای کسب قدرت خود نمودند.

در سال ۶۶۵ ق. قیام بزرگ مردم فارس، تحت رهبری شیخ شرف الدین - که خود را مهدی خوانده بود - به وقوع پیوست که بشدت سرکوب شد. در سال ۸۴۵ ق. (۳) نیز قیام مشابهی در خوزستان ایجاد شد که در رأس آن سید محمد مشعشع که از شیعیان افراطی (غالی) بود، قرار داشت. وی خود را «مقدمه» ظهور امام غایب می خواند و پیشگویی می کرد که وی بزودی ظهور خواهد کرد و عدل و داد بر روی زمین برقرار خواهد شد. به گفته یکی از مورخان، حدود ۱۰/۰۰۰ نفر در زیر لوای او گرد آمدند و در محلی بین حویزه و شوشتر، علم عصیان برافراشتند و امیران و فئودالهای محلی را از میان بردند. قیام آنان موجب نگرانی امرای فارس گردید. از اینرو لشکر فارس به قصد سرکوب وی آمد اما چون پیروان مشعشع، «فدایی» او بودند و مرگ را بر زندگی ترجیح می دادند، مردانه پایداری کردند و لشکر فارس شکست خورد. (۴)

ص: ۲۷

۱- به نقل از: ای. پ. پطروشفسکی، نهضت سربداران خراسان، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، چاپ سوم، ۱۳۵۱، ص ۱۵ و ۱۶.

۲- همان، ص ۱۶.

۳- همو، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، چاپ چهارم، ۱۳۵۴، ص ۳۷۳.

۴- همان، ص ۳۸۰ و ۳۸۱ و نیز رجوع شود به کتاب مشعشیان، نوشته احمد کسروی.

گذشته از شیعیان امامیه (اثنی عشریه) و سرزمین ایران، نهضت های سیاسی - اجتماعی متعددی توسط شیعیان غیر امامیه و نیز اهل سنت، بر ضد دولتهای وقت به وقوع پیوست که رهبران آنها، داعیه مهدویت داشته اند که غالباً از پایگاه اجتماعی نیرومند و حمایتهای وسیع مردمی برخوردار شدند که باختصار به آنها اشاره می شود:

۱- عبدالله بن میمون (م. ۲۵۱ ق.)، از اعراب خوزستان بود. وی به مقام «داعی» اسماعیلی نایل شد و از طرف امام مستور (امام زمان)، در خوزستان دعوت و تبلیغ می کرد. او ناگزیر پنهان شد و نخست در بصره پناهگاهی جست و سپس به سلامیه (در سوریه) گریخت و در آنجا به تبلیغ پرداخت و مبلغانی به اطراف گسیل کرد. آنان به مردم می گفتند که بزودی امام مستور (صاحب الزمان)، مهدی موعود، ظهور خواهد کرد.

۲- در فاصله قرنهای سوم و چهارم هجری در سوریه (شامات)، داعیان اسماعیلی شایعاتی منتشر کردند که مهدی، علیه السلام، ظهور کرده و همان عبیدالله، امام اسماعیلی است که نامش تا آن اواخر مستور بوده است. مسلم است که عبیدالله خواست از قرمطیان در عراق و سوریه استفاده کرده، قدرت را در دست گیرد. وی در سال ۲۸۷ ق. در رأس قیام سوریه قرار گرفت و پس از سرکوب قیامش همزمان و همفکران خود را به دست سرنوشت

خاطره دوران کوتاه و طلایی صدر اسلام، آرمان اجتماعی همه مصلحان و رهبران نهضت های سیاسی - اجتماعی در جهان اسلام بوده است.

سپرد و در میان لعنت و نفرین ایشان به مصر گریخت (۲۸۹ ق.) و از آنجا راهی مغرب (مراکش) شد.

مدتها بود که در مغرب، وقایع سیاسی بسیار مهمی جریان داشت. در سال ۲۸۲ ق. از مرکز اسماعیلی سلامیه، مبلغی جدی و بلیغ به نام ابو عبدالله شیعی - که اصلاً از سرزمین یمن بود - بدانجا گسیل شده بود. وی نخست محتسب بصره بود و پس از آن به اسماعیلیه پیوسته بود. او در تونس از نارضایی بربرها از سیاست داخلی دودمان محلی اغالبه (۲۹۷-۱۸۴ ق.) استفاده کرد. بربران در ۲۹۷ ق. قیام کردند و سلطنت اغالبه را سرنگون ساختند. ابو عبدالله در اوایل زمستان ۲۹۸ ق. در شهر رقاده به سمت امامت و خلافت، اعلام، و امیرالمؤمنین و «مهدی» نامیده شد.

۳- در فاصله قرن های سوم و چهارم هجری، رهبران قیامهای قرمطی یعنی حمدان قرمط و عبدان گویا، از طرف رئیس پنهانی فرقه که «صاحب الظهور» نامیده می شده و محل اقامتش مجهول بوده، عمل می کردند. پس از تأسیس دولت قرمطیان در بحرین (۲۸۶ ق.) که مرکز آن شهر لحسا بوده، ابوسعید حسن الخبایی که گویا از طرف «صاحب الظهور» یا رئیس مخفی فرقه به آنجا گسیل شده بود، در رأس آن قرار گرفت. وی عملاً در حکومت خویش کمال استقلال را داشت.

۴- محمد بن عبدالله تومرت، معروف به مهدی اهرعی، مکئی به ابو عبیدالله، که اصل او از جبل السوس در انتهای مغرب (مراکش) بود به سرزمینهای شرقی سفر کرد و به عراق رفت و از ابوحامد محمد غزالی و دانشمندان دیگر دانش آموخت و به زهد و پرهیزگاری و تقوا شهرت یافت. سپس به مصر و شمال افریقا رفت و سرانجام در مغرب سکونت گزید و دولت بزرگی در اوایل قرن ششم تأسیس کرد که به دولت عبدالؤمن شهرت یافت. (۱)

۵- عباس فاطمی که در اواخر سده هفتم هجری در مغرب ظهور کرد و خود را مهدی نامید و هواداران زیادی دور خود جمع کرد و کارش بالا گرفت و شهر مانس را تصرف کرد و بازار شهر را سوزاند و عاملان خود را به اطراف و اکناف فرستاد لکن پیش از آنکه دولتی تشکیل دهد کشته شد و دعوی او پایان یافت. (۲)

۶- محمد مهدی سنوسی که در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی / سیزدهم هجری در مغرب ادعای مهدویت کرد. اصل او از جبل سوس بود. پدرش شیخ محمد در ناحیه جغبوب (جربوب)، نزدیک واخه سیوا اقامت داشت و علاوه بر آنجا - که مقر اصلی او بود - نزدیک به ۳۰۰ زاویه در بلاد مغرب دایر کرده بود که به نشر تعالیم او می پرداختند. وی پیش از وفات خود اشاره کرده بود که مهدی منتظر بزودی ظهور خواهد کرد. و شاید پسرش باشد و ظهور او در آخر قرن سیزدهم خواهد بود. مهدی، مردی خردمند، مقتدر و سخت کوش بود و از کرامات مشهور او خیمه ای جادویی بود که در جنگها همراه می برد و پیروانش معتقد بودند که آن خیمه، هیچگاه از ذخایر و آذوقه تهی نمی شود.

۷- محمد احمد سودانی، معروف به مهدی سودانی (۱۸۴۸ - ۱۸۸۵ م. / ۱۲۶۴ - ۱۲۹۲ ق.) از مهمترین و معروفترین مدعیان مهدویت بود. وی از قبيله دناقله بود و در سودان به دنیا آمد. پدرش عبدالله نام داشت و به قایق سازی مشغول بود. محمد احمد به تعلیم علوم دینی پرداخت و در ضمن مراتب طریقت را نیز گذراند و با نرمخویی، تیزهوشی و سخنوری خود و از همه مهمتر زهد و تقوای خویش

ص: ۲۹

۱- جرجی زیدان، مشاهیرالشرق فی القرن التاسع عشر، جزء اول، ص ۶۳-۶۱.

۲- جرجی زیدان، مشاهیرالشرق فی القرن التاسع عشر، جزء اول، ص ۶۳-۶۱.

که زبانزد همگان بود، مردم را به خود جذب کرد. او به امر به معروف و نهی از منکر پرداخت و مردم را به رعایت موازین شرعی دعوت نمود و در سال ۱۸۸۱ م. / ۱۲۹۷ ق. که زمینه دعوت خود را مهیا دید ادعای مهدویت کرد و خود را همان مهدی منتظر، علیه السلام، نامید. آنچه موجب دعوی محمد احمد گردید به طور عمده به این شرح است:

الف) انتظار اکثر مسلمانان و از آن جمله مردم سودان برای ظهور

ب) اعتقاد شیوخ قبایل و فقهای سودان بر اینکه مهدی، علیه السلام، از میان آنان ظهور خواهد کرد و این عقیده خود را به روایاتی از ائمه حدیث (اهل سنت) مستند می کردند؛

ج) دریافت مالیات سنگین از مردم سودان که همراه با فشار، آزار و توهین به مالیات دهندگان بود. حتی از زنان و کودکان سودانی، مالیات گرفته می شد. مردم سودان سالانه سه بار مالیات می پرداختند. یک بار برای فرماندار، یک بار برای قاضی و یک بار برای مأموران مالیات، کشاورزان برای کشت گندم، استفاده از آب نیل و قایقرانی در نیل نیز مالیات می دادند و خانه های کسانی که در پرداخت این مالیات ها تأخیر می کردند سوزانده می شد؛

د) خرید و فروش مردم سودان به عنوان «برده» تجارت پردرآمدی برای تجار سودانی بود. صدها هزار نفر از جوانان سودانی به عنوان کارگر و خدمتگزار به قیمت نازلی خریداری شده و با قیمت گزافی فروخته می شدند و به کارهای شاق و طاقت فرسا در سرزمینهای دوردست می پرداختند. مأموران دولتی از تجار برده، مالیات گزافی می گرفتند و پس از آنکه تجارت برده منسوخ شد آنان همچنان از تجار مزبور، مالیات مطالبه می کردند. وقتی دعوت محمد احمد سودانی گسترش یافت، تجار ناراضی سودانی دعوت او را لبیک گفته و در تقویت او کوشیدند.

مهدی سودانی چند بار با نیروهای مصری - انگلیسی جنگید و آنان را شکست داد و شهر خارطوم را به تصرف خود درآورد و دولت مستقلی تشکیل داد. مهدی سودانی با قدرت تمام به سازماندهی حکومت خود پرداخت و امور کشور را به سه بخش لشکری، مالی و قضایی تقسیم کرد و فرماندهی لشکر را به خلیفه خود، عبدالله تعایشی سپرد. او از طریق اخذ زکوه، فطریه و عشریه کشور را اداره می نمود و در اجرای شریعت سختگیر بود. او پیش از مرگ در ۲۱ ژوئن ۱۸۸۵، عبدالله تعایشی را به جانشینی خود برگزید و از همگان خواست تا با او بیعت کنند. (۱)

۸- و بالاخره در ایران نیز در سال ۱۲۶۲ ق. یکی از شاگردان سید کاظم رشتی به نام سید علی محمد شیرازی خود را نماینده (باب) امام زمان، علیه السلام، دانست و پس از اینکه گروهی به او گرویدند، دعوی مهدویت کرد. علما با ادعای پوچ او مخالفت نمودند. و با فشار آنها در جلسه مناظره شرکت کرد اما از پاسخهای اولیه در ماند و پس از آنکه چوب مفصلی خورد توبه کرد و آزاد شد اما بار دیگر دعوتش را ادامه داد و سپس دستگیر و در قلعه چهریق زندانی گردید. پیروانش با حمایت سفرای روسیه و انگلستان در گوشه و کنار کشور شورش ضد دولتی به راه انداختند. اما این شورشها با هوشیاری و مقاومت مردم و همکاری قشون دولتی سرکوب گردید و باب نیز اعدام شد. بدین ترتیب دعوی باب که می رفت تا کشور را به هرج و مرج و دودستگی و نهایتاً تجزیه بکشاند در نطفه خفه گردید. (۲)

ص: ۳۱

-
- ۱- برای اطلاع بیشتر از شرح حال مهدی سودانی رجوع شود به منبع فوق، ص ۶۱-۱۱۵، تاریخ سودان.
 - ۲- برای اطلاع از دعاوی باب، رجوع شود به فتنه باب، نوشته اعتضاد السلطنه که کمی پس از رفع آن فتنه نوشته است.

سیدعلی کاشفی خوانساری ۲. راجی کرمانی

از جمله شاعرانی که پس از باذل به سرودن «حملة حیدری» پرداخت راجی کرمانی بود. حمله حیدری راجی پس از باذل معروفترین حمله حیدری در ایران است.

نام کامل راجی ملابمانعلی کرمانی بود که در شعر به «راجی» (به معنای امیدوار) تخلص می کرد. در مورد زندگی او اطلاعات دقیقی در دسترس نیست. اما در میان مردم افسانه هایی درباره او وجود دارد. می گویند که او «بمانی» نام داشت و از زردشتیان کرمان بود. (او را از مانویان هم دانسته اند که با توجه به زمان زندگی او بعید است که صحیح باشد) نام قبلی او را هم گفته اند. می گویند به بیماری غیر قابل درمانی دچار می شود. روز عاشورا او را که در حال مرگ بوده در مسیر دسته های عزاداری قرار می دهند. او می گرید و بیهوش می شود و در عالم خواب مولا علی، علیه السلام، را می بیند که به وی می فرمایند: «بمان» و همین سبب شفای او می شود. او مسلمان می شود و نام «بمانعلی» را برمی گزیند. همچنین می گویند او جذام داشته و از شهر رانده شده بوده است. در روز عاشورا دسته ای از عزاداران که راهی مسجد صاحب الزمان در دامنه کوههای سیدحسین در اطراف کرمان بوده اند با او برخورد می کنند و ادامه ماجرا همان گونه است که ذکر شد. مهدی قلیخان هدایت که خود در شهرت یافتن کتاب راجی مؤثر بوده گرچه تأکید می کند که او پیشتر زردشتی بوده اما اشاره ای به این معجزه ندارد. او در مجمع الفصحا نوشته است: «راجی کرمانی، اصلش از زردشتیان ایران و ساکن کرمان بوده بواسطه سعادت فطری، ذوق اسلام یافت و به خدمت علما و عرفای کرمان شتافت، بمانعلی نامش دادند و دیده جاننش را به نور ولایت شاه اولیا گشادند. طبعش موزون و شایق به مداحی ولی حضرت بیچون گردید. غزوات و واقعات حضرت رسول عربی و وحی حقیقی آن حضرت را منظوم کرد...» لغتنامه دهخدا هم با(۱) استناد به مجمع الفصحا اسلام آوردن او را ناشی از مصاحبت با عرفای کرمان دانسته است. راجی در اشعار خود هیچ جا به زردشتی بودن و یا معجزه مذکور اشاره ای ندارد، فقط جایی خود را از نسل جمشید و کیقباد معرفی می کند:

که از کیست او؟ از که دارد نژاد

ص: ۳۲

بخندید و پاسخ چنین داد، یاد

که این رند نیک اختر نیک پی

نهالی است از باغ جمشید و کی

ولیکن نه جامش از این می پر است

که از دوده کیقباد و کی است

شده در دو گیتی از آن کامیاب

که گردید خاک ره بوتراب

آنچه دیگر درباره زندگی شخصی او نقل شده اشتغال به حرفه شالبافی قبل از شاعری و مسافرت‌های متعدد او به عتبات عالیات و مشهد مقدس است.

(۱) گفته اند که راجی بجز حمله حیدری دیوان اشعاری هم داشته است که حاوی قصاید و غزلیات و سایر انواع شعر بوده و قسمتی از آن را هم شخصی به نام سیدمحمد نور یزدی کتابت کرده بوده و قسمت دیگر به خط خود او بوده است. این دیوان در اواخر قرن سیزده در اختیار نوه دختری راجی که از نانویان کرمان بوده قرار داشته اما امروز هیچ اثری از آن در دست نیست. البته راجی (۲) خودش اذعان دارد که پیش از شروع این کتاب شاعر حرفه ای نبوده است:

سخن گستری داشتم در نهان

ولیکن نبودم سر داستان

البته کتابهای دیگری به نام دیوان راجی شناسایی شده که هیچ کدام متعلق به او نیست. از آن جمله است دیوان راجی که از راجی تبریزی یکی از شاعران اواخر قرن سیزده است که به سال ۱۲۹۳ فوت شده و طبق ثبت الذریعه نسخه ای از آن در سال ۱۳۱۳ ق. چاپ شده است. همچنین کتاب خطی دیگری به نام دیوان راجی در کتابخانه مسجد گوهرشاد وجود دارد که به سال ۱۳۰۳ ق. سروده شده بود و بیشتر مدح شیخ احمد احسایی و سیدکاظم رشتی و دیگر پیشوایان شیخیه بوده است.

راجی حمله حیدری را به تقلید از شاهنامه فردوسی و حمله باذل سرود. البته تا آنجا که حقیر جستجو کردم او هیچ اشاره ای به نام باذل و دیگر سرایندهگان حمله حیدری پیش از خودش نکرده است. تاریخ آغاز به سرایش حمله حیدری ۱۲۲۰ ق. بوده است.

ز تاریخ هجرت هزار و دویت

۱- حمله حیدری، راجی کرمانی، به کوشش دکتر حسین بهزادی اندوهجرای، ص ۱۰ و ۱۱.

۲- همان، ص ۵.

چو بگذشت از سال و افزود بیست

به تاریخش از عقل شد جستجو

به تاریخ او گفت تاریخ گو

به تاریخش از خضر جستم نشان

به تاریخیم گفت و تاریخ دان

راجی تا زمان مرگ خود به سرودن حمله حیدری مشغول بوده است. منزوی در جلد چهارم فهرست نسخه ها مرگ راجی را بین ۱۲۳۷ تا ۱۲۴۱ ق. دانسته است و در دائرهالمعارف تشیع جلد ششم آمده که او تا حدود سال ۱۲۴۰ ق. زنده بوده است. به این ترتیب حمله (۱) حیدری راجی تماماً در دوره فتحعلیشاه سروده شده است. بعید نیست که جنگ اول ایران و روسیه و احساسات سلحشورانه عمومی هم در این کتاب دخیل افتاده باشد.

منظومه حمله حیدری در قالب مثنوی و در بحر متقارب مثنی مقصور (محدوف) سروده شده است. اگر حمله حیدری باذل بیشتر همراه با وقایع مربوط به پیامبر، صلی الله علیه و آله، پیش می رود حمله حیدری راجی بیشتر متوجه ماجراهای علی، علیه السلام، است. کتاب راجی برخلاف منظومه باذل که با مبعث پیامبر آغاز می شود تا تولد امیرالمؤمنین، علیه السلام، آغاز می شود و به شرح اتفاقات مختلف می پردازد. او با ستایش خداوندی آغاز می کند و پس از ساقی نامه ای به ترتیب به گفتگوی رسول خدا، صلی الله علیه و آله، با فاطمه بنت اسد، سلام الله علیها، مدح مادر مولا، وصف اعجاز امیرالمؤمنین، تولد مولا در بیت الله، آوردن مهد امیر، علیه السلام، به خانه کعبه و سرنگون شدن بتها و... می پردازد. همچنین ماجرای ازدواج پیامبر به تفصیل آمده است. کتاب همراه با تاریخ اسلام پیش می رود به طور مفصل به بعثت، شعب ابی طالب، معراج، هجرت، ازدواج مولا، علیه السلام، و حضرت زهرا، علیها السلام، جنگ بدر، جنگ احد، احزاب، خیبر، فتح حرم، موته، مباحله، حدیث کسا، حجهالوداع و غدیر خم و رحلت پیامبر، صلی الله علیه و آله، می پردازد. او پس از رحلت پیامبر با یک پرسش تاریخی ادامه ماجرا را از به خلافت رسیدن مولا، علیه السلام، پی می گیرد و پس از ذکر به مسند نشستن مولا به جنگ جمل و جنگ صفین می پردازد. در این کتاب اشاره ای به وقایع پس از حکمیت، جنگ نهروان و شهادت مولا نشده است. گفتنی است شاعر در جای جای کتاب در هنگامی به شرح غزوات می پردازد به مناسبتهای مختلف گریزهای طولانی به واقعه کربلا دارد و مثلاً به طور کامل به شرح داستان قاسم ابن الحسن، علیه السلام، داستان بی بی شهربانو، شهادت امام حسین، علیه السلام، و اسارت حضرت زین العابدین، علیه السلام، پرداخته است. ظاهراً اصل این کتاب شامل چند کتاب پراکنده به شرح زیر بوده است: مقدمه تولد حضرت امیر، کتاب اول واقعه بدر کبری، کتاب دوم داستان غزوه احد، کتاب سوم غزوه احزاب، کتاب چهارم غزوه خیبر، کتاب پنجم غزوه فتح حرم، کتاب ششم داستان حجهالوداع، کتاب هفتم بر مسند خلافت استقرار یافتن امیرالمؤمنین به همین دلیل است

۱- دکتر اشرف زاده در کتاب «نوبت زن کوی ساقی» یک جا آغاز سرایش حمله حیدری را ۱۳۲۰ نوشته (ص ۵) و در جای دیگر تاریخ مرگ او را ۱۲۶۱ ق. ذکر کرده (ص ۸) هر دو غلط و احتمالاً اشتباه چاپی است.

که هر کتاب ساقی نامه ها، مدایح و شرح حال مستقل دارد. هدایت نیز به این نکته اشارت دارد: «... چون در گذشت و نواب شاهزاده شجاع السلطنه میرزا به ایالت کرمان رسید، وقتی به حسب تقدیر به خدمتی، فقیر، بدان ولایت افتاد و اشعار او را شنید و به جمع آن ترغیب کرد. مولانا محمد هاشم بن ملا لطفعلی که در خدمت شاهزاده وکیل و ظایف علما بود در این باب اهتمامی کرد، میرزا مظهر کرمانی متصدی جمع و ترتیب آن متفرقات شد و در این دولت ابدمدت [منظور حکومت ناصرالدین شاه] آن مثنوی را به قالب طبع در آوردند و تعدد یافت...» در دائرهالمعارف تشیع هم آمده که راجی پیش از نظم نهایی کتاب در گذشت.

حمله حیدری راجی حدود ۳۰۰۰۰ بیت است (هدایت به اشتباه آن را ۲۰۰۰۰ دانسته است) و حجم آن (۱) بیش از کتاب باذل است. این منظومه چنین آغاز می شود:

به نام خداوند دانای فرد

که از خاک آدم پدیدار کرد

ز صلصال ناچیز آدم کند

به بزم قبولش مکرم کند

یکی گوهر تابناک آورد

که از نور او آب و خاک آورد

ایات پایانی کتاب هم چنین است:

چه گویم ز کار سپهر بلند

که رازش ندانست هیچ ارجمند

مر او را ز هر گونه ای کجروست

در این پرده هر گونه جادو گریست

به داور همه قهر و کین آورد

فسون با جهان آفرین آورد

ندانم از این گردش روزگار

ز کردار وارون ناپایدار

او مکرر تخلص خود را ذکر کرده است:

که راجی که مدحتگری کار اوست

ثنا و ستایش سزاوار اوست

و یا:

ص: ۳۵

۱- البته براساس نسخه هایی که حقیر رویت کردم، رقم ۲۸۰۰۰ بیت به نظر دقیق تر می آید.

که بادا هزاران هزار آفرین

به راجی ز نزد جهان آفرین

و یا:

خدا را به ما گوی راجی کجاست

که از صوت او جان ما در نواست

او بارها به ستایش سخن خود پرداخته است:

ز جامم خورد عنصری می مدام

از این می برد نشئه جامی به جام

و یا:

سمند سخن زیر زین آورم

جهان را به زیر نگین آورم

به تیغ زبان پهلوانی کنم

بدین تیغ کشور ستانی کنم

او در چند جا خود را برتر از فردوسی معرفی می کند اما تقلید او از شاهنامه بسیار آشکار است و گاهی خود نیز به آن اعتراف کرده و به تعظیم فردوسی پرداخته است:

سخنگوی فردوسی پاکزاد

که او از سخن در جهان داد، داد

ندیده دو بیننده چرخ پیر

چو گفتار او گفته ای دلپذیر

به اهل سخن هست او اوستاد

چو او اوستادی ز مادر نژاد

سخن را از او پایه آمد بلند

ز گفتار او شد جهان ارجمند

دگر هر که را در سخن گفتگوست

همه بنده اند و خداوند اوست

به خاک درش کمترین بنده اند

و زان بندگی نیز شرمنده اند

نیامد به دوران بمانند او

ص: ۳۶

نباشد چو او در سخن راستگو

سخن را بیامد از او جان به تن

همه نطق شد او روان در سخن

چنین پایه اش در سخن شد بلند

که بر در گه ایزدی شد پسند

به درگاه او من کمین بنده ای

شب و روز از آن مدح گوینده ای

در آن بارگاه من کمین خاک راه

یکی ذره در خاک آن بارگاه

ز کار وی این نامه آراستم

یکی کاخ شاهانه پیراستم

که تا عالم است و زمین و زمان

از این نامه نامم بود در جهان

راجی این کتاب را به درخواست ظهیرالدوله حاکم قاجار سرود و آن را به او تقدیم کرد. محمد ابراهیم خان ظهیرالدوله قاجار برادرزاده آقامحمدخان سرسلسله قاجار و پسرعموی فتحعلیشاه بود. پدرش مهدی قلی خان نام داشت و خودش از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۴۰ هجری حاکم کرمان و سرحددار بلوچستان بود. او حاکمی دیندار و اهل شعر و ادب بود و خود به «طغرل» تخلص می کرد. حاجی محمد کریم خان قاجار رئیس شیخیه کرمان فرزند او بوده است و راجی در جای جای کتابش به مدح ظهیرالدوله پرداخته است. شاعری خود را مدیون او می داند. او را عاشق مولا، علیه السلام، توصیف می کند و می گوید به حکم او از مدح گویی پادشاهان و حکمرانان اجتناب کرده و به مدح مولا، علیه السلام، مشغول شده است. راجی همچنین در ابیاتی ظهیرالدوله را از محمود غزنوی قدرشناس تر معرفی می کند و به توصیف آباری و عدالت او در کرمان می پردازد.

راجی در جای جای منظومه اش به مدح مولا، علیه السلام، می پردازد و می گوید:

برد رشک کوثر ز شعر ترم

که مدحت گر ساقی کوثرم

چو با مدح او هر زمان همدمم

به مدحش بهر دم مسیحا دمم

برای آشنایی بیشتر با این کتاب ابیاتی را که به وصف کردن در قلعه خیبر توسط مولا می پردازد نقل می کنیم:

غضنفر از آن کار شد خشمگین

روان شد سوی در آهنین

خروشید گفتا که ای بدگهر

من اکنون در حصن سازم سپر

بگفت این کلام و بیازید دست

به نه چرخ گردون در آمد شکست

بر آن در یکی حلقه بقد استوار

ص: ۳۷

چو در گوش عرش برین گوشوار
چنان با دو انگشت او را فشرد
که یکباره خاک زمین باد برد
به آن حلقه چون دست کرد آشنا
ز نفه حلقه چرخ گردون گذشت
چو در حلقه در بر آورد دست
درافتاد در حلقه مد شکست
بر آن حلقه چون دست آن شه رسید
شد از حلقه کفر ایمان پدید
بلرزید بر خود زمان و زمین
فرو ریخت سوی یمن خاک چین
به گردش در آمد زمین و سپهر
به هفتم زمین ساخت بنگاه مهر
قرین گشت در چرخ ماهی به ماه
به سوی ثریا ثری جست راه
از او در دو عالم تزلزل فتاد
به نه بام افلاک غلغل فتاد
چو زلف بتان ختن شد زمین
پریشان و آشفته و پر ز چین
ز بس آب از ساوه بر فارس ریخت

همه باد از آتشکده پارس ریخت

ز بام حرم سرنگون شد منات

به بابل فتادند عزی و لات

ص: ۳۸

به طاق مدائن در آمد شکست
به یکباره شد زند و پازند پست
شد این نه خم چرخ چون یک سبو
حوادث به چوگان زد این هفت گو
به یک ذره گردید هر نه فلک
یکی گشت جای سما و سمک
در علم در از کف کفر کند
پس آنگه سوی آسمانش فکند
چنان شد به بالا در آهنین
که شد حلقه گوش عرش برین
عیان گشت بر چرخ ماه دگر
بشد رشک خورشید زرینه در
ز بالا در آمد دگر سوی پست
بر آورد دست خدا باز دست
گرفت آن در آهنین در زمان
فکندش دگر باره بر آسمان
ز پستی به سوی بلندی فکند
پسندید دارای پست و بلند
چنان شد بلند آن در آهنین
که شد از شرف فرش عرش برین

در آهنین را شه نامدار

به بالا فکند و گرفتش سه بار

بیفکند و شد آن در از جا روان

برآمد ز کون و مکان الامان

بزرگان آن دژ اسیر آمدند

به دستش همه دستگیر آمدند

ص: ۳۹

همه سر نهادند بر خاک پست

همه گشته از کفر یزدان پرست...

از معروفترین ابیات راجی که هنوز هم گهگاه در مجالس روضه خوانده می شود دوبیتی است که در وصف سیدالشهدا سروده است:

خدا گوی، سوی خدا تاختند

خداوند کشتند و نشناختند

به خون خداوند شستند دست

خداوند گویان و یزدان پرست

یکی از ویژگیهای کتاب راجی «ساقی نامه»های فراوان منظومه اوست. البته منظومه های حماسی قبلی همچون حمله باذل و دیگران هم ساقی نامه سروده اند اما تعداد ساقی نامه های کتاب راجی بسیار بیشتر است. در این کتاب ۲۴ ساقی نامه در قسمتهای مختلف آمده که بلندترین آنها در آغاز واقعه بدر کبری است که مجموعاً ۲۱۲ بیت است و کوتاهترین آنها روانه شدن حضرت علی، علیه السلام، است به جنگ که ۹ بیت می شود. اولین (۱) ساقی نامه کتاب ۶۹ بیت است و «در تعریف ساقی نامه» نام دارد. این ساقی نامه ها مجموعاً ۱۲۲۴ بیت از کتاب را شامل می شود و این جدا از مدایحی است که در پایان ساقی نامه ها آمده است. «از این جهت او باید جزو ساقی نامه سرایانی به حساب آید که ساقی نامه های طولانی سروده اند، یعنی در ردیف کسانی چون طغرای شهدی، ظهوری ترشیزی، امیری تهرانی» (۲) کوتاهترین ساقی نامه راجی چنین است:

مغنی! کجایی؟ به بالا در آی

به یک ره سراسیمه از جا در آی

بیا رخت عنبر به دریا فکن

سر دلق مینایی از پا فکن

چو رندان و مستان ساقی پرست

به رقص آی و مستانه زن پا و دست

که آمد سواری به میدان جنگ

که بر وی مکان و زمان است تنگ

به طراح این هفت پرگار گو

به معمار این چرخ دوار گو

زمین را بیفراش فرشی دگر

ص: ۴۰

۱- نوبت زن کوی ساقی، دکتر رضا اشرف زاده، ص ۱۶.

۲- همان، ص ۱۸.

بنا کن در این عرش عرشی دگر

روان شد چو او سوی میدان کین

ببالید از آن سو زمان و زمین

که در زیر او عرش گردید فرش

چو گویی به میدان او فرش و عرش

همه قدرت کردگار جلیل

عیان دید از قدرتش جبرئیل عاقبت کار راجی

راجی با حمایت ظهیرالدوله و پس از سرودن حمله حیدری شهرت و موقعیتی خاص یافت. ظهیرالدوله راجی را به عنوان یکی از عجایب اربعه کرمان به فتحعلیشاه معرفی می کند و از قدرت قریحه و بدیهه سرایی او تعریف می کند. می گویند او «در سرودن شعر چنان مهارت داشت و طبعش به اندازه ای روان و وقاد بود که چشمهای خود را می بست و فی البداهه حماسه مذهبی خود را می سرود و در این شیوه به چنان شهرتی از شاعری و حسن ذوق رسیده بود که وی را فردوسی ثانی و حکیم کرمانی می خواندند.» (۱) می گویند وقتی ظهیرالدوله، راجی را به حضور فتحعلی شاه برد، پادشاه که خود به شعر علاقه داشت و خاقان تخلص می کرد، بدیهه سرایی او را آزمود و از او خواست به این مصرع پاسخ بگوید: «در جهان چون حسن یوسف کس ندید» و راجی بی درنگ پاسخ داد: «حسن او دارد که یوسف آفرید» راجی در باورهای عامیانه مردم جایگاهی خاص یافت. مثلاً از مردم کرمان نقل شده است که ملابمانعلی روزی این مصرع را سروده بود: «ز ره بر تن شاه دین گشت راست» اما نمی توانست بقیه آن را بسراید. هنگام غروب در دامنه کوههای «طاق علی» جوانی سبزپوش به او برخورد و گفت: «دنباله را چنین بگو: ز هر حلقه اش صوت داود خاست» بمانعلی ظاهر پس از (۲) بازگشت از سفر تهران و دیدار پادشاه از دنیا رفت. او را در محلی پشت مسجد جامع کرمان مشهور به قدمگاه به خاک سپردند و از یادها فراموش شد. آن چنان که سالها محل مرقد وی خاکریز گاه عمومی بود تا سرانجام روزی به همت شیخ محمود افضل خاک و خاشاک پشت مسجد را برداشتند و سنگ قبر او را یافتند. آن مقبره را مرمت کردند و ملا اسدالله نامی را به قرآن خوانی آن گماشتند. در دهه های اخیر هم این قبر به همت افرادی به نامهای شیخ علی اصغر صالحی و سید محمدرضا مدنی تعمیر شد و خیابان جدیدالاحداث جنب مسجد جامع و مزار ملابمانعلی را به نام «راجی» نامگذاری کردند. (۳) کتاب راجی در اولین سال حکومت ناصرالدین شاه (۱۲۶۴ ق.) چاپ سنگی شد و در سال ۱۲۷۰ ق. تجدید چاپ شد. همچنین نقل شده که در سال ۱۲۶۴ ق. این کتاب در بمبئی چاپ شده است. همچنین در سال ۱۲۹۸ این کتاب در تهران چاپ سنگی شده است. این کتاب توسط «شرکت سهامی چاپ کتاب» برای اولین بار چاپ سربی شد. همچنین یکبار به اهتمام رحیم مشتاقی در اصفهان به چاپ رسیده است. آخرین نسخه چاپی این کتاب سال ۱۳۳۷ ش. توسط انتشارات اسلامیة در خیابان بوذرجمهری [پانزده خرداد] تهران منتشر شده است. این کتاب با (۴) مقدمه کوتاهی از حاج سیداحمد کتابچی مدیر انتشارات اسلامیة و گراورهای همراه است.

در این مقدمه آمده است: «... یکی از بهترین مجموعه اشعار تاریخی است... به طور حماسه سرایی سروده شده و می توان گفت که از حماسه سرایان دیگر به حالت جامعه اسلامی مطلوب تر و مفیدتر است... جملات آن تمامی به حقیقت آراسته و از هر گونه اغراقات و تخیلات شاعرانه بیرون و پیراسته است و اشعار آبدار آن را مرحوم بمانعلی کرمانی طبق اخبار و احادیث از خود به یادگار گذاشته است.» در این مقدمه همچنین ادعا شده اغلاط چاپهای قبلی رفع شده است. (گفتنی است ادعاهای این نوشته درباره خالی بودن اشعار از اغراق و تخیل و مطابقت آن با اخبار و احادیث محل اشکال جدی است) این کتاب یکبار پس از انقلاب هم توسط حاج سیداسمعیل کتابچی و اخوان (فرزندان مرحوم کتابچی) تجدید چاپ شد.

ص: ۴۱

۱- اندوهجرای، همان، ص ۱۴.

۲- اشرف زاده، همان، ص ۲۵.

۳- اندوهجرای، همان، ص ۱۵.

۴- الذریعه نوشته آقا بزرگ تهرانی، مصنفات شیعه نوشته محمد آصف فکرت، فهرست کتب چاپی فارسی نوشته خان بابا مشار.

راجی پس از باذل مشهورترین سراینده حمله حیدری در ایران است. هرچند که این موضوع در خارج از ایران صادق نیست و حمله حیدری افرادی چون باذل خراسانی، میرزا ارجمند آزاد کشمیری و... بسیار از سروده او مشهورتر است. بسیاری از ادب پژوهان از میان حدود ده شاعری که حمله حیدری سروده اند تنها باذل و راجی را می‌شناخته‌اند. مثلاً دکتر محمدجعفر محبوب در کتاب «انتخاب و انطباق منابع ادب فارسی...» درباره حمله حیدری می‌گوید: «دو کتاب به این نام یکی از باذل هروی و یکی از بمانعلی کرمانی در دست است» (دائرةالمعارف (۱) تشیع نیز تنها همین دو کتاب را ذیل این نام احصاء کرده است. جالب اینجاست که «فرهنگ معین» تنها کتاب راجی را معرفی کرده و در آن اشاره‌ای به کتاب باذل نشده است.

راجی به لطف همشهریان کرمانی اش بیش از همه سراینندگان حماسه‌های مذهبی مورد توجه قرار گرفته است و گمنامی و بی‌توجهی عامی که نسبت به این مادحان آل الله وجود دارد و به آن اشاره کرده ایم در مورد او کمتر از دیگران صدق می‌کند. خوشبختانه در سالهای پس از انقلاب دو کتاب درباره راجی منتشر شده است. یکی منتصب حمله حیدری به کوشش و با مقدمه دکتر حسین بهزادی اندوهجرای که سال ۱۳۷۰ توسط نشر صدوق منتشر شد و شامل مقدمه‌ای درباره راجی و گزیده و خلاصه‌ای از متن کتاب (حدود ۳۰۰۰ بیت) است. کتاب دیگر «نوبت زن کوی ساقی» نام دارد که به قلم دکتر رضا اشرف زاده سال ۱۳۷۸ توسط انتشارات آئینه اندیشه منتشر شده است و شامل مقدمه‌ای درباره راجی، گفتاری درباره «ساقی نامه سرایی» و نقل کلیه ساقی نامه‌های کتاب حمله حیدری است (بیش از ۱۲۰۰ بیت) همچنین در سال ۱۳۷۶ اداره کل ارشاد اسلامی استان کرمان و انجمن آثار و مفاخر آن استان همایشی درباره او برگزار کردند. تأملی در منظومه راجی

اگر بخواهیم ارزیابی کوتاهی درباره راجی ارائه دهیم و مقایسه‌ای کوتاه بین سروده او و منظومه باذل ارائه کنیم باید گفت که بی‌گمان راجی بیش از باذل به حماسه‌اش رنگ و بوی ایرانی و شیعی داده است. باذل بیشتر حکم یک تاریخ پژوه دقیق و بی‌طرف را دارد و راجی بیشتر قصه‌گویی ایرانی است که از راهیابی باورهای عامیانه به داستانش حتی اگر از نظر تاریخی معتبر و مستند نباشند ابایی ندارد. عناصر اغراق و تخیل در منظومه راجی پررنگ‌تراند. همین‌طور تعصب شیعی و غیرستیزانه او بمراتب افزون‌تر از باذل است. داستان پردازی، شور و لحن حماسی راجی بر باذل برتری دارد. اما سلامت زبان و صحت اسالیب شعری و لغوی در سروده باذل محفوظ‌تر است. نکته دیگر گرایش‌های عرفانی، معنوی و باطنی راجی است که گاه به غلو و مبالغه‌ای می‌انجامد که چندان با ظاهر شرع هماهنگ نیست. حال آنکه باذل از این بابت مقیدتر و محتاط‌تر بوده است. از آنجایی که راجی چندان در قید و بند تاریخ نبوده و بیشتر قصه داستان‌گویی داشته تا نقل تاریخ به تخیل خود مجال جولان داده و از حیث ادبیت و خلاقیت ادبی کار او بر باذل برتری دارد. به عبارتی در کار باذل از نظر تاریخی اصالت دارد و کار راجی از نظر قصه پردازی. کتاب راجی محدود به تاریخ نیست بلکه در آن نکات حکمی و نغز، حکایت‌های آموزنده و جذاب، تغزلهای عارفانه، طنز،... نیز یافت می‌شود. در پایان مقال به اظهار نظر چند کارشناس درباره راجی و تفاوت‌های کار او با باذل اشاره می‌کنیم. دکتر بهزادی اندوهجرای سال ۱۳۴۹ در مقاله‌ای نوشت: «این دو منظومه حماسی هر دو به سبک و شیوه شاهنامه فردوسی و به بحر متقارب ساخته شده است و خصوصاً میرزا محمدرفیع باذل در بیشتر قسمتهای منظومه خود به پیروی از استاد بزرگ طوس موفق گردیده است.» (۲) دکتر بهزادی در آن مقاله وعده تصحیح منظومه باذل را داد اما حدود بیست سال بعد منتخبی از حماسه راجی را منتشر ساخت و در این کتاب پس از اشاره‌ای به برخی زیباییهای لفظی و صنایع شعری و سروده راجی همچون حسن تعلیل، استخدا، انواع استعاره، تشبیه تفضیلا، طنز، تمثیل اشاره می‌کند و پس از بررسی

-
- ۱- انتخاب و انطباق منابع ادب فارسی برای تدوین کتابهای کودکان و نوجوانان، محمدجعفر محجوب، ۲۵۳۶، ص ۴۷.
 - ۲- حمله حیدری یا بزرگترین حماسه مذهبی فارسی، حسین بهزادی اندوهجری، نامه آستان قدس، دوره هشتم، تیر ۱۳۴۹، صص ۱۲۹-۱۳۳.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعَقْلُ الْمَنْصُوبُ

وَالْغُوثُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعَدَاً غَيْرَ مَكْذُوبٍ

سلام بر تو ای پرچم افراشته و ای دانش ریخته و انباشته

و ای فریادرس بی کسان و درماندگان و ای رحمت بی کران، وعده ای خالی از دروغ و همراه با راستی و صدق این جمله سلام از خصوصیتی برخوردار است و از جهتی در بین سلام های زیارت شریفه آل یس ممتاز است؛ زیرا سلام های گذشته و دروهای بعدی همه متضمن یک یا دو جهت از جهات مختلف متعلق به آن وجود مقدس بود؛ در حالی که این سلام بیانگر چهار صفت از اوصاف حضرتش می باشد. اینک توضیح یکایک آنها: ۱. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ

به امام عصر، علیه السلام، عرض سلام داریم با این عنوان که علم منصوب و پرچم برافراشته است. مقصود از علم منصوب چیست؟

ممکن است از این جمله معنای حقیقی اراده نشود و مضافی در تقدیر باشد؛ یعنی، صاحب العلم المنصوب: سلام بر تو ای صاحب پرچم برافراشته. این بیانگر علم و بیرق خاصی است که متعلق به آن وجود مقدس است و باز شدن آن پرچم نشانه ظهور موفور السرور حضرتش می باشد.

از علائم خروج آن حضرت از برای خود جنابش بیرق اوست که چون وقت خروج او نزدیک شود، شقه آن بیرق گشوده می شود؛ بدون آن که کسی او را بگشاید و خداوند در آن حال آن بیرق را به سخن در می آورد و ندا می کند آن حضرت را که: يا ولي الله! خروج نما و دشمنان خدا را هلاک کن. (۱)

مرحوم شیخ محمدباقر بیرجندی نسبت به علم آن حضرت توضیحی آورده است، او می گوید:

سه علم دارد؛ بر یکی نوشته است: اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً و بر یکی مکتوب است: يوفون بالندر و يخافون يوماً كان شرّهُ مفستطيراً و بر یکی مکتوب است: لا إله إلا الله؛ محمّد رسول الله؛ عليّ وليّ الله و خليفته الحسن و الحسين و التسعيف و التسعيف من ولد الحسين أوصياؤه. (۲)

ص: ۴۳

۱- العبقريّ الحفسان، ج ۲؛ النجم الزاهر: ۵۲.

۲- بفعیه الطالب فی من رأى الإمام الغائب: ۳۹.

از روایاتی که محدثانی چون مرحوم صدوق و نفعمانی از حضرت صادق، علیه السلام، آورده اند استفاده می شود پرچم خاصی که جبرئیل در جنگ بدر برای رسول خدا، صلی الله علیه و آله، از بهشت آورده بود همان پرچم که خصوصیات داشت و امیرالمؤمنین، علیه السلام، آن را در جنگ جمل گشود و فتح نصیب آن حضرت شد سپس آن را پیچید و به دست فرزندش حضرت حسن، علیه السلام، داد به عنوان یکی از ذخائر و مواریث بیت رسالت در نزد ائمه، علیهم السلام، باقی بود و کسی دگر آن را نگشود تا سرانجام به دست قائم این خاندان مهدی آل محمد، عجل الله تعالی فرجه، صاحب «العلم المنصوب» گشوده شود. (۱)

ممکن است از این جمله معنای کنایی آن اراده شود و چیزی هم در تقدیر نباشد. بلکه پرچم برافراشته کنایه از مقام هدایتی آن حضرت باشد. (۲)

همان طور که پرچم در هر کجا قرار گیرد همه گرد او جمع می شوند و موجبات رهایی از گمراهی را فراهم می آورد، آن وجود مقدس علم منصوب است. خدا او را برای هدایت و ارشاد خلق برافراشته است و هر کجا بویی از دیار آن جان جانان به مشام جان رسد سایه هماگستر هدایت مشاهده می شود.

آری، آن وجود مقدس علم منصوب است؛ پرچم برافراشته هدایت است؛ حتی در عصر غیبت. تنها شرطش این است که انسان در مقام برآید و خود را در معرض آن علم قرار دهد. اگر کسی طالب هدایت باشد در هر زمانی و مکانی که باشد لطف حق شامل حالش می شود و به عنایت علم منصوب آن کسی که خدا او را برای هدایت خلق به جا گذارده است مهتدی خواهد شد. ۲. و العفلم المصوب

توضیح این جمله از عهده امثال ما بیرون است. چه بگوییم و بشنویم؟ چه بنویسیم و بیاوریم؟ نسبت به علم مصبوب؟! از این جهت که جمله را خالی از شرح نگذاشته باشیم با نم مرکب که از نوک قلم تراوش می کند به یم علم منصوب اشارتی می آوریم و آلا، جهل مصبوب را چه حد آن که سخنی در علم مصبوب آورد؟!

این جمله همانند جمله قبل دو احتمال دارد: یکی این که مضافی در تقدیر باشد؛ یعنی: ذوالعفلم المصبوب (صاحب دانش ریخته شده) و دیگر این که چیزی حذف نشده باشد. با توجه به این معنا، به آن وجود مقدس به عنوان علم مصبوب سلام می کنیم.

«مصبوب» اسم مفعول از ماده «صب» است. صب در لغت به معنای ریزش است و هر مصبوبي صابی لازم دارد. هر ریخته شده ریزنده ای دارد. صاب این علم مصبوب و ریزنده این دانش ریزان کیست؟ جز ذات مقدس الهی کسی در اینجا مقام صابی و ریزندگی ندارد. خدا صاب است و امام عصر، علیه السلام، علم مصبوب و صاحب علم ریخته شده یا نفس علم ریخته شده است. هر کدام از دو احتمال باشد بیان گر مقام علمی حضرتش می باشد.

او شخصیتی است که هستی و وجودش نفس نفیس و اصل بودش علم مصبوب است.

وقتی کارگری مایع مذابی را میان قالبی می ریزد یا خشت مالی گفلی را میان قالب قرار می دهد، هرچه میان قالب بریزند

همان از قالب بیرون می آید؛ اگر از طلای ناب مذاب حجم قالب را پر کنند، آنچه از قالب بیرون می آید جسمی است از طلای خالص و اگر چیزی مخلوط کنند، آنچه از قالب بیرون می آید غیرخالص است. باید دید قالب ریز و صاب چه کرده و چه در قالب ریخته است.

ص: ۴۴

۱- کمال الدین: ۶۷۲؛ غیبت نعمانی: ۳۰۷. آنچه آوردیم تلفیق چند حدیث است.

۲- (مناسب است برای توضیح این مطلب به آنچه در کتاب سوگند به نور شب تاب در شرح جمله «والعلم النور» نوشتیم مراجعه شود)؛ صص ۴۸-۴۷.

در اینجا صاب و قالب ریز خداست. می خواهد قالب آخرین و لیش را بریزد؛ چه می ریزد؟ علم می ریزد؛ علم خالص. قالب وجودی امام عصر، علیه السلام، به صبّ خدایی از علم مصبوب پر شده است. هیچ خلط و مزجی در قالب وجودی او نیست. علم محض است و محض علم؛ آن هم علم خدایی و ربّانی.

خوب است در اینجا توضیحی در علم آن علم مصبوب بیاوریم؛ گرچه از جاهلی اینچنین این سخن روا؛ نیست ولی چون خود سخنی نداریم و آنچه عرضه می داریم از آن صاحبان علم جمعی و جمع علمی است روا می گردد.

در این راه باریک و خطیر و طریق حسّاس و دشوار رهنمون ما تعبیراتی است که در احادیث و روایات و ادعیه و زیارات نسبت به علم آن علم مصبوب شده است. برای نمونه اینها را می آوریم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ كَنْزِ الْعُلُومِ الْإِلَهِيَّةِ. (۱)

سلام بر تو ای وارث گنج علوم خدایی.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَعْدِنَ الْعُلُومِ النَّبَوِيَّةِ. (۲)

سلام بر تو ای معدن علوم پیامبری.

إِنَّكَ حَازِفٌ كَلْفٍ عَقْلَمِ. (۳)

بدرستی که تو جامع و دارنده همه دانشهایی.

إِنَّكَ خَازِنٌ كَلْفٍ عِلْمِ وَ فَاتِقٌ كَلْفٍ رَتَقِ. (۴)

بدرستی که تو خزینه دار هر علم و گشاینده هر بسته ای هستی.

السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ وَ الْعَالِمِ الَّذِي عِلْمُهُ لَا يَبِيدُ. (۵)

سلام بر حقّ جدید (او حقّ را که قبل از ظهور آن وجود مقدّس کهنه شده و از بین رفته است تجدید و آن را نو می سازد) و بر عالمی که علمش تباهی و تمامی نگیرد.

در دعای ندبه نیز می خوانیم:

أَيْنَ أَعْلَامِ الدِّينِ وَ قَوَاعِدِ الْعِلْمِ؟

کجاست پرچمهای دین و پایه های علم؟

و به حضرتش خطاب می کنیم: يَا بَنَ الْعُلُومِ الْكَامِلَةِ. (۶)

-
- ۱- مصباح الزائر: ۴۳۷؛ بحار الانوار ۱۰۲: ۲۲۶.
 - ۲- بحار الانوار ۱۰۲: ۱۱۷.
 - ۳- همان: ۹۹؛ مصباح الزائر: ۴۳۷.
 - ۴- مفاتیح الجنان: ۵۲۶.
 - ۵- بحار الانوار ۱۰۲: ۲۲۸.
 - ۶- إقبال الاعمال ۱: ۵۱۰ - بحار الانوار ۱۰۲: ۱۰۸-۱۰۷.

اینها قسمتی از تعبیراتی است که در دعاها و زیارتها از علم آن وجود مقدس شده است.

عالمی که اگر از مقدار علمش پرسید، گوئیم: «لا یبید» است: تمامی ندارد و هلاک پذیرد. او دانایی است که خازن و حائز کل علم است؛ همه علوم در نزد او جمع شده است. چیزی نیست که عفلم نامیده شود و در نزد او نباشد؛ مگر علمی که حق متعال به خودش اختصاص داده باشد و الا همه آنچه را غیر از خدا می دانند او می داند و نیز آنچه را غیر از خدا کسی نمی داند می داند؛ آن که قواعد علم است و زاده علمی کامله است و گنجینه های علوم الهی به او ارث رسیده و جایگاه علوم نبویه گردیده است.

چون دیده به صحیفه حدیث می گشاییم و چشم را با روایت آشنا می کنیم، در آنها چنین گوه‌هایی مشاهده می کنیم که در مقام معرفی مقام علمی آن علم مصبوب فرموده اند:

المهدیْف أَكثَرُ النَّاسِ عَفْلَمًا وَ حَفْلَمًا. (۱)

دانش و خویشتن داری مهدی، علیه السلام، افزون از همه مردم است.

امیرالمؤمنین، علیه السلام فرمود:

المهدیْف أَوْسَعُكُمْ كَهْفًا وَ أَكْثَرُكُمْ عَفْلَمًا. (۲)

پناه دهندگی مهدی، علیه السلام، از همه شما بیشتر و علم و دانشش فزونتر است.

حضرت باقر، علیه السلام، فرمود:

إِنَّ الْعَفْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سَنَّهُف نَبِيْفَه يَنْبَتِف فِي قَلْبِ مَهْدِيْفِنَا كَمَا يَنْبَتِف الزَّرْعِف عَلِي أَحْسَن نَبَاتِفِهف. (۳)

بدرستی که علم به کتاب خدا و سنت پیامبر در دل مهدی ما رویش دارد؛ آن گونه که زراعت به بهترین وجهی بروید.

حضرت صادق، علیه السلام، فرمود:

العلمف سبعةً وَ عشرون حرفاً فجميعف ما جائت به الزفسلف حرفان فلم يعرفف الناسف حتّى اليوم غير الحرفينف. فإذا قام قائمنا أخرج الخمسةً وَ العشرين حرفاً فبثّها في الناسف وَ ضمّ إليها الحرفين حتّى يبنّفها سبعةً وَ عشرين حرفاً. (۴)

تمامی دانش بیست و هفت حرف است. مجموعه آنچه پیامبران آورده اند دو حرف است و مردم تا امروز غیر از دو حرف نشناخته اند. آن زمان که قائم ما قیام کند آن بیست و پنج حرف دگر را بیرون آورد و میان مردم نشر دهد و آن دو حرف را هم به آنها ضمیمه نماید تا آن که مجموعه بیست و هفت حرف علم میان مردم منتشر شود.

آنچه آوردیم نمونه ای است از احادیث رسیده نسبت به علم آن علم مصبوب که برای ما قابل فهم نیست. چه می فهمیم

اکثریت علمی او را؟! چه می دانیم رویش علم در قالب شریف او چگونه است؟! چه آگاهی داریم از بیست و پنج حرف علمی که او می آورد و اصلاً تصورش هوش از سر انسان می برد؟!!

تمام آنچه رسل آورده اند که نقطه ختمیه رسالت جدّ والاتبارش حضرت محمد، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نیز در این جمع رسولان داخل است تمام آنها عدد دو است و آن چه او می آورد این دو به اضافه بیست و پنج است. تا روزگار ظهور موفور السرور آن علم مصبوب، هستی با دو حرف علم اشتغال علمی دارد اما سرمایه او این مقدار است.

قدری در این حدیث بیشتر بیندیشیم و محاسبه ای داشته باشیم. یکصد و بیست و چهار هزار معادل با دو؛ یکی برابر با بیست و پنج بلکه بیست و هفت! این چه نسبتی است و چگونه کلامی است؟! جز در زمان ظهورش راهی برای پی بردن به این حقایق نیست. من که اعتراف می کنم نمی فهمم آن چه عصری است و چگونه روزگاری و او چه شخصیتی؟! جز این که بگوییم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُفُ الْمَنْصُوبُفُ وَالْعَقْلُفُ الْمَضْبُوبُفُ.

و به همین جمله بسنده کنیم.

ادامه دارد

ص: ۴۶

۱- المهدی، سید صدرالدین صدر: ۸۳.

۲- غیبت نعمانی: ۲۱۴.

۳- کمال الدین: ۶۵۳.

۴- بحار الانوار ۵۲: ۳۳۶.

اشاره: حجه الاسلام والمسلمین حسن صدیقین، عمده تحصیلاتشان در اصفهان و خاصه نزد پدرشان گذرانده اند و برخی علوم را هم نظیر تعبیر خواب و استخاره و تفسیر آیات از معظم له به ارث برده اند. نمازهای مغرب و عشاء پر سوز و گداز ایشان در مسجد درب کوشک (بیدآباد) واقع در خیابان طیب اصفهان میعادگاه آنهایی است که می خواهند با گلهای اشک آمیخته با خوف و رجاء، شوق و ترس، دشت گونه های خویش را به بوستان و گلزاری زیبا و چشمنواز بدل کنند و به خلوت و انس با حضرت حق، جل جلاله، بپردازند. به خدمتشان رسیدیم تا برخی از سؤالات شما را با ایشان مطرح کنیم، و ایشان هم با روی باز و گشاده ما را پذیرفتند. آنچه در پی می آید حاصل گفتگو با ایشان است. به عنوان اولین سؤال لطفاً بفرمایید به نظر شما در حال حاضر کدامیک از ابعاد موضوع مهدویت نیاز به بحث و گفتگوی بیشتری دارد؟ در حال حاضر نیاز به چند موضوع را هم در خودم و هم در جامعه بیشتر احساس می کنم. مهمترین مساله، نوع بهره برداری از وجود مقدس امام زمان، علیه السلام، است. به این معنی که چطور می شود ما از حضرتشان بهره برداری کنیم، به عبارت دیگر چطور انسانها می توانند در همین زمان از حضرتشان بهره برداری کنند؟ فرض کنید شما گنجی داشته باشید بهترین گنج الهی هم باشد اما اگر نشود بهره برداری کرد کنار گذاشته می شود. لذا اگر ما بتوانیم این مبحث را بگونه ای مطرح کنیم که جا بیفتد و این تماس و ارتباط برقرار شود خیلی مسائل حل می شود. البته کار خیلی ظریف است. موضوع دوم نوع تربیتی است که حضرت دارند. ما بچه های حضرتیم؛ انسانها رعیت آن حضرتند؛ لذا این سؤال مطرح است که وجود مقدس حضرتشان چطور ما را می سازند؟ آیا ما برای تربیت شدن باید برویم پیش اشخاص، یا خود حضرت نظر خاصی دارند، یا راه سومی در کار است؟ لذا بنده هفده، هجده سال پیش از این خودم مشغول شدم از قرآن و روایات بینم حضرت الساعه و الان چه نوع تربیتی انجام می دهند؟ یک چیزهایی هم البته به اذن خداوند جمع و جور کردم، خداوند و وجود مقدس حضرتشان هم لطف کردند، ولی بنده احساس کردم آوردن آن در جامعه از بعضی

جهات قابل تامل و دقت است. این است که به هیچ وجه حاضر نشدم چاپش کنم. ولی این را به عنوان صحبت و سؤال خیلی جاها مطرح کرده ام. واقعا حضرتشان چه نوع تربیتی برای ما دارند؟ چونکه ما اعتقادمان این است با دلایلی که شما بلدید، دیگران بلدند، که اهل بیت، علیهم السلام، قرآن ناطق هستند از بای بسم الله تا آخر قرآن یک نوع تجلیات نور ولی الله است؛ چون خداوند اسم شریفش را ظهور می دهد و ظهور اسم خداوند تجلی ولی الله است. مرحوم مجلسی، رضوان الله علیه، نظرشان این است که فقط ۶۰ تا ۷۰ آیه قرآن درباره امام مهدی، علیه السلام، است، اما من اعتقاد این نیست بلکه معتقدم چون ایشان قرآن ناطق هستند، همه قرآن یک عنایتی و تجلیاتی از حضرتشان دارند. اگر بشود اینها را پیدا کرد خیلی خوب است. آن چیزی که خدا و آقا خودشان به من عنایت کرده اند با استناد به آیات و روایات تربیت این است که تربیت شدن خیلی مهم است؛ یعنی اگر تمام علمهای الهی تمام قدرتهای الهی در اختیار من باشد ولیکن من انسانیت، شرافت، خلق و خوبی که مرضی خداست نداشته باشم زیان آور است. مثلا بلعم باعورا علم اعظم داشت و قدرتش را ولیکن عکس نتیجه گرفت. خیلی مهم است که این قلبها و دلها ساخته شود و ما تربیت بشویم، ادب شویم تا این وجود آمادگی و پذیرش این را داشته باشد که نظر حق، اراده حق، حرف حق که آمد بتوانیم بپذیریم. اما شرمنده ام خود خداوند هم بلا تشبیه اگر تشریف بیاورند یک مطلبی را بگویند اگر من نخواهم حقجو باشم هیچ قبول نخواهم کرد و اثر گذار نخواهد بود. سومین مطلبی که در جامعه های مذهبی کم مطرح می شود و خیلی کم اهمیت است، اما در مناجاتهای حضرت سجاد، علیه السلام، و در بین روایات خیلی داریم بحث روحیه داشتن، شاد بودن، انبساط دل است. تا صحبت از حسینیه و مسجد می شود ارتکاز ذهنی گریه است، اشک است، ناراحتی است، غم است، غصه است. هر جا مثلا توسل به امام زمان و اهل بیت، علیهم السلام، انجام شود مربوط به گرفتاریهاست. اما بحث اینکه ما برویم در خانه خدا و چهارده معصوم، علیهم السلام، روحمان شاد بشود، انبساط درونی پیدا کنیم، اصلا بخندیم. آیه قرآن هم هست که «انه هو اضحک و ابکی». آیا اصلا نظر خدا و اهل بیت هست که ما بخندیم یا نه؟ پناه بر خدا می بریم، در جامعه های مذهبی بحث خنده، شاد بودن، لذتهای حقیقی زندگی، تفریحات، اینها خیلی کم رویش کار می شود و سرمایه گذاری می شود. به قول امام سجاد، علیه السلام، در مناجات مبارکشان اگر آدم آن روحیه و انبساط را نداشته باشد چطور می خواهد تقویت بشود و در خانه خدا برود عنایت بگیرد؟! اصلا چطور حال داشته باشد؟ من احساس کردم واقعا در اینگونه مسائل خیلی کم کار می شود و لذا یک حالت بسیار خشکی از این جهت دیده شده همه ماها چه پیرمرد باشیم چه پیرزن آخرش یک دل شادی را می خواهیم که این جان و دلمان به قول معروف مثل حیب بن مظاهر خندان بیاید و وارد کربلا بشود. نمی دانیم باید این را از کجا پیدا بکنیم. اگر روی این هم کار بشود خیلی عالی است که ببینیم آقا ولی عصر، علیه السلام، چطور خنده می آورند، شادی می آورند انبساط دل می آورند، روحیه می آورند که عنوان قرآنی اش بشارت است. ببینید در قرآن بحث بشارت داریم برای خوش کردن دل بشارت می دهند، مژده می دهند این هم اگر رویش کار بشود خیلی مفید است. لطفا در صورت امکان در مورد این بحث شادی و نشاط که اشاره فرمودید، توضیح بیشتری بدهید. حضرت کاظم، علیه السلام،

می فرمایند که ساعاتتان را جوری تنظیم کنید که تفکر در قدرت خدا، کسب و کار، عبادت و زندگی یک ساعت هم برای تفریح بخواهید. فرمول تفریح چیست؟ همینطور که شما بچه های مدرسه تان را که درس می خوانند ورزش می برید، تفریح می برید چه سالم چه ناسالم حالا من دنبال سالم و ناسالمش نیستم. تفریح فرمولش چیست؟ چطور می شود که یک دل شاد می شود؟ آقا هم یک همچنین کاری می کنند اول باید فرمولش را پیدا کرد تا ببینیم که وجود مقدسشان این کار را می کنند. ما اگر بتوانیم جامعه مذهبی مان را تقویت کنیم فعال کنیم، روحیه دهی کنیم، انبساطشان بدهیم خیلی خوب می توانند بگریند. مقدمه هر گریه ای انبساط دل است تا انسان بتواند آن اشک واقعی آن اشک شوق و ذوق را داشته باشد. اشک امام حسین، علیه السلام، با اشکی که من برای پدر و مادرم، عزیزی که از دست می رود می ریزم فرق دارد. ما اینها را باید خیلی از هم جدایش بکنیم. آن یک اشک معرفتی است آن اشکی است که رحمت خدا می آید، در آن انبساط وجود دارد شما می بینید بعد از اشک برای امام حسین، علیه السلام، روحتان باز می شود اما وقتی مثلاً به قبرستان می روید برای عزیزتان که از دنیا رفته است تازه دلتان می گیرد خیلی فرق دارد. ما یک انبساط و تفریح می خواهیم شما چه تفریحات سالم چه ناسالم را که جمع بکنید دو سه چیز در همه اش هست: ۱ - نظم، تفریح نامنظم ما نداریم یک نظمی در آن هست باغی که همه اش به هم ریخته باشد نمی شود و آهنگ و موسیقی که نظم نداشته باشد نمی شود. هر کاری که تفریح باشد یک نظم خاصی دارد. علی الظاهر ماها وقتی خسته می شویم و روح و شادیمان را از دست می دهیم که یک بی نظمی در کار بیاید. ۲ - در تمام تفریحات تنوع فکری وجود دارد، چه سالم چه ناسالم با یک وسیله ای فکر را تنوعش می دهند. طرف می گوید ها! شاد شدم، ما تنوعات فکری می خواهیم برای تفریح سالمی که آقا دارند. ۳ - نو شدن، برخلاف آنکه خیلی ها می گویند ما در تفریح و شادیهما فکر را راکد می کنیم. اتفاقاً کاملاً برعکسش است یعنی تمام اینها یک نوع فکر جدید به انسان می دهد و این فکر جدید چون از آن حالت می آید بیرون انسان احساس شادی می کند. لذا به تعداد انسانهای عالم تفریحات هم وجود دارد. تفریحی که شما می توانید داشته باشید، من جور دیگر می توانم داشته باشم. اما فرمولش یکی است. ممکن است شما از کتاب خواندن عشق کنید، اصلاً تفریحاتان است نظم دارد، فکرتان نو می شود، تنوع فکری پیدا می کنید نسبت به فکرهای قبلی زندگی، اما من مثلاً ممکن است تفریح نماز باشد، یکی دیگر ممکن است تفریحش گلهای باغ باشد. حالا چطور سالم و ناسالمش را تعیین کنیم همین است، حجت الله آن تفریحات سالم را ایجاد می کنند: چطور؟ به انسان رشد می دهند. انسان را حقیقت بین می کنند. تنوع فکری و فکر جدیدی که به او می دهند خوابش نمی کند، بیدارش می کند و به او رحم می دهد. انصاف می دهد باز برمی گردد به صفات فطرتی. من اگر یک تفریحی بکنم که بی انصاف بشوم و حق شما را بخورم این تفریح ناسالم است، ولو قرآن خواندن باشد من باید قرآن بخوانم که شاد بشوم منصف بشوم. دوست داشته باشم که انسانی خوشحال است. در عصر غیبت چگونه می توان از وجود آن حضرت بهره برداری کرد، آیا راه خاصی وجود دارد؟ این مطلب مهمی است که چگونه می توانیم از نور حجت الله استفاده کنیم؟ در مبحث تشرفات، من نمی توانم به قیل و قالها تکیه کنم؛ بگویم که مثلاً بزرگی گفته است که اگر این ختم را بردارید می توانید، یا مثلاً بزرگی گفته است که اگر چهل شب چکار بکنید، چهل شب چهارشنبه فلان جا بروید ... چون همه اینها را من امتحان کردم و دیدم جواب نمی دهد. چیزی که من به اذن خداوند دریافته ام،

این است که اگر انسان به فکر برود حقیقت خودش را پیدا کند و واقعا تشنه بشود که «اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک . اگر انسان پی ببرد که واقعا تشنه است و درخواست کند از پروردگار، جل جلاله، برایش پیش می آورد، البته به چند شرط: نخواهد دکان باز کند، نخواهد ادعا کند، نخواهد مدعی باشد، نخواهد ریاست طلبی بکند، نخواهد خودش را مطرح کند و شهرت طلبی بکند . باید پاک پاک پاک باشد . یعنی اگر ذره ای مثلا- حرص و طمع آدم را بگیرد یا بخواهد یک عنوانی برای خودش در جامعه درست بکند به هیچ وجه من الوجوه ممکن نمی شود . اگر کسی تمام عمر این موانع را مخصوصا حب ریاست، حب شهرت، حب این چیزها را بگذارد کنار و واقعا بخواهد، چند امتحان سر راه هست: اول، باید امید انسان از همه قطع بشود . من اگر امید دارم که این و آن کمکم کنند، نمی شود «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک .» دوم، خدا را باید از رگ حیات خودم به خودم نزدیکتر بدانم . سوم، جایی که خدا نیست نباید در ذهنم بیاید . همه جا محضر خداست . اگر انسان این چند امتحان را پس بدهد موفق می شود و کاری به گناه اصلا ندارد . چون من خودم اعتقاد این است که گناه خودش صرفا گناه نیست ولی ریشه ها و علت های درونی دارد؛ یعنی وقتی من مغرور شدم و غره شدم مبتلا- می شوم به گناه چشم و دست و زبان و جوارح دیگر؛ وقتی که من حریص شدم مبتلا- می شوم به خیانت در امانت و امثال آن؛ وقتی من حسود شدم مبتلا به گناهان سخن چینی و تهمت و غیبت و اینها می شوم . لذا اگر این درون از غیر پاک شد و واقعا «هب لی کمال الانقطاع آمد و انسان همیشه خودش را در محضر خدا دید و مغرور نشد خود خداوند، جل جلاله، راه را روشن می کنند . من اینجا متمسک می شوم به قسمتی از زیارت امین الله؛ «اللهم ان قلوب المخبئین الیک والهه و سبل الراغبین الیک شارع» راه کسی که رغبت کند به سوی تو باز است . مسلم وقتی که راه خدا باز است مسلما راه حجت الله هم به این وضوح باز است «واعلام القاصدین الیک واضحه . غیبت به این معنا اصلا مفهوم ندارد که، نستعید بالله، حضرت رحمت خدا را غیب کرده باشند . اصلا نمی شود و خدا دستگاهش را تعطیل نمی کند این غیبت بخاطر این است که انسان از آن عالم چشم ظاهری به درون و تعقل و تفکر و دل وارد بشود و حقیقت را پیدا کند . لذا در اکثر روایات هم این وارد شده است که از چشمان ظاهری شما پنهان است نه از تعقل شما، قلب شما، معرفت شما، از آن جهت واضح است و لذا واقعا این هم مشکلی است برای انسانها که عقلشان به چشم ظاهری است باید واقعا حقیقت را پیدا کنند اگر پیدا کنند صاحب حقیقت که نور حجت الله باشد نمایان است . نظر شما راجع به تشرفات چیست؟ آیا امکان آن وجود دارد؟ راجع به توفیق مبارکه که «من ادعی المشاهده فهو کذاب مفتر» توضیح بفرمائید . امکانش که صددرصد هست روایت حضرتشان،

هم بحثی دارند؛ یعنی هدف این است که انسانها از این مشاهده ظاهری درآیند. حال افرادی آمده اند همین مشاهده را مطرح می کنند خوب این خلاف آن انگیزه و هدف غیبت است. لذا اصلا باید گذاشت. من هفت، هشت سال دنبال حضرت بودم که خدمت آقا برسم تا به یک صورتی به من فهماندند که خوب هدفت چیست؟ تو می خواهی با چشم ظاهری بینی که چطور بشود؟ گفتیم که خوب آقا بالاخره می خواهیم که مطمئن بشویم، یقین پیدا بکنیم، گفتند که مگر آیه قرآن را نخوانده ای که خدا می فرماید اگر من تمام ملائکه را بیاورم، تمام در و دیوار با یک عده حرف بزنند اینها ایمان بیاور نیستند. در سوره انعام است لذا از این فکرها باید آمد بیرون. البته خود من هم خیلی دلم می خواهد ولیکن باید بینم مرضی خدا چیست و خدا برای اصلاح من و هدایت من چه مطلبی دارند؟ آیه این است: «ولو اننا نزلنا اليهم الملائكة، اگر ما نازل کنیم به سوی ایشان تمام ملائکه را» و کلمه الموتی و تمام اموات هم با آنها حرف بزنند «و حشرنا عليهم كل شیء قبل ما كانوا لیؤمنوا»؛ یعنی اصلا بحث اطمینان و ایمان را خداوند از این مباحث خارج کرده اند. ما باید سیستم الهی را ببینیم خداوند چطور به من مطمئن می شود. خدا می گوید «الا بذکر الله تطمئن القلوب نمی گویند با دیدن خدا، جل جلاله، لذا اگر انسان از این وراءها خارج بشود آن بحث تشرفات ظاهری هم برایش مشکلی نیست. نیازی هم نیست که دیگر اصلا مطرح کنند. کیفیت تربیت کردن حضرتشان چگونه است؟ ما دو سه نوع روش تربیتی داریم: یک وقت است که یک پدر و مادر می خواهند بچه شان را خوش اخلاق کنند بدون فهم و شعور؛ مثل ربات. می خواهند که او همینطور صاف بنشیند یکجا. یک وقت است که نه، روش تربیتی این است که این فهم و شعورش باز بشود و معرفت خودش را پیدا کند، معرفت حق را پیدا کند و برود جلو. من سؤال این است که چه کسی شما را با خدا آشنا کرده است؟ ممکن است شما به من بگوئید پدر و مادر. سؤال می کنم خیلی فرزندها خیلی جوانها پدر و مادرشان گفته اند، چرا قبول نکرده اند؟ چرا مهر خدا در دل بعضی انسانها آمده و در بعضی نیامده؟ اینها از کجا می آید؟ اگر انسان کمی فکر بکند ذره ای که باور دارد به خدا بدون امضای بقیه الله، علیه السلام، و خدا نبوده است. مگر اینکه بگوئیم نه سیستم خدا چیز دیگری بوده است و ما خودمان پیدا کرده ایم و من اینجا یک مشکلی پیدا می کنم که پس من یک کسی هستم و یک خیری دارم که خدا نداشته و من کرده ام و این شرک است. «ان ذکر الخیر کنتم اوله و فرعه و اصله و معدنه و ماویه و منتهاه لذا می توانید شما نگاه بکنید به کسی که مهر خدا در دلش آمده است، مهر خوبیها آمده است. اراده خدا که می خواهد در عالم جریان پیدا کند تحت نظر حجت الله است. ملائکه هم تحت نظر حجت الله است. پس کجاست که دست آقا نباشد؟ چرا آنجایی که من هنوز به فکر نرفته ام و نفهمیده ام که باید ساخته شوم یک حکمتی الهی در کار است یا این است که آنجا آورده اند و می گویند بنشین بفهم تا بسازیم تو را. طرف می گوید نه نمی خواهم بفهمم. زیرش می زند. می گوید بابا ولش کن هی فکر و فکر می کنی لذا اولین قدم که حضرتش

برای تربیت ما برمی دارند این است که ما را به فکر فرو می برند. طبیعتش هم اینطور است که شما بچه های ۴، ۵ ساله را می بینید که همینطور ناگهان شروع می کنند به سؤال کردن. یک جایی انسان مهر خدا را احساس می کند. مهر و محبت چیزی نیست که پدر و مادرهای ظاهری بتوانند به من بدهند معلم بتواند به من بدهد، مرشد بتواند به من بدهد، این را باید خود خدا بدهد، خداوند هم از طریق حجتش می دهد. یدالله شان حجت الله است. این مهر چطور می تواند دوام داشته باشد؟ با توجه به اینکه در هر نعمتی احتمال فزونی و کاستی وجود دارد و حتی ورشکستگی. باید با آن کار کرد. مثل ازدواج است که خدا می فرماید: «جعل بینکم موده و رحمه آن شبی که خداوند اراده کرده است این دو نامحرم حلال بشوند یک محبتی خود خدا ایجاد کرده است. صریح آیه است و صددرصد هم هست. چطور می شود که طلاق می آید چطور می شود این وسعت پیدا می کند؟ خیلی واضح است «لئن شکرتم لازیدنکم هرچه انسانها روحیه تشکر داشته باشند شکر به این معنا که امام صادق، علیه السلام، می فرماید که بشناسم نعمت را/ اول، شناخت و معرفت و فهمی و شعوری می خواهد از آن نعمت/ دوم، از نعمت در راه همان نعمت و در راه رضای خدا استفاده کنیم و گرنه اگر انسان از نعمت استفاده نکند از دست می دهد و سوم، بدانیم که نعمت از خداست. این سه روی هم می شود شکر، حالا محبتی از خدا آمده است می دانید و شناخت دارید که این یک نعمت است از آن هم استفاده می کنید یعنی با محبت زندگی می کنید، آب می نوشید، با مهر خدا، نان می خورید، کار می کنید با محبت خدا. محبت خدا را رهایش نمی کنید. می دانید هم او خداست. خوب این وسعت می گیرد. اثرات این فکر کردن که حضرت ما را بدان و امی دارند چیست؟ خدمتتان عرض کنم وقتی که شناخت و محبت پروردگار یا اولیاء، علیهم السلام، در دل انسان آمد، دید انسان این شد که با خدا و ولی زندگی کند، دریادل می شود. دیدش باز می شود. نعمتهای سراسر عالم را از خدا می بیند. از حجت خدا می بیند. هر علمی که در عالم می بیند، از خدا می بیند. ادیسون که یک علم فهمیده است شما همه را از او می بینید. خدای علیم است که فهمی را برای او آورده اند. ثانیاً زندگی زیبا می شود. هر جایی که یک عنایتی است یک دلربایی است واقعا از ناحیه احدیت، جل جلاله، است. زندگی صفا می گیرد یک چیزی که حضرتشان خیلی دنبال آنند اعتدال نفس است که انسان نه افراط بکند نه تفریط، منصف بشود. همان که همیشه می گوئیم «یملأ الله الارض قسطا و عدلا». خوب حالا این عدل و انصاف چیست؟ آنچه برای خودت می پسندی برای دیگران هم پسند که مولا، صلوات الله و سلامه علیه، می فرمود. خوب حالا- اگر واقعا انسان اینگونه بشود دیگر دعوا می تواند در زندگی داشته باشد؟ می تواند خیرخواه دیگران نباشد؟! شما نگاه بکنید یکی از مشکلات بزرگی که مبلغین ما دارند این است که مبلغ باید طبق اسوه اش آقا رسول الله، صلی الله علیه و آله، دوست دارد که طرف هدایت بشود من که نمی توانم با یکی دشمنی بکنم بعد هم بگویم باید حرف حق را بپذیری! نمی شود به این صورت ولیکن حجت الله چون یک دلی

دارند که محو و فنای حبت خداست دوست دارد یک انسان هر که است، حتی اگر لامذهب است یا گنهکار است، حق را پیدا کند و اصلاح بشود. خیلی فرق می کند. شما الان نگاه بکنید در جامعه که ما چقدر در جامعه نیاز داریم که ما جامعه مذهبی خیرخواه هم بشویم حالا ما بیشتر مشکلاتی که در جامعه داریم این است که خیرخواه هم نیستیم. چقدر ما نیاز داریم که دید اصلاحگری داشته باشیم. شما اگر عیبی در من دیدید درصدد اصلاح باشید نه درصدد عیب گیری و غیبت و اینها چقدر فرق است؟ اگر ما در جامعه مان بحث انصاف پیش بیاید و واقعا دوست بداریم آنچه را که برای خودمان دوست می داریم آن وقت آیا من می آیم چراغ خطر را رد بکنم؟! می آیم حریم دیگران را به هم بزنم؟! حق انسانها را پایمال کنم؟! لذا بی خدا نمی شود زندگی کرد. بی نور حجت خدا نمی شود زندگی کرد. آنجا که همه اش حسادت و همه اش چشم تنگی و همه اش دشمنی و همه اش دعوا و ناراحتی است آنجا جهنم است. فراق است. «وهبني صبرتي علي عذابك فكيف اصبر علي فراقك جهنم یکی از مکانهای خداست. دلی که در آن نور خدا نباشد «وقودها الناس خودم می شوم آتش خودم وقتی که نور خدا، نور پاکها نباشد آن چیست دیگر؟ آشوب درونی، جهنم درونی. مرحله بعد از تفکر چیست؟ به کار انداختن و وسعت دادن آن نعمتهای فکری است. من وقتی فکر کردم یک نعمتی را فهمیدم، یک خوبی را فهمیدم باید با عمل صالح وسعتش بدهم و به اجرا دریاورم. به عمل کار برآید به سخندانی نیست. باید به اجرا بیائیم یعنی من و شما با هم حرف رفاقت را بزنیم، خیلی رفاقت خوب است، بیائید با هم رفیق باشیم، خالص باشیم حالا در اجرا چگونه؟ یعنی حالا وقتی می آئیم با هم یک کار بکنیم، یک خانه بسازیم با هم آیا در اجرا هم واقعا رفیق وار می رویم جلو یا نه؟ بحث اجرائیات خیلی دقیق است. خدا کند که انسان واقعا در مقام عمل و اجرا سربلند بیرون بیاید از حرف زدن که این پیش نمی آید. در مقام اجرا وجود مقدس حضرتشان دست انسان را می گیرند، «اهدنا الصراط المستقیم برخلاف همه مفسرین که می فرمایند این تکرار است اصلا تکرار نیست. انسان در لحظه لحظه زندگیش نیاز دارد که خدا نظر هدایتی اش را برساند. شما می خواهید یک زمین بگیرید، یک خانه بسازید کجا؟ در چه محله ای؟ با چه مقدار مصالح و مساحتی؟ چگونه؟ با قرض الحسنه؟ اگر خدا یا اولیاء، علیهم السلام، در لحظه لحظه های زندگی دست انسان را نگیرند هدایتش نکنند، کمکش ندهند درمی ماند واقعا هم درمی ماند. در همان نمک آسمان هم درمی مانیم. لذا خداوند یادمان داده اند که همیشه «اهدنا الصراط المستقیم را بخوانیم. کمکمان هم می کنند. تمام بزرگان را شما نگاه کنید، شیخ مفید، رحمه الله علیه، مرحوم مقدس اردبیلی، خیلی ها که اصلا ما نمی دانیم. مثلا پریروز یک شخصی آمده بود که هیچکس نمی شناسدش کاسب است به شیوه های خیلی قشنگی امام زمان، علیه السلام، کمکش کرده بودند و هدایتش کرده بودند. در سفر مکه خدمت آقا رسیده بود. مثلا یکی شان که اصلا به قیافه ظاهری اش نمی آید همین امسال می گفت در مکه من خیلی سعی کردم و رو به خدا کردم که دلم می خواهد در این شلوغی که امسال هم خیلی شلوغ بود، یک طور بشود که من این حجرت را ببوسم. بالاسر حجر یکی از این پاسبانهای عربستان هستند. می گفت دیدم که یک آقای بغل او ایستاده اند و مرتب صدا می زنند که فلانی بیا، راه باز شد پشت گردنم را گرفتند و سرم را کردند داخل حجر و گفتند حالا هرچه دلت می خواهد دعا کن بعد آمدم بیرون، دیدم هیچکس نیست یعنی خیلی انسانها در کوچه پس کوچه ها دارند می گیرند. این نیست که طرف حتما مسجد سهله برود یا به مسجد جمکران.

نه اینکه، نستعید بالله، آنها بیخود باشند آنجا هم یک گنبدی است پرچم و علمی است الهی برافراشته شده که انسانها گم نکنند ولیکن اینقدر افراد دارند می گیرند الحمدلله اجرا خیلی دامنه اش گسترده است . من نشسته ام تنها دلم می گیرد/ یا حجت الله من دلم گرفته است حال نماز ندارم، حال درس ندارم، حال هیچی ندارم، ناگهان دلم باز می شود، مگر اینها چیست؟ میلیارد میلیارد از این چیزها هست . برنامه ریزی می خواهیم بکنیم در زندگی، مدیریت می خواهیم بکنیم، وسیله ها را می خواهیم، راهها را می خواهیم، همه اش را عنایت می کنند می فهمانند البته فهم باید به کار بیفتد . بحث این بشود که حضرت طوطی وار به آدم می دهند . نه آقا تربیتشان با فهم و شعور است . می گویند تفکر کن به اذن خدا ما مجهول را برای معلوم می کنیم . اما اگر تفکر نکنی و دقت نکنی و تحقیق نکنی، نه! چطور می توان فهمید که عنایت بوده است و این عنایت را دید؟ مثلا با کنار هم چیدن چند معلوم می توان به مجهول رسید . شما اگر توانستید بگوئید نفس کشیدنتان از خودتان است جواب هم می توانید بدهید . اصلا هدف غیبت این بوده است که این صرف مادیت را بچسبانید به حقیقت . همین دو و دو می شود چهار، از کجا آمده است؟ مگر قرارداد بشر نیست؟ از کجا آورده اند؟ چطور فهمیده اند که دو و دو را بگذارند کنار هم؟ طبیعت ما هم نفس کشیدن است . من هم قبول دارم ولیکن این از کجاست این حقیقتش کجاست؟ آیا خداوند ما را مثل یک ساعت کوکی کوک کرده و ما را رها کرده است . اگر به من فرمودید شما نفس نفستان حقیقتا طبیعت است خودش می رود جلو یا نه واقعا لحظه به لحظه لطف خداست و از رگ حیات که می گوئیم خدا نزدیکتر است همین است . کجا دست آقا نیست تا من بگویم که آنجا هست . اگر بخوایم برایتان روایت بخوانم «بیمنه رزق الوری یعنی تمام رزقهای مادی و ظاهری ما هم به یمن حضرت است . حالا چطور می خواهیم این را بفهمیم این سؤال دیگری است . اینهایی که ما داریم می گوئیم به خاطر این است که آقا را قبولشان داریم تا ما آن حرکت اولیه و فکر اولیه را آغاز نکنیم نمی توانیم به اینجا برسیم . من باید اول حس کنم این عالم یک حقیقتی دارد، جوایش بشوم،

حق را بشناسم، خدا را بشناسم «عرفنی نفسک»، او بیاید بعد بگویم خوب حالا خدا چه می گویی رسالتش را بیاور رسالت حجتش را بیاورد تا بعد اینها بیاید. اگر شما دنبال این هستید بله ما این سیر را نمی توانیم حالا اینجوری مطرح کنیم. از نظر تربیتی هم عرض کردم حضرتشان هیچوقت نمی آیند بگویند من حجت اللهم و شما حرفم را باید گوش بدهید! اصلاً آقا این کار را نمی کنند. بلکه در من ایجاد می کنند که یک چیزی هست و حقیقتی دارد. دنبالش می روم جرقه به من می زنند، مبدا را پیدا می کنم معرفت پیدا می کنم انگار دستگاه خدا سیستم دارد! این سیستم اسمش حجت الله است. و گرنه بخواهیم ابتدا به ساکن مطرح کنیم به قول معروف این حرفها شعر است. مقبولیت ندارد. بخواهیم هم به آیات و روایات استناد بکنیم قانع کننده برای افراد نیست. من پرتو حضرت را خیال نکنید در خوبان و خوبیها می بینم و گرنه من پرتو حضرت را در سگ هم می بینم این سگی که پاسبان است و می فهمد این هم از عظمت الهی است. لذا امام صادق، علیه السلام، می فرمایند هشت یا شش صفت است که از حیوانات یاد بگیرید یعنی آن نور حجت الهی در این ذرات عالم آمده است. لذا شما در قرآن می بینید زنبور عسل را خدا مطرح می کند. مورچه را مطرح می کند و هر کدام از اینها هم یک دریایی است. جایی نداریم که نباشد. به عنوان آخرین مطلب اگر توصیه ای بفرمائید متشکر می شویم. آقا زنده اند، خدا هم زنده اند و نیازی هم به ما ندارند و کارهایشان را دارند می کنند و انجام می دهند فقط یک بحث هست و آن اینکه ما دلمان می خواهد ما هم یک کاری بکنیم. ما را هم خدایا خودت خلق کردی یک کاری هم دست ما بده که ما هم انجام بدهیم. همانکه حضرتشان به شیخ مفید فرمودند بهترین مطلب است شیخ تو اگر از در خانه خداوند نروی من همه جا کمکت می کنم اگر هم دلت و فکرت جای دیگری رفت دیگر خودت می دانی. «انا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم دنبال همین است قبلش را مطالعه کنید همین را حضرت فرموده اند. شیخ ترسیده است چون در مرکز سنی هاست که شیخ نترس اگر خدا را فراموشش نکنی او خوب حفظت می کند. من هم حفظت می کنم مناجاتی هم که با خدا کردی خدا به گوش من رساند خیلی قشنگ است. مهمل هم نمی گذارم کارهایت را می دانم هم دلت می خواهد شاد شوی زندگی می خواهی، خنده می خواهی، گریه می خواهی همه اش را به شما می دهیم اما خدا یادت نرود. والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ. گفتگو با حجه الاسلام والمسلمین شیخ حسن صدیقین

گزارش فعالیتهای مؤسسه فرهنگی موعود در ایام جشن میلاد

اگرچه در نظر موعودیان همه ایام سال نیمه شعبان است و بزرگداشت یاد و نام حضرت مهدی، علیه السلام، وظیفه ای است که نه فقط در یک روز مشخص از سال بلکه در همه روزها، ساعتها و لحظه ها بر عهده همه شیعیان منتظر گذاشته شده است؛ اما از آنجا که نیمه شعبان بهانه مناسبی برای تذکر و یادآوری رسالت شیعیان نسبت به حجت حیّ خداوند، موعود منتظر، حضرت مهدی، علیه السلام، است بچه های موعود از ماهها قبل از فرا رسیدن نیمه شعبان به تکاپو می افتند تا از فرصت ایام میلاد حداکثر استفاده را برای پراکندن عطر موعود در سراسر میهن اسلامی به عمل آورند.

ص: ۵۶

بخشهای تحقیقات، تبلیغات و انتشارات مؤسسه موعود با تدارک وسیع به استقبال نیمه شعبان می روند و تلاش می کنند که با ایجاد ارتباط با مؤسسات فرهنگی، نهادها، مراکز، جمعیتها و هیأت‌های مذهبی زمینه هرچه باشکوه تر برگزار شدن جشنهای نیمه شعبان را فراهم آورند.

با عنایات حضرت ولی عصر، اروح‌ناله‌الفداء، مؤسسه فرهنگی موعود در نیمه شعبان سال جاری موفق شد که به نحو قابل توجهی در برنامه‌ها و جشنهای ویژه ایام میلاد حضور یابد و گسترده تر از سالهای پیش در بزرگداشت این ایام خجسته تلاش و فعالیت کند. با امید به اینکه توانسته باشیم بخش بسیار ناچیزی از دین بزرگمان به ساحت مقدس حضرت بقیه‌الله‌الاعظم، عجل‌الله‌تعالی فرجه، را ادا کنیم، خلاصه‌ای از برنامه‌های موعود در نیمه شعبان امسال را به اطلاع شما عزیزان موعودی می‌رسانیم:

۱. همراهی و همفکری در برپایی «سومین اجلاس دوسالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی، عجل‌الله‌تعالی فرجه» (تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۲-۱۰ شعبان): از ماهها پیش از برگزاری اجلاس یاد شده موعود با حضور فعال و مؤثر در جلسات برنامه‌ریزی و کمیته علمی اجلاس و ارائه مشاوره به دست‌اندرکاران اجلاس، همه تلاش خود را در برپایی هرچه بهتر این برنامه به کار برد. در روزهای برگزاری اجلاس نیز موعود حضور گسترده‌ای در نمایشگاه و برنامه‌های جنبی آن داشت.

۲. همکاری و مشارکت در برگزاری «دومین جشنواره فرهنگی و هنری انتظار» (تهران، فرهنگسرای ارسباران، مؤسسه فرهنگی موعود، فرهنگسرای اشراق، گروه معارف شبکه دوم سیما، سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران و مؤسسه فرهنگی طرح، ۱۵-۳ شعبان): موعود در این جشنواره تلاش نمود که با ایجاد ارتباط با علما و اندیشمندان حوزه علمیه قم زمینه حضور فعال آنان در این جشنواره را فراهم آورد. تشکیل نمایشگاه کتاب و آثار فرهنگی ویژه امام عصر، علیه‌السلام، از دیگر فعالیتهای موعود در این جشنواره بود.

۳. همراهی و مساعدت در برپایی «دومین گفتمان مهدویت» (قم، مؤسسه انتظار نور، ۱۴ شعبان): موعود ضمن شرکت فعال در جلسات شورای برنامه‌ریزی گفتمان تلاش نمود که با ارائه مشاوره به مسؤولان مؤسسه انتظار نور، زمینه هرچه بهتر برگزار شدن گفتمان را فراهم آورد. موعود همچنین آثار و تولیدات فرهنگی خود را در حاشیه این گفتمان به نمایش گذاشت که مورد استقبال حوزویان قرار گرفت.

۴. همکاری و همفکری در برگزاری «اولین جشنواره انتظار و نگرش به آینده» (کاشان، بسیج دانشجویی دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۷ و ۱۸ شعبان): موعود ضمن ارتباط نزدیک و دوستانه با برادران و خواهران دانشجوی برگزار کننده جشنواره مزبور، نقش مؤثری در تدارک آن به عهده داشت. ضمن آنکه یکی از مسئولان مؤسسه موعود نیز در این جشنواره به سخنرانی و پرسش و پاسخ با دانشجویان پرداخت.

۵. همکاری در برگزاری «نخستین جشنواره ادبیات دینی کودکان و نوجوانان با عنوان جشن آسمان» (تهران، مجمع فرهنگی - مذهبی منتظران، ۱۹ شعبان): موعود ضمن حضور در این جشنواره به برگزیدگان بخش ویژه قصه های امام زمان، علیه السلام، جایزه و لوح تقدیر اهدا نمود.

۶. برگزاری «چهارمین مسابقه بزرگ در انتظار موعود»: در نیمه شعبان امسال، موعود با همکاری دبیرخانه اجلاس دوسالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، اتحادیه انجمنهای اسلامی دانش آموزان و معاونت فرهنگی مسجد مقدس جمکران، اقدام به برگزاری گسترده چهارمین مسابقه بزرگ در انتظار موعود در سطح کشور نمود.

۷. همراهی با نهادها، مؤسسات فرهنگی، مساجد و... در تشکیل نمایشگاه کتاب و آثار فرهنگی ویژه امام عصر، علیه السلام، در سیزده نقطه کشور.

۸. انتشار دو عنوان کتاب؛ کتاب «ماه در آینه» و «به احترام آفتاب» از جمله کتابهایی بودند که موعود به مناسبت نیمه شعبان منتشر و آماده ساخت.

۹. عرضه ویژه نامه موعود و موعود جوان در شمارگان وسیع.

۱۰. تولید و عرضه CD های صوتی و نوار.

۱۱. حضور فعال در ویژه برنامه های صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران به مناسبت نیمه شعبان.

گفتگو با میهمانان خارجی اجلاس دوسالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی

گفتگو: محمود مطهری نیا محمد مجتبی عمادالدین از سودان

در حال حاضر در مدرسه امام مهدی، علیه السلام، پاکدشت مشغول یاد گرفتن زبان فارسی و احکام دینی است و قصد دارد پس از فراگرفتن آنها به تحصیل در رشته های مهندسی (برق) بپردازد.

از او پرسیدیم: دیدگاه سودانیان نسبت به حضرت چیست؟

او در پاسخ گفت: حضرت در میان سودانیان شناخته شده است اما نه به شکلی که در میان شیعیان است چون آنها سنی اند اعتقادشان این است که حضرت در آخرالزمان به دنیا می آیند. اجلاس از بهترین راههای شناساندن فرهنگ شیعه به سنیان است. اگر آنها که دنبال حق می گردند بتوانند مذهب اهل بیت، علیهم السلام، را آنگونه که هست بیابند پذیرفتن حق بسیار آسان است لیکن در غیر اینصورت است که سخت می شود. البته برخی از مردم مریض اند و علاج را نمی پسندند و دوست ندارند سالم بشوند. مکتب اهل بیت، علیهم السلام، را به هر شکل که بتوان باید ارائه کرد. خصوصاً باید از کتب خود سنیان با ایشان استدلال کرد. شیعیان سودان حضرت مهدی، علیه السلام، را کاملاً و بخوبی می شناسند و تعداد شیعیان در سودان در حال ازدیاد است. در نزد شیعیان آنجا هم جشنها و مراسم گوناگونی در رابطه با حضرت دارند و شناخت اکثر ایشان از طریق مطالعه است. البته اکثر سؤالات درباره غیبت و کیفیت زندگی ایشان است.

(مصاحبه به زبان عربی انجام شد جز جمله زیر که پرسیدیم اگر بخواهی درباره حضرت مهدی، علیه السلام، صحبت کنی چه می گویی؟ که با فارسی ملیحی گفت:)

کافی این چیزی که محمد طاهری در نوارش می گوید: ای گل زهرا، [سلام الله علیها].

می پرسم: اگر بخواهی به یک سنی درباره حضرت بگویی چه می گویی؟

در پاسخ می گوید: می گویم او قطب است و برای درک فیض خدا باید به دیدار او رفت؛ اوست که فیض خدا را بین بشریت قسمت می کند. وجودش مانند منبع مغناطیسی است که اگر قطع شود همه نظامها به هم می ریزد که در حدیث داریم: «لولا الحجة لساخت الأرض باهلها». دکتر اوصاف احسان از کشور هند

برادر شافعی مذهبی که در نهایت صفا و صمیمیت از شیعیان به عنوان برادر در طول صحبت یاد می کند می گوید تا آن زمان که از سنیها مطلب مطالعه می کردم بحث مهدویت چندان وضوحی برایم نداشت لیکن بلافاصله پس از انقلاب اسلامی در ایران به ادبیات امام خمینی، آیت الله طالقانی، سید محمدحسین طباطبایی و سید محمدباقر صدر مراجعه کردم و لذا پس از مطالعه این ادبیات اگر بگویم سنی هستم مشکل پدید می آورد؛ چرا که عمده نظریات و عقاید مراجع به امام مهدی، علیه السلام، را از شیعه گرفته ام که بسیار واضح این مطلب را بیان کرده اند. آنگونه که در منابع خواننده ام زمین از ظلم فراگیر خواهد شد و در این زمان امام مهدی، علیه السلام، می آیند و عدالت را به ارمغان می آورند. درباره هند باید بگویم که هند را نمی توان یک کشور تنها دانست که چندین کشور و ایالت است و ادیان مختلفی در آن یافت می شود و لذا نظریات مختلفی درباره امام مهدی، علیه السلام، در میان ایشان وجود دارد. هندوئیسم به گروههای مختلفی تقسیم می شود بسته به تولد افراد. لذا اگر کسی به عنوان برهمنی متولد شود وی مقربترین افراد نزد خداوند فرض می شود و در نظر گرفته می شود و گروههای دیگر هم به ترتیب تا پایین. مسأله بعدی اطلاعات افراد است که مسلمانان هند چه شیعه و چه سنی چندان اطلاعاتی راجع به این مسائل ندارند و اطلاعاتشان بسیار کم است (متأسفم که باید اذعان کنم).

این مفهوم ما را به مفهوم عاشورا رهنمون می سازد، همانطور که امام حسین، علیه السلام، عاشورا را آغاز کرد و خانواده اش را قربانی کرد در راه اسلام و برای آمدن امام مهدی، علیه السلام، هم قربانی شدن بسیار لازم است.

در هندوئیسم اکثر گروهها راجع به حضرت مهدی، علیه السلام، بسیار کم می دانند. دست یافتن به رستگاری با تبدیل شدن به یک هندوی خوب محقق می شود. برهما خداست و برهمنیان خود را مقربین درگاه خدا می دانند و در هند هم گروهها مانند اسرائیل دارای طبقات مختلف است و طبقاتی هستند که از حقوق پایینی برخوردارند که باید خدمت طبقات بالاتر را بنمایند. مثلاً باید راه آنها را وقتی به جایی می آیند باز کنند، حق تماس با آنها را ندارند، حق دیدنشان را ندارند، حق خواندن ندارند که این قاعده ای است که در کتب ایشان بیان شده است. رسیدن به آزادی و رستگاری بدون امام مهدی، علیه السلام، برای ایشان غیرممکن است و اوست که باید ایشان را به عدالت برساند و ما باید ایشان را به عدالت و بشردوستی با آشنایی با حضرت مهدی، علیه السلام، نزدیکتر کنیم. [چون رهایی یافتن از شرایط فعلی غیرممکن می باشد].

او در پاسخ به این سؤال که شیوه ترویج فرهنگ مهدویت در میان هندیان چیست؟ می گوید:

به نظر من در ابتدا باید آنها با اهل بیت، علیهم السلام، آشنا شوند. در گام اول وقتی آنها با ایشان آشنا نیستند چطور می توانند با حضرت مهدی، علیه السلام، آشنا شوند. اصلاً نمی توانند ایشان را بشناسند. ما باید قلوب ایشان را نسبت به اهل بیت، علیهم السلام، نرمتر سازیم و ما باید بیشتر از اهل بیت، علیهم السلام، سخن بگوئیم. من مطمئنم و احساس می کنم که بسیار مشکل است صرفاً با مفهوم امام مهدی، علیه السلام، بخواهیم سراغ ایشان برویم.

برای تعریف اهل بیت، علیهم السلام، هم باید اسلام را آنگونه که هست و شایسته است معرفی کنیم و تبلیغات آل سعود و حجاز و برخی دیگر کشورها در خاورمیانه را که دلارها و ریالها را خرج می کنند خنثی کنیم و به آنها بگوئیم شما باید در این مسیر گام نهید و تنها در این راه به رستگاری می رسید که با اهل بیت و امام مهدی، علیه السلام، باشید.

عشق به امام مهدی، علیه السلام، اولین چیزی است که هر مسلمان باید داشته باشد و تنها نباید حضرت رسول، صلی الله علیه و آله، را دوست داشت. ارزش هر مسلمان به دوست داشتن حضرت مهدی، علیه السلام، است و معیار مسلمانی دوست داشتن و شناختن ایشان است و با واقعیت امام مهدی، علیه السلام، هر که آشنا شده نمی تواند او را دوست نداشته باشد و مهر و محبت او چیزی نیست که از قلب کسی براحتمی بتواند خارج شود.

از او پرسیدیم اگر حضرت را بینی به او چه می گویی؟ فرض کن اینجا کنارت نشسته اند.

گفت: نمی دانم سؤال خیلی سختی است نمی توانم جواب دهم. نمی دانم چه بگویم؟ من یک مرد احساساتی هستم، من فقط دوست دارم اگر بدانم کجاست کنارش بنشینم همینقدر کافی است. خود این افتخار است برای من. وقتی به بهشت زهرا می روم محیط آنجا آنچنان مرا منقلب می سازد که نمی توانم احساساتم را بیان کنم وقتی به قبر امام خمینی، رحمہ اللہ علیہ، نگاه می کنم او را هنوز زنده در آنجا می بینم او هنوز آنجاست، لذا نمی توانم صحبت کنم نمی توانم اصلاً چیزی بگویم تنها می توانم مدت‌های طولانی در آنجا بایستم و به او نگاه کنم چرا که برای من امام همانند پدرم بود.

وی در انتها با حال خاصی گفت: دوست داشتم به جای هند در ایران رشد می کردم. من اینجا را بیشتر از آنجا دوست دارم. خاصه پس از انقلاب ایران. احساس می کنم حداقل یکبار هم که شده برای ما که در آنجا غریب افتاده ایم دعا کنید و به ما بیندیشید که این بزرگترین هدیه ای است که شما خواهران و برادران ایرانی می توانید به ما بدهید و بزرگترین عطیه شماسست در مقابل من هم برای شما که در کشور امام زندگی می کنید دعا می کنم. علیرضا حسین دامجی از تانزانیا

دامجی در حال حاضر در مدرسه امام مهدی، علیه السلام، همراه با محمد مجتبی و نورمحمد تحصیل می کند و در آینده می خواهد به قم برود و طلبه شود.

وی نسبت جمعیت شیعیان به کل جمعیت تانزانیا را یک به صد عنوان می کند. او می گوید در نیمه شعبان نماز حضرت و دعای فرج و هر جمعه بعد از نماز دعای فرج و هر صبح «اللهم بلغ مولای» را می خوانیم. او می گفت: از نظر دینی ایران در جهان اول است. سنیها می دانند که کسی هست ولی بی نام و نشان که می آید اصلاح می کند. در عقاید هندوها به کریشنا اعتقاد دارند که کسی است که یک چشم بزرگی دارد و همه ماهیها و آبها را می خورد و آن را تنها به معتقدین خود می دهد و نه غیر آنها و ادعای خدایی دارد. وی را دجال می دانند و سنیها هم چنین نظری دارند و حضرت مهدی، علیه السلام، می آید آنها را نجات می دهد. هندوها در آفریقا زیادند.

او دوست دارد حضرت سریعتر ظهور کنند تا اختلافات میان شیعه و سنی و دیگر فرق و مذاهب برطرف شده و همگی یکی شوند و خود را منتظر و آماده برای ظهور عنوان می کند. نورمحمد از تایلند (که شاه ولید، نام تایلندی وی است)

در پاسخ سؤالات ما می گوید: اکثر مردم تایلند بودائی هستند در عقاید بودا یک منجی هست به نام پاسیان که در آخرالزمان می آید که وضعیت جهان را اصلاح می کند و مردم از ظهورش خوشحال می شوند. در مالزی اهل سنت تعدادشان بیشتر است. ۲۰۰ سال قبل یک طلبه ایرانی به نام احمد قمی برای تبلیغ آمده بود و ترویج شیعه کرده بود. همه مسلمانان ۱۵ شعبان به گلستان می روند برای دعا چون می دانند روز امام مهدی، علیه السلام، است. پس از انقلاب امام خمینی وضعیت رویکرد مردم به دین و اسلام و شیعه بهتر شده و برخی کتب شیعی از فارسی به تایلندی ترجمه شده مثل کتب زیارت.

به نظر من امام مهدی، علیه السلام، فقط برای دین اسلام نیست. می پرسم: اگر حضرت را ببینی به او چه می گویی؟ پاسخ می دهد: اگر حضرت را ببینم اولین جمله ای که می گویم این است: «السلام علیک یا امام مهدی» و اولین چیزی که می خواهم مسلماً چیزهای مادی که اصلاً نیست و هیچ موضوع مادی و دنیایی را از او نخواهم خواست از او معرفت می خواهم. پدر و مادرم هر دو بودایی هستند و من بسیار ناراحتم. دوست دارم آنها مسلمان شوند اما نمی دانم چطور می توان ایشان را مسلمان کرد چرا که در عقیده خودشان بسیار محکم هستند و با من به خاطر مسلمان شدنم مشاجره می کنند و از من می خواهند به آئین بودایی برگردم و من خیلی ناراحتم. وی نحوه اسلام آوردن و تشیع خود را چنین بیان می کند: خداوند خودش مرا هدایت کرد و توفیق خودش بود به وسیله همسرم البته وی سنی است ولی برادرش شیعه است و مرا با شیعه آشنا کرد که در ابتدا فرق شیعه و سنی را نمی دانستم ولی از او پیروی می کردم ولی الآن این تفاوتها را می دانم و خیلی خوشحالم که شیعه شدم. همسرم زن خوبی است ولی چندان تمایلی به شیعه شدن ندارد. خیلی خوشحالم که در ایرانم چون ایران یک کشور اسلامی با مذهب شیعه است. وی خواسته هایش از حضرت را اینگونه بیان نمود: اگر می توانستم با امام مهدی، علیه السلام، صحبت کنم از او دو خواسته داشتم اول یک زندگی خوب اسلامی همانند آنچه در ایران دیده می شود و دوم اینکه پدر و مادرم به صراط مستقیم اگر ممکن است هدایت شوند. زمیل حسین از پاکستان (طلبه در قم)

وی می گوید: پاکستان به مباحث امام زمان، علیه السلام، خیلی احتیاج دارد چرا که کتابهایی که نوشته می شود به زبان فارسی خیلی کم است و در اردو کمتر. البته اگر به انگلیسی ترجمه شود همه مسلمانان دنیا می توانند از آن استفاده کنند. مردم به امام زمان، علیه السلام، و بحثهای مربوط به ایشان خیلی علاقه دارند. چند سال پیش رئیس سپاه صحابه به حضرت توهین کرد و در مقابل او نهضتی با عنوان سپاه محمد، صلی الله علیه وآله، شکل گرفت که خیلی گروه فعالی است. در جواب کتاب نوشتند و سخنرانی کردند. روی بحث غیبت باید خیلی کار شود. سنیها چند دسته اند که جز سپاه صحابه همه حضرت را قبول دارند تنها سپاه صحابه است که حضرت را قبول ندارند همانطور که خلافت حضرت علی را قبول ندارند. سید ظهیرالحسنین شیرازی، پاکستان (پنجاب) طلبه در قم

در پاکستان بعد از انقلاب اسلامی بود که شیعه قوت یافت و در پی آن دست به نهضت‌هایی از جمله نهضت جعفری زدند که رهبر اولیه اش مفتی جعفر حسین و پس از او شهید علامه عارف حسین که در خط امام و رهبر بود الآن هم علامه سید صادق نقوی.

۳۰ سال پیش از سپاه صحابه که پشتیبانی طالبان و خارجی دارد کتابی شامل فحاشی به حضرت نوشته بودند که علامه نقوی جواب دادند و به دادگاه کشاندند. سنیها در پاکستان طرفدار شیعه هستند در مقابل سپاه صحابه. اینکه مقام معظم رهبری گفته اند امسال سال حضرت علی بن ابیطالب، علیه السلام، است اگر سال آینده یا سالهای بعد سال سیده فاطمه یا امام زمان، علیهما السلام، باشند، خیلی خوب است چون روی این موضوع خیلی کار می شود. تبلیغات به زبان فارسی کافی نیست. انگلیسی و عربی هم لازم است. باید از اینترنت استفاده کرد. شیعیان پاکستان هم به حکم نقوی همانند ایران امسال را سال حضرت علی، علیه السلام، قرار داده اند. موضوع خیلی مهم، نحوه و حکمت غیبت امام است و اینکه ظهور ایشان حکومت نظام عدل است.

وی صحبت‌هایش را چنین پایان داد که انقلاب اسلامی در ایران صرفاً مال ایرانیها نیست انقلاب عالم تشیع است و شناخته شدن شیعه و روحانیت در جهان به واسطه انقلاب و امام خمینی بوده است. از خدا می خواهم که این انقلاب را متصل به ظهور حضرت کند. محمد عبدالقیوم و محمد عبدالجبار سرکار از بنگلادش

در مورد شرایط بنگلادش به ما می گویند: بین شیعه و سنی از لحاظ عقیده فرقی نیست. مثل برادر هستیم و به هم دشنام نمی دهیم و همگی برادر هم فرض می شویم. اگر لفظ شیعه بیان شود کمی اشکال ایجاد می شود لیکن وقتی از اهل بیت یا ائمه اثنی عشر، علیهم السلام، نام می بریم آنها دوست دارند و علاقه مندند. چون اکثر وهابیهها به شیعه فحش می دهند و می گویند شیعیان کافرند و حقایق را نمی گذارند ظاهر شوند ولی هر کس به حقیقت شیعه آگاه شده اظهار علاقه کرده و آن را قبول می کند. خود ما هم هفت سال پیش تشیع را قبول کردیم. در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران کتب مختلفی است که وقتی بررسی کردیم شیعه شدیم.

مسأله غدیر در تاریخ سنیها اصلاً نیست. سنیها نمی دانند امام چیست و چه وظیفه ای دارد ولی وقتی شیعه شدم و مطالعه کردم دیدم که چقدر امام مهم است.

از علمای سنی پرسیدیم از حضرت فاطمه و حضرت علی، علیهما السلام، که همیشه با پیامبر بودند چرا حدیث اینقدر کم است ولی از بقیه بیشتر که آنها از جواب دادن صریح طفره رفتند.

با حالتی آمیخته به سربلندی می گویند: بدون امام زندگی کردن خیلی مشکل است. وقتی سنی بودم از حقیقت دور بودم. تصمیم دارم وقتی برگردم خیلی ها را به این حقیقت واقف کنم و برای آنها روشن می کنم که حق چیست.

چطور می شود دنیا بتواند بدون امام و رهبر زندگی کند و هدایت بیابد؟! ادریس تیجانی از نیجریه، طلبه در قم

وی در پاسخ سؤالات می گوید: نیجریه یکی از بزرگترین کشورهای غربی آفریقا است. ۱۲۵۰۰۰۰۰ جمعیت دارد که ۷۵٪ مسلمان و اکثراً مالکی هستند. شیعه ها ۱٪ از مسلمانان نیجریه را تشکیل می دهند.

همه افراد با فرهنگ و باسواد استدلالهای قوی را می پذیرند. مشکل تبعیت از اهل بیت، علیهم السلام، این است که دشمنان زیادی داریم و آنها نمی گذارند ما فرهنگمان را به مردم برسانیم و آنها اهداف ما را اگر در مباحث مهدویت بشنوند حتماً می پذیرند. خود من قبلاً مالکی بودم با بحث و مطالعه شیعه شدم. اگر این موانع برداشته شود آنها می توانند مکتب شیعه را بپذیرند. قبل از انقلاب برخی برادران برای یادگیری علوم اهل بیت، علیهم السلام، به ایران آمده بودند. یکی از آنها نامش ادریس علی بود هر وقت به نیجریه برمی گشت با ما بحث و مناقشه می کرد و برخی نقاط ضعف مذهب مالکی را برای ما روشن می کرد. از حضرت می خواهم که مرا موفق بدارند یکی از اصحاب ایشان باشم که در مقابل ایشان شهید می شوند. موسی باکومبا از سنگال (داکار) طلبه در قم

او در جوابمان گفت: حوزه را بر دانشگاه در سنگال ترجیح دادم که نامش سپاه زهرا بود. در آنجا مدرسه شیعی هم هست برای تعلیم مذهب اهل بیت. ۹۶٪ جمعیت سنگال مسلمان هستند؛ اما اکثریت اهل تسنن هستند و شیعیان ۱٪ هم نمی شوند. جهان دائماً از لحاظ عقلی نیازمند یک نجات بخش است و این امر بدون لطف الهی نخواهد بود و این لطف الزاماً باید از میان مردم باشد. کما اینکه پیامبران از میان مردم بودند. همه دوست دارند که او را ببینند. من اگر او را دیدم می گویم تمام عالم در انتظارش است چرا که ظلم و مشکلات حتی در میان مسلمین وجود دارد. مسلمانان به همدیگر ظلم می کنند. چرا که برخی اسلامشان ظاهری است و زبانی. وی آرزوی خود را چنین بیان می کند: حاجت و خواسته ام این است که با او باشم در هر جا که اوست و همراهش مجاهده کنم و در پایان گفت: به خود و همه مسلمین نصیحت می کنم که همه ما فرزندان آدمیم و همه با هم پدر و برادر هستیم انما المؤمنون اخوه باید بر این برادری بیفزاییم و همدیگر را تحقیر نکنیم و با هم یکی شویم و دست در دست هم نهیم در مقابل دشمنان و دست از اختلاف برداریم. ابوصادق جعفرعلی از مجلس اعلای عراق

او هم با ما چنین گفت: مردم جهان الآن نیازمند دو چیز هستند یکی آزادی و دیگری عدالت و هر دو در اسلام هست و به اعتقاد ما امام مهدی، علیه السلام، وقتی ظهور می کنند تمام دنیا را پر از عدل و آزادی و مهر و محبت می کند. علائم ظهور دارد روز به روز نمایان می شود. یکی از آنها همین مسأله جهانی شدن است چون امام زمان، علیه السلام، آخرین حجت خدا روی زمین است وقتی که ظاهر می شود برای تمام مردم دنیا ظهور می کند. باید تمام مردم دنیا به دعوتش آشنا شوند. لذا پیشرفت ارتباطات و وسایل ارتباط جمعی همه دارند پیشرفت می کنند. دنیا دارد کوچک می شود به نظر من خودش یکی از علامات ظهور است چون حضرت وقتی ظاهر می شود تا سخنرانی می کنند تمام مردم دنیا می شنوند و این پیشرفتها علامات ظهور است.

الآن همه شیعیان مسؤول اند که تشیع و مهدویت را منتشر کنند. یک نفر نقل می کرد (که از قول دوستانش می گفت) نمایشگاه یا اجلاسی بود در یکی از کشورهای آفریقایی رفتم آنجا خواستم به شهر دیگری بروم که برای رفتن باید با قایق به آن طرف دریاچه می رفتم دریاچه پر از تمساح بود. وسط دریاچه قایق سوراخ شد و آب وارد قایق شد. ما رد می شدیم و می دیدیم که دهان سوسمارها باز بود و هر که در آب می افتاد کارش تمام بود. موتور قایق هم خراب شده بود همه هم آبش را تخلیه می کردند و هم پارو می زدند. می گفت من از ترس مردن آنهم مردن در دهان سوسمار متوسل شدم به اهل بیت یک لحظه دیدم روی قایق نوشته یا امام علی ادرکنی یا امام حسین ادرکنی! من تعجب کردم در کشور آفریقایی اسم علی و حسین، علیهما السلام، چه می کند؟ پرسیدم که شیعه اید گفته اند آری! یکی از علمای ما سنی بود الآن مبلغ تشیع در منطقه است و در مناطق مختلف دارد تبلیغات وسیعی می کند و خیلی ها هم گرایش دارند از جمله خود ما که افتخار هم می کنیم. دوستم گفته بود دوست دارم او را ببینم. رفته بود پیش همان عالم. او یکی از عراقیهای شیعه بود. عراقیها خیلی ایمان و تعصب نسبت به تشیع دارند. متدینین شان احساس می کنند مسؤولیتی بر عهده شان هست که برای رضای خدا هر جا می روند باید تبلیغ کنند. یک معلم بود که از ظلم رژیم عراق فرار کرده بود با این عالم بحث کرده بود و او هم تصمیم گرفته بود شیعه شود و گفته بود پس از شیعه شدنم تصمیم گرفتم این شیعه شدن را در آفریقا منتشر کنم. شما ببینید یک نفر باعث هدایت خیلی از مردم می تواند بشود. این ایرانیها، روشنفکرها، مدرسین حوزوی و دانشگاهیان خودشان را به ملی گرایی محدود نکنند. مردم دنیا تشنه اند. الآن تمام دنیا به امام مهدی، علیه السلام، ایمان دارند. خود اروپائیان کم کم دارند به این مسأله رو می کنند. باور کنید دنیای غرب آرام ننشسته اند و غافل نیستند. آنها درباره اسلام بحث جدی دارند یعنی پژوهشکده در کشورهایشان دارند. چند سال پیش از یکی شنیدم که می گفت البته شما تعجب نکنید در آمریکا پژوهشکده درباره امام مهدی، علیه السلام، تأسیس شده است. چون اینها از همین الآن دارند خودشان را حاضر می کنند. چون اینها فکرشان مادیکرایانه است، عقیده دارند که با مادیات تسلیحات دنیایی می توانند جلوی امام مهدی، علیه السلام، بایستند. می گویند او هم یک انسان است ولی چون عقیده به خدا ندارند عقیده به مسائل غیبی ندارند جلوی انقلاب مهدی، علیه السلام، را می توانند بگیرند. ولی ما هنوز این مسأله را درک نکرده ایم هرچند انقلاب او الهی است و ایشان با نصرت خدا و مستضعفان جهان پیروز می شوند. ان شاء الله با ظهور امام مهدی، علیه السلام، از عبودیت شیطان و مادیات و بت پرستی و شرک رهایی پیدا می کنیم.

والسلام

لیلا قنبری

و من از شیعه عاشقتر نمی شناسم. گویا که سرشت شیعه با محبت آل الله در آمیخته و جام وجودش از شراب طهور عشقشان لبریز گشته است.

برگ تاریخ گواه این مدعاست و من خود، اوج دلدادگی را، عشق خالصانه را، شیرین ترین دردها را، لطیف ترین مفاهیم را، آسمانی ترین نمازها را و زیباترین مرگها را در برگهای معطر دفاع مقدس‌مان دیده‌ام. عطر این دلدادگی با مشام جان ما آشناست. من و تو هرگز وجودی سبزتر از وجود پیامبر، صلی الله علیه و آله، ندیده‌ایم و آرزویی بزرگتر از نگاه محبت آمیز او نداشته‌ایم. من و تو هرگز بی یاد امام المتقین علی، علیه السلام، برنخاسته‌ایم. سالهاست که سینه‌مان در اندوه مظلومیت زهرا، علیها السلام، فشرده گشته و آه جگرسوزمان در مصیبت فرزندش امام مجتبی، علیه السلام، غبار اندوه در فضا پراکنده است و سالهاست که سرخی شفق و شبنم صبحگاه، در سکوتی غریب، هر روز دردنامه کربلا را برایمان تکرار می کند و سالهاست...

خدایا! به جان پیامبر، صلی الله علیه و آله، که عزیزترین جان است و نام علی، علیه السلام، که بلندترین نام است و به نور وجود زهرا، علیها السلام، و آخرین شعاع این نور عظیم، مهدی فاطمه، علیه السلام، به اشکهای عاشقترین بندگانت در لیلهاقدر که عطر و بوی کوثر را به مشام می رسانند و به لحظه پرواز شهیدان که سر آن را جز خالصان در گاهت ندانند وجودمان را چنان از این عشق برافروز که جز تو را نبینیم و جز تو را نخواهیم.

آمین

۱ - پیامبر اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، می فرمایند:

هیچ بنده ای ایمان نداشته باشد مگر آنکه مرا از خودش دوست تر بدارد و خاندان مرا از خاندان خودش و خانواده مرا از خانواده خودش و جان مرا از جان خودش دوست تر بدارد. (۱)

۲ - امام باقر، علیه السلام، به جابر جعفی فرمودند:

ای جابر، سلام مرا به شیعیان برسان و به آنها بگو که میان ما و خدای عزوجل هیچ خویشاوندی نیست و کسی مقرب خدا نشود جز با فرمانبرداری از او. ای جابر! هر کس خدا را فرمان برد و ما را دوست بدارد همو دوست ماست و هر کس خدا را نافرمانی کند محبت ما سودش نرساند. (۲)

۳ - امام علی، علیه السلام، می فرمایند:

هر کس ما را به دل دوست دارد و با زبانش با ما باشد و با شمشیرش با دشمن ما بجنگد؛ او در بهشت با ما در درجه و مقام ما خواهد بود. (۳)

۴ - امام باقر، علیه السلام، می فرمایند:

دوستی با ما اهل بیت ایمان و دشمنی با ما کفر است. (۴)

ص: ۶۸

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۷۳، ش ۳۱۹۹.

۲- همان، ص ۹۷۵، ش ۳۲۱۱.

۳- کلمات نورانی (۵۰۰ سخن از کلمات ائمه معصومین) گردآورنده: سیدحسین هاشمی نژاد، ش ۱۹۲.

۴- همان، ش ۳۲۱.

در خلوت دل

چه زیباست روی تو در خواب دیدن

فروغ نگاه تو در آب دیدن

چه زیباست رخسار خورشیدی تو

پس از پرده داری مهتاب دیدن

چه زیباست در چشمه نور چشمت

شکوفایی روشن ناب دیدن

چه زیباست دور از شکوه حضورت

نگاه تو در چشم احباب دیدن

چه زیباست تصویر روحانی تو

به یکباره در پیکر قاب دیدن

چه زیباست در خلوت دل نشستن

جمال تو دور از تب و تاب دیدن

چه زیباست در چشم دریایی تو

نگاه خروشان گرداب دیدن

چه زیباست در اقتدای نمازم

ترا در تجلای محراب دیدن

چه زیباست گر پا گذاری به چشمم

نشستن کناری و سیلاب دیدن

عباس براتی پور

مهدی موعود

ما حلقه اگر بر در مقصود زدیم

از بندگی حضرت معبود زدیم

این الفت ما به دوست امروزی نیست

یک عمر دم از مهدی موعود زدیم

محمدعلی مجاهدی (پروانه)

واژه غم، تفسیر نگاه

دو چشمم، مرمین از بارش غم بود، باور کن

و پشتم از غم هجران تو خم بود، باور کن

میان بیت بیت شعر من بغضی نهان می شد

وجودم غرق در، دریای ماتم بود، باور کن

کهجایی، ای حضور مبهم زیبای فرداها

که تفسیر نگاهم واژه غم بود، باور کن

میان موجهای التماس و غربت و هجران

دو دستم عاشق دامن خاتم بود، باور کن

بیا دیگر که سهراب وجودم زخمی زخمیست

که بی تو نوشدارو جرعه ای سم بود، باور کن

هزاران جمعه بی تو تا خدا رفتم ولی افسوس

کہ در راہم صفای ہمسفر کم بود، باور کن

محبوبہ عباسی خورشید کعبہ

کی رفتہ ای ز دل کہ تمنا کنم تو را

کی بودہ ای نہفتہ کہ پیدا کنم تو را

غیبت نکرده ای کہ شوم طالب حضور

ص: ۷۰

پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

مستانه کاش در حرم و دیر بگذری

تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم تو را

خواهم شبی نقاب ز رویت برافکنم

خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم تو را

فروغی بسطامی

گل سرخ

آید آنکه که به سرفصل حجاب گل سرخ

افتد از چهره گلنار حجاب گل سرخ

می شود خلد برین عالم امکان چو رسد

به مشام دل و جان نکهت ناب گل سرخ

شکند خار ستم، پاره شود دفتر غم

چو گشاید ورق شعف کتاب گل سرخ

عاشقان شیفته جان، کرده دمادم ز نشاط

آشنا لب به لب جام شراب گل سرخ

بسته بر زاغ و زغن پنجره باغ امید

می خلد بر دلشان خار عتاب گل سرخ

رسم بیداد ز طومار جهان محو شود

عدل و داد است همه حرف حساب گل سرخ

یونس محمدی «مشعل» غم هجران

بازآ، دلم ز گردش دوران شکسته است

چون کشتی از تهاجم طوفان شکسته است

آئینه خیال نهادم به پیش روی

دیدم که قلبم از غم هجران شکسته است

عمری در آتشیم و ترا ناله می کنیم

فریادمان به کوی و خیابان شکسته است

ص: ۷۱

دیگر نوای ما ننوازد نی فراق
این ناله در گلوی نیستان شکسته است
ما تیغ غیرتیم ولی در نیام غم
زنگار بی تحرك دوران شکسته است
پرچم فراز مهر خراسان برآمده
بی تو قرار مهر خراسان شکسته است
ما را خیال روی تو بی تاب می کند
عقد بلور اشک، به دامان شکسته است
درمان حسرت دل ما دیدن تو بود
باز آ که بی تو شیشه درمان شکسته است
در رهگذار عشق گدایان حضرتیم
در این مسیر کلک «پیشان» شکسته است
محمدحسن حجتی «پیشان» جاده فراق

... و در سراچه تدبیر

به افقهای دور می نگرم

چون چشم عاشقان

که در هجران یار

به خون نشسته است

در سر کوچه طلب

ایستاده ام

و جاده فراق را

نظاره می کنم

و امید مرا همیشه

منتظر نگاه خواهد داشت...

علیرضا سلطان محمدی - آران بیدگل گدای نگاه

در باور هر حنجره ای مانده صدایت

کو بسته ترین بغض که نشکسته برایت

در کوچه شبها که قدمهای تو جاریست

دل در پی یک لحظه نگاه است، گدایت

ای چشم غزل، عشق غزل، ماه غزل تو

ای شعرترین، شعرترین، شعر فدایت

سعید شفیعی کوشکانی - زنجان

ص: ۷۲

یلدای غیبت

در این شب یلدای غیبت

سکوتی سخت بر شب سایه افکنده است

شهر، در پشت سکوتی سهمگین خفته است

چشمها در خواب غفلت غوطه ورنند

و تنها شمع بیدار است

و می سوزد

تا آن لحظه موعود فرا رسد...

سیدهای سیدو کیلی - بابل ظهور خورشید

دلم از اینهمه بیعت با تاریکی

خسته شده، و ظهور خورشید را

می طلبد

بیا تا با هزار بغل نرگس

قلبمان را با نور آمدنت زینت بخشیم

عذرا لطفی - مشهد مقدس

زهی جمال رخس کرده پرتو افشانی

به ماه چارده و آفتاب رخشانی

زهی ولی خدا قطب عالم امکان

جهان جود و کرم پیشوای یزدانی

ظهور قدرت دادار حجه بن حسن

که ظاهر است از او کبریای سبحانی
نجات امت مظلوم و خلق مستضعف
امید مردم محروم و فیض رحمانی
سپهر مجد و شرف شمس آسمان جلال
جمال غیب ابد شاه ملک امکانی
اگر چه پر شده عالم ز فتنه و ز فساد
مسلطاند به دنیا جنود شیطانی
به نام صلح و دمکراسی و وطن خواهی
زنند ضربه به شخصیت مسلمانی
گرفته است بشر راه انحراف و خطا
به هر مکان نگریم تیره است و ظلمانی
بگیرد از همه اقطار محنت ایام
شب فراق شود هر چه بیش طولانی
بمان بجای و مشو ناامید چون آید
امام و منجی کل، مقتدای پایانی
سلیل احمد مرسل همان کسی که خدا
عطا نموده به او منصب جهانبانی

جهان نجات دهد از فساد و استکبار

دوباره زنده کند راه و رسم انسانی

درآورد همگان زیر پرچم اسلام

نظام می نبود جز نظام قرآنی

ظهور می کند و می کند اساس ستم

کند زمین و زمان را ز عدل نورانی

امیر معدلت آیین و معدلت گستر

دهد نجات همه خلق از پریشانی

خوش آن زمانه و آن روزگار و آن ایام

خوش آن حکومت و آن عدل و عصر روحانی

۷ جمادی الثانیه ۱۴۲۱

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

بازآ، دلم ز گردش دوران شکسته است

چون کشتی از تهاجم طوفان شکسته است

آئینه خیال نهادم به پیش روی

دیدم که قلبم از غم هجران شکسته است

عمری در آتشیم و ترا ناله می کنیم

فریادمان به کوی و خیابان شکسته است

دیگر نوای ما ننوازد نی فراق

این ناله در گلوی نیستان شکسته است

ما تیغ غیرتیم ولی در نیام غم
زنگار بی تحرک دوران شکسته است
پرچم فراز مهر خراسان برآمده
بی تو قرار مهر خراسان شکسته است
ما را خیال روی تو بی تاب می کند
عقد بلور اشک، به دامان شکسته است
درمان حسرت دل ما دیدن تو بود
باز آ که بی تو شیشه درمان شکسته است
در رهگذار عشق گدایان حضرتیم
در این مسیر کلک «پیشان» شکسته است

محمدحسن حجتی «پریشان» - نظرآباد

گل سرخ

آید آنگه که به سرفصل حجاب گل سرخ

افتد از چهره گلنار حجاب گل سرخ

می شود خلد برین عالم امکان چو رسد

به مشام دل و جان نکهت ناب گل سرخ

شکند خار ستم، پاره شود دفتر غم

چو گشاید ورق شعف کتاب گل سرخ

عاشقان شیفته جان، کرده دمامم ز نشاط

آشنا لب به لب جام شراب گل سرخ

بسته بر زاغ و زغن پنجره باغ امید

می خلد بر دلشان خار عتاب گل سرخ

رسم بیداد ز طومار جهان محو شود

عدل و داد است همه حرف حساب گل سرخ

یونس محمدی «مشعل» - مرند کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور

پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

مستانه کاش در حرم و دیر بگذری

تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم تو را

خواهم شبی نقاب ز رویت برافکنم

خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم تو را

فروغی بسطامی ما حلقه اگر بر در مقصود زدیم

از بندگی حضرت معبود زدیم

این الفت ما به دوست امروزی نیست

یک عمر دم از مهدی موعود زدیم

محمدعلی مجاهدی (پروانه)

ص: ۷۵

در خلوت دل

چه زیباست روی تو در خواب دیدن

فروغ نگاه تو در آب دیدن

چه زیباست رخسار خورشیدی تو

پس از پرده داری مهتاب دیدن

چه زیباست در چشمه نور چشمت

شکوفایی روشن ناب دیدن

چه زیباست دور از شکوه حضورت

نگاه تو در چشم احباب دیدن

چه زیباست تصویر روحانی تو

به یکباره در پیکر قاب دیدن

چه زیباست در خلوت دل نشستن

جمال تو دور از تب و تاب دیدن

چه زیباست در چشم دریایی تو

نگاه خروشان گرداب دیدن

چه زیباست در اقتدای نمازم

ترا در تجلای محراب دیدن

چه زیباست گر پا گذاری به چشمم

نشستن کناری و سیلاب دیدن

عباس براتی پور

واژه غم، تفسیر نگاه

دو چشمم، مرمین از بارش غم بود، باور کن

و پشتم از غم هجران تو خم بود، باور کن

میان بیت بیت شعر من بغضی نهان می شد

وجودم غرق در، دریای ماتم بود، باور کن

کجایی، ای حضور مبهم زیبای فرداها

که تفسیر نگاهم واژه غم بود، باور کن

میان موجهای التماس و غربت و هجران

دو دستم عاشق دامن خاتم بود، باور کن

بیا دیگر که سهراب وجودم زخمی زخمیست

که بی تو نوشدارو جرعه ای سم بود، باور کن

هزاران جمعه بی تو تا خدا رفتم ولی افسوس

که در راهم صفای همسفر کم بود، باور کن

محبوبه عباسی

ص: ۷۶

- سلام بر تو ای الهه عشق، ای آفتاب حجله نشین، ای عصاره ولایت و ای ذخیره امامت! سلام بر تو که بر اریکه دلها نشسته ای و بر اقلیم عشق سلطانی.

- ای آفتاب حفسن! در اقلیم عشق اگر بر سریر جمال بنشینی، زیبارویان جهان در مقابل شکوه حسن جمالت به تعظیم آیند و خاک ادب بوسند. زیرا که جمال تو جلوه ای از جمال یار است و جمال زیبارخان انعکاس ذره ای از جمال توست و تو ای زیبا صنم، نقاب از عذار اگر براندازی و دنیا به جمال برافروزی، رونق بازار حسن و جمال فروشان یکباره فرو ریزد و کس یوسف کنعان را به کلافی نخرد.

- ای طاووس گلشن عقبی! بر ما خرابه نشینان گلخن دنیا نظری انداز که کشتی امید ما در ساحل انتظار به گفل نشسته است. ما به انتظار روزی نشسته ایم که تو بیایی.

- چه باشکوه است نقطه آغاز آمدنت. روزی که سیصد و سیزده ستاره نورانی گفرد آفتاب رخت گردند.

- روزی که تو می آیی و بر سبز گل می نشینی، شمیم دلنشین کلامت و عطر گلستان جمالت، جهان را رشک باغ جنان خواهد کرد. آسمان عطر خدا گرفته و در باغ جهان گلها همه نرگس خواهد گشت. بذر صفا در کویر تشنه دلها روئیده و ایام، همه آدینه خواهد شد.

- دلسوختگان وادی عشقت، دشتهای طلب و معرفت و عشق را نوردیده و بر آستانه فنا رسیده اند. بر ما تشنگان وادی حیرت، جرعه ای از ساغر مهر تو عین بقاست. ما باده پرستان میخانه عشق در انتظار پیمانۀ ای از دست دلبریم.

- ای کعبه مقصود! قفل دل بر ضریح چشمان تو بسته ایم و مبتلای درد جنون و عذابیم. از خمار چشم تو بیماریم و در دام زلف تو گرفتار. از لهیب عشق تو بیقراریم و بر کمند مهر تو دچار.

- عمری در سراپرده عزلت در حسرت دیدارم و از هجر تو بیمار. در بستر بیماری جز یاد تو درمانی نیست و در گوشه تنهایی جز نام تو یاری. مفهر عشق تو بر دلم نشانه اعتبار است و تاج عزّ بندگی بر سرم نشانه افتخار. کوچه های شهر دل به انتظار مقدمت آذین کرده و بر آستان در نشسته ام.

- و باز سر بر آستان تو نهاده و به انتظار آمدنت، در انتظار می مانیم تا روزی که تو بیایی و واژه «انتظار» را از قاموس حیات پاک کنی! به امید آن روز.

رضا قاسم زاده - هادیشهر

مریم ضمانتی یار آفتاب گرم تابستان بشدت می تابید و باغ سیب زیر درخشش آفتاب از همیشه زیباتر شده بود. «محمد» که در نزدیکی باغ سیب روی زمین کوچک کشاورزی اش کار می کرد، خسته، قد راست کرد. بیل را در خاک فرو برد و با دستمالی که بر گردن بسته بود، عرق پیشانی اش را پاک کرد. آفتاب به آخرین حد از گرمای ظهر رسیده بود. دست از کار کشید و به طرف جوی آبی که از کنار مزرعه اش می گذشت، رفت. آستینهایش را بالا زد و وضو گرفت و زیر سایه درخت تنومندی که کنار آب بود، قامت به نماز بست. خنکای آب جویبار و حلاوت نماز، خستگی را از تنش برد. نمازش را که خواند روی علفهای نرم کنار آب نشست تا نان و پنیر و سبزی را که مادرش در دستمالی پیچیده بود بخورد. ناهار ساده اش را با اشتها خورد و بلند شد تا دوباره آبی به صورتش بزند و برای کار در گرمای مزرعه آماده شود. هنوز دستش را در آب فرو نبرده بود که سیب سرخی غلت زنان در آب به سویش آمد. با خودش فکر کرد حتماً از باغ سیب «سید» به آب عروسف افتاده است و درختان باغ او آنقدر سیب دارند که اگر یک سبد پر از سیب هم از دست کارگری به آب بیفتد، اعتنا نمی کند. این فکر که از ذهنش گذشت، دست به آب برد و سیب را گرفت و آن را به صورتش نزدیک کرد. حس کرد با نان و پنیر سیر نشده و سیب را با اشتها خورد. سیب ترد و شیرینی بود و خوردنش مطبوع و گوارا. اما همینکه تمام شد، ناگهان از خودش پرسید: محمد! صاحب این باغ و درختان سیب، راضی بود تو سببش را بخوری؟ از صبح توی گرما عرق ریختی و بیل زدی تا یک لقمه نان حلال برای خودت و پدر و مادر پیرت به دست آوری، آن وقت...

این فکر او را از جا کند. سفره خالی نان و پنیرش را کنار درخت گذاشت و به سوی باغ سیب به راه افتاد. از فراز پرچین باغ می شد سرشاخه های درختان سبز را دید که عرق سیب بودند و کارگران با سبدهای بزرگ مشغول سیب چینی. فکر کرد حتماً از دست یکی از همینها سیبی به آب افتاده است. به طرف در چوبی باغ به راه افتاد. سید دورتادور باغش را دیوار کشیده بود و این مسأله، دلهره محمد را بیشتر کرد. چرا که فکر کرد اگر سید راضی بود که مردم سیبهایش را به همین راحتی بخورند که دور باغش دیوار نمی کشید. به در باغ که رسید، در زد. کارگری در را باز کرد. خسته به نظر می رسید و یک سبد پر از سیب سرخ و تازه در دست داشت. محمد سلام کرد و گفت: خدا قوت! با صاحب باغ کار دارم. کارگر از جلوی در کنار رفت و گفت: بیا تو! آقا سید آنجاست، انتهای باغ. باید نمازش تا حالا تمام شده باشد.

محمد پا به باغ گذاشت. سالها همسایه این باغ بود و تا به حال وارد آن نشده بود. در برابر مزرعه کوچک و زمین زراعی او، این باغ سیب، بهشتی زیبا و پر نعمت بود. تا چشم کار می کرد ردیف درختان سیب بود و کارگران سیب چین که حالا برای نماز ظهر دست از کار کشیده بودند و سبدهای پر از سیب را تحویل سرکارگر می دادند و برای وضو به سمت نهر آبی که از وسط باغ می گذشت می رفتند. کوهی از سیب سرخ کنار باغ روی هم انباشته شده بود. یک لحظه از دل محمد گذشت: سید الآن به من می خندد. می گوید میان این همه سیب و درختانی که هنوز غرق میوه های درشت و آبدار است، تو نگران سیب کوچکی هستی که از دست کارگری به آب افتاده و قسمت و روزی تو شده؟... اما با این همه باید بروم...

سایه مطبوع و خنک درختان و بوی خوش سیب جان و روح محمد خسته و تنها را زنده کرده بود. صدای بلبل از هر گوشه باغ به گوش می رسید و پروانه های سفید در همه جا پرواز می کردند. با دیدن این همه زیبایی در آن باغ با خودش گفت: کاش به جای بیل زدن بی حاصل روی آن زمین کوچک و کاشتن یونجه می توانستم صاحب فقط چندتا از این درختان سیب باشم. سید این همه درخت داشته باشد و من... و به خودش نهیب زد. محمد! یادت رفت برای چه کاری آمده بودی! به انتهای باغ که رسید، دید سید در سایه درختان سیب، بر روی فرش کوچکی نشسته و به تعقیبات نماز مشغول است. با دیدن محمد، پیش پایش بلند شد. محمد سلام کرد و گفت: قبول باشد. سید جواب سلامش را داد و گفت: قبول حق. خوش آمدی جوان. خسته نباشی.

- دلخسته نباشید سید! مزاحم نمازتان شدم.

- نه ابداً. تمام شده بود. داشتم سجاده ام را جمع می کردم. که هستی و چه می خواهی؟

- نامم محمد است. در همسایگی باغ شما زمین کوچکی دارم که در آن کار می کنم. ساعتی پیش تازه ناهارم را خورده بودم که در جوی آبی که از باغ شما می گذرد و به زمین من می رسد، سیب سرخی را دیدم. آن سیب را ناخواسته خوردم. اما... اما بعد پشیمان شدم و... و فکر کردم از کجا معلوم که صاحبش راضی باشد. آمدم تا بپرسم راضی هستید یا نه و اگر نیستید چه کنم که راضی شوید. حاضرم پول آن را بپردازم یا در ازای آن هر کاری که شما بگویید بکنم.

حرفهایش که تمام شد، نفس راحتی کشید و منتظر جواب ماند. سید صمیمانه به رویش لبخند زد و گفت: کاش پسری مثل تو داشتم!...

و بعد بی آنکه به چشمان محمد نگاه کند، سجاده اش را جمع کرد و یک سبد کوچک پر از سیب را پیش روی او گذاشت و گفت: نوش جان کن. سیبهای شیرین و آبدار است. می گویم برایت غذا هم بیاورند تا کاملاً گرسنگی ات رفع شود.

محمد شرمنده گفت: نه سید! راضی به زحمت نیستم. باور کنید با همان سیب سیر شدم. اصلاً گرسنگی به این زحمت و مزاحمت که برای شما پیش آمد رجحان داشت. امیدوارم حلالم کنید. دیگر رفع زحمت می کنم. سید دست محمد را گرفت و گفت: کجا؟!...

- به مزرعه می روم. هنوز خیلی کار مانده که باید تا غروب انجام بدهم.

سید، محمد را وادار به نشستن کرد و گفت: مگر من گفتم که راضی هستم؟
رنگ از روی محمد پرید. به زانو بر زمین فرود آمد و نالید: از همین می ترسیدم.

سید محکم و آمرانه گفت: حالا سیبی بخور تا بینم...

- نه... نه نمی خواهم. بگویید چه کنم تا راضی شوید.

ص: ۷۹

سید نگاهش را از محمد دزدید و به سیبهای سرخ داخل سبد انداخت و گفت: رضایت من به این سادگی نیست. بالاخره سیب صاحب داشت و تو باید اول می پرسیدی، بعد می خوردی، نه اینکه اول بخوری و بعد پرسی!

محمد در نهایت شرمندگی در خود فرو رفت. دیگر آن همه زیبایی و صفای باغ در نظرش جلوه ای نداشت. فقط دلش می خواست سید بگوید راضی ام و او را خلاص کند. اما هیبت نگاه سید او را وادار به نشستن کرده بود. در حالیکه سید رضایت هم نمی داد. آمد بگوید: ولی اینهمه درخت و اینهمه سیب، آن وقت به خاطر یک سیب... اما حرفی نزد. سید اضطراب محمد را که دید گفت: بگو بدانم اهل کجایی؟

محمد همانطور سر به زیر گفت: اهل روستای «نیار» که در چند فرسخی اردبیل است.

- زندگی ات با کشاورزی می گذرد؟

- بله! زمین کوچکی دارم که از پدر بزرگم برای پدرم به ارث رسیده. او دیگر ناتوان شده و نمی تواند کار کند و من به جای او کار می کنم. خانه کوچکی در «نیار» هم داریم که پدر و مادر پیرم در آن زندگی می کنند. تنها فرزند و نان آورشان منم و کار در مزرعه هم سخت و دشوار است. هر روز صبح برای کار در مزرعه باید چند فرسخ تا اینجا پیاده بیایم و غروب هم خسته به روستایم برگردم...

فکر کرد با این حرفها می تواند دل سید را به رحم آورد و رضایت او را جلب کند. اما سید با همان نگاه نافذ که دل محمد را می لرزاند گفت: با این همه من راضی نیستم!

محمد درمانده گفت: بگوید چه کنم که راضی شوید.

سید لبخند شیرینی زد و گفت: اینطور که پیداست ازدواج نکرده ای.

محمد جاخورد: ازدواج؟! نه...

- بسیار خوب! شرط حلال بودن آن سیب سرخ این است که تو دختر مرا به همسری بگیری!

رنگ محمد سرخ شد. سرش را تا می توانست به زیر انداخت. انتظار داشت سید بگوید بدون مزد برایم کار کن اما انتظار شنیدن این حرف را نداشت. سید حال و روز محمد را که دید گفت: خب نظرت چیست؟

محمد سر بلند کرد و گفت: دختر سید بزرگواری چون شما عزیز و محترم است. من هم جوان فقیر و کشاورزی هستم و برایم باعث افتخار است... اما فکر نمی کردم شرط حلال بودن سیب باغ شما، ازدواج با دخترتان باشد...

سید سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدا خودش می داند که چقدر این دختر برایم عزیز است و تنها فرزند و وارث من است. مادرش را در کودکی از دست داده و من به خاطر آسایش خاطر او، دوباره همسری اختیار نکرده ام. در

زندگی هیچ چیز کم ندارد جز یک همسر باایمان و پاکدامن و فکر می کنم این همسر خوب تویی. چرا که به خاطر شبهه در سببی که آب به مزرعه ات آورده، اینگونه مضطرب و پریشان شده ای و حلالیت می طلبی. پیداست که حلال و حرام خدا را محترم می شماری و همین برای من بسیار ارزش دارد. پس تو با ازدواج با دختر من موافقی؟

ص: ۸۰

محمد با شرم و شادمانی، دستهایش را که می لرزیدند، در هم حلقه کرد تا سید لرزش آنها را نبیند و زیر لب آهسته گفت: وصلت با دختر شما برای جوان فقیر و غریبی چون من افتخار بزرگی است.

سید دست روی دستان محمد گذاشت و گفت: بسیار خوب! آن سیب سرخ به شرط ازدواج تو با دخترم بر تو حلال است. راضی شدی؟

محمد ناباورانه گفت: عجب سیب پربرکتی!

سید نفس عمیقی کشید و گفت: ولی یک مسأله ناگفته هم هست.

دل محمد فرو ریخت: اگر در برابر این همه ثروت که دختر شما دارد، چیزی از من می خواهید من دستم تهی است.

سید نگاهش را از محمد گرفت و به درختان پر از سیب دوخت و گفت: نه، من چیزی جز خوشبختی دخترم از تو نمی خواهم. من همه چیز دارم و بهترین مجلس عروسی را برای تو و دخترم برپا می کنم. اگر همه اهالی «نیار» هم به اینجا بیایند، من در پذیرایی از آنها کوتاهی نمی کنم. چرا که دختر من، یگانه دختر من، لایق بیش از اینهاست و اینها همه به پاس نعمت وجود تو جوان باایمان و خداترس است. اما... اما مسأله چیز دیگری است.

محمد نگران به دهان سید چشم دوخت. سید دستی به محاسن سفیدش کشید و سکوت کرد.

محمد سکوت طولانی سید را که دید گفت: نمی دانم چه سرنوشتی در انتظار من است که برداشتن سیبی از آب، دنیای تازه ای را به روی من گشوده است. حال از شما عاجزانه می خواهم بیش از این مرا در دلهره و اضطراب نگذارید و بگویید مسئله چیست.

سید انگار که برای اولین بار پرده از رازی برمی دارد، گفت: محمد! دختر یگانه و نازنین من، از نعمت سلامتی کاملاً بی بهره است!!

محمد چشمانش را به چشمان روشن و نورانی سید دوخت و سید ادامه داد: او نه می بیند، نه می شنود، نه حرف می زند و نه راه می رود...

محمد حس کرد گفر گرفته است. پوست صورتش از شدت هیجان داغ شده بود. نفس در سینه اش مانده بود و بالا نمی آمد. یک لحظه تصور دختری لیلی و نابینا او را بر زمین میخکوب کرد. سید او را به حال خودش رها کرد و بلند شد. محمد حتی توان اینکه با نگاهش عکس العملی نشان دهد نداشت. شرط سید در برابر حلال شمردن آن سیب، سنگین تر از آن بود که فکرش را می کرد. سید ابتدا آن همه از ثروت و مکنت دخترش گفته بود تا او را آماده پذیرش این واقعیت سنگین بکند و بعد چنین حقیقت تلخی را بر زبان آورده بود.

محمد با خود اندیشید: به خانه برگردم و به مادر پیرم بگویم به خاطر خوردن یک سیب حرام، کارم به اینجا رسید که یک

عمر پرستار دختری کور و کر و فلج باشم!... واقعاً اگر طرف حساب این معامله خدا بود همین قدر سخت می گرفت؟! نه...
خدا این همه سختگیر نیست. بخشنده و مهربان است.

سید که دید محمد سخت به فکر فرو رفته و هیچ حرفی نمی زند جلو آمد و گفت: جوان خیلی توی فکری...

ص: ۸۱

محمد سر بلند کرد. دهانش خشک و تلخ شده بود. مزه شیرین آن سیب سرخ به تلخ ترین زهرها بدل شده بود. پشیمانی و ندامت از خوردن آن سیب بر جانش پنجه می کشید. دهانش را باز کرد، اما تلخی و خشکی دهان، توان حرف زدن را از او گرفته بود.

سید که او را سخت مردد و نگران دید گفت: با آنکه تو جوان باایمانی هستی و دخترم را نیز بسیار دوست دارم اما اصرار نمی کنم. اگر راضی به این وصلت نیستی، حرفی نیست. فقط بدان که آن سیب را حلال نمی کنم. همین!

محمد دست دراز کرد و سیب سرخی را از توی ظرف پیش روی سید برداشت و گفت: تو خودت را جای من بگذار. خوردن یک سیب آب آورده، چنین توانی دارد؟ می گویی که دخترت نه می بیند، نه می شنود، نه راه می رود. من چگونه یک عمر با کسی زندگی کنم که هرگز مرا نخواهد دید، صدایم را نخواهد شنید و در فراز و فرود زندگی، همگام من نخواهد بود... تو بگو جای من بودی می پذیرفتی؟...

سید آخرین تیری که در ترکش داشت رها کرد: ولی او صاحب ثروت هنگفتی است. می دانی این باغ سیب چقدر ارزش دارد؟ تو بدون زحمت صاحب همه اینها خواهی شد. من وصیت نامه ام را نوشته ام و تمام زندگی ام را برای دختر و داماد آینده ام به ارث گذاشته ام.

محمد دردمندانه آهی کشید و گفت: این ثروت به چه درد من می خورد، وقتی که همسرم یک عمر با من سخن نگوید، راه نرود و مرا نبیند... نه... قبول کن سید که شرط سنگینی گذاشتی. سنگین تر از جرم و گناه من... سید آمرانه گفت: حرف همین، اگر رضایت مرا به خاطر حلال بودن آن سیب می خواهی، همین است و به راه افتاد و از محمد دور شد و او را با پریشانی و تردیدش تنها گذاشت. کارگران که ناهارشان را خورده بودند، دست به کار شدند و سید بی توجه به حال محمد، به میان آنها رفت و با امر و نهی خودش را مشغول نشان داد. محمد ناچار بلند شد تا از باغ بیرون برود. در تمام عمرش لقمه ای حرام نخورده بود. پدرش تا سرپا و سالم بود در زیر آفتاب داغ مزرعه عرق ریخته بود، دستهایش پینه بسته و کمرش خمیده شده بود و او هم از وقتی به یاد داشت کار کرده بود و حالا...

به راه افتاد. تردید و دودلی به دلش چنگ انداخته بود و حرام بودن سیبی که خورده بود مثل یک حبه آتش درونش را می سوزاند. تصور زندگی با دختری علیل و ناتوان هم برایش دردناک بود. او امیدوار بود بتواند همسری جوان و سالم به خانه بیاورد تا در سالهای پیری یار و مدد رسان مادر و پدر پریش باشد نه اینکه... آهسته باغ را طی کرد. دیگر آن همه زیبایی در نگاهش هیچ جلوه ای نداشت. نگاه پرسشگر و سنگین کارگران باغ آزارش می داد و بخصوص نگاه غریب سید که او را تا جلوی در دنبال می کرد، برایش قابل تحمل نبود. با شتاب از باغ بیرون رفت و در را پشت سرش بست. به مزرعه خودش که رسید بیل را برداشت تا مشغول کار شود. اما حس می کرد اصلاً توان بلند کردن آن را ندارد. بیلی که صبح آنقدر تند و سریع در خاک نرم مزرعه فرو می رفت، انگار میله ای سنگین و فولادی بود که در دل سنگ اثر نمی کرد. بیل را به کناری انداخت و زیر سایه درخت نشست و بی آنکه دست خودش باشد اشک از چشمانش سرازیر شد و زیر لب زمزمه کرد:

خدایا اگر محمد تنها و بی پناهت را با سیب آب آورده ای امتحان می کنی، کمکش کن که سر بلند از این امتحان بگذرد. تو می دانی هرگز حرام نخورده ام و دیگر هم نمی خواهم بخورم. تو خودت از دلم خبر داری و می دانی که ازدواج با آن دختر علیل هم جوانمردی ای می خواهد که می ترسم نداشته باشم. او گناهی نکرده که به این روز افتاده اما اگر می خواهی عمری را با او سرکنم به من جوانمردی و گذشت عطا کن و اگر تقدیر من به این ازدواج نیست، به دل سید بینداز که از این شرط بگذرد و آن سیب را بر من حلال کند تا من به دنبال سرنوشتم بروم...

سر بلند کرد و با دیدگانی اشکبار به آبی آسمان چشم دوخت و به آنچه که سید گفته بود اندیشید...

xxx

غروب، درهم و آشفته، پیاده، راهی روستا شد و تمام راه با خدا حرف زد و اشک ریخت. حس می کرد در برابر دشوارترین امتحان زندگی اش قرار گرفته؛ بر سر دوراهی تردید: اگر با آن دختر ازدواج می کرد یک عمر رنج به دنبال داشت و اگر به او پشت می کرد با مال حرامی که خورده بود، غضب خدا را به جان خریده بود.

پا به حیاط خانه گذاشت مادر ادامه در صفحه ۷۸ ک

à ادامه از صفحه ۴۷

پیرش را دید که در ایوان نشسته و نماز می خواند. محمد به جز سلام، هیچ حرفی بر زبان نیاورد. وضو گرفت و به نماز ایستاد تا کمی آرام شود و مادر و پدرش پی به آشفتگی درونش نبرند. چشمان اشک آلود و چهره پریشان محمد در تاریکی بعد از غروب پیدا نبود. اما پدر که نمازش را خوانده بود و سر سجاده ذکر می گفت، از حرکات محمد فهمید که حالش مثل همیشه نیست. مادر نمازش را که تمام کرد فانوس را از میخ دیوار برداشت و روشن کرد.

ص: ۸۳

در پرتو نور فانوس چهره محمد آشکارتر نشان می داد که گریه کرده و پریشان است. نمازش را که خواند بسترش را از اتاق آورد و روی ایوان خانه پهن کرد تا بخوابد. شب تابستانی روستای نیار، ستاره باران بود و محمد هر شب دوست داشت به پشت بخوابد و ستاره ها را نگاه کند. اما آن شب فقط زود بسترش را انداخت تا مجبور به جواب دادن به نگاه نگران و پرسشگر پدر و مادرش نشود. شاید اگر دیگر خواهر و برادرانش در کودکی از بیماریها و فقر جان به در برده بودند و خانه با حضور آنها این همه ساکت و آرام نبود، اینقدر آنها روی پلک زدن محمد هم دقیق نمی شدند. اما فقط او برایشان مانده بود و عزیزشان بود.

محمد پشت به پدر و مادر دراز کشید. مادر دستی به زانوهایش گرفت و به زحمت از جا بلند شد. چادر نمازش را از سر برداشت و بالای سر او رفت و گفت: محمد چه شده؟ مگر گرسنه نیستی که به رختخواب رفته ای؟ تازه مغرب بالا آمده. چه وقت خواب است؟

محمد بی آنکه سر برگرداند گفت: خسته ام مادر... گرسنه نیستم... و در دل گفت: همان سیبی که خوردم بس است. همان سیب حرامی که دارد گوشت تنم می شود.

مادر سر درنیاورد: یعنی چه گرسنه نیستی. از صبح بیل زده ای و کار کرده ای و بجز یک لقمه نان و پنیر، چیزی نخورده ای. حالا می گویی گرسنه نیستی؟

پدر که نگران، حرفهای مادر و پسر را گوش می داد گفت: محمد از هر کس بتوانی حالت را پنهان کنی، از من و مادرت نمی توانی. بیست و سه سال است که صدای نفسهایت هم برای ما آشناست. قلب ما به صدای قلب تو می تپد. از ما پنهان نکن. بلند شو بنشین و هرچه در دل داری به ما بگو. هم ما را از نگرانی نجات بده هم خودت را سبک کن. اگر از من و مادرت کاری ساخته بود، مطمئن باش دریغ نمی کنیم. اگر هم در گشودن گره از مشکلات ناتوان بودیم، برایت دعا می کنیم که دعای پدر و مادر ناتوانی چون ما در حق فرزند خوبی چون تو حتماً مستجاب است.

حرف پدر، دل محمد را قدری آرام کرد. راهی که پدر نشان داده بود تنها؛ راه نجات فعلی او از این وضع پریشان بود. از جا برخاست و به احترام خواسته پدر و مادر نشست. اشک اما مجالش نداد که حرفی بزند. مادر آشفته با دست چروکیده و لرزانش، اشک را از محاسن سیاه محمد پاک کرد و گفت: مادرت زنده نباشد تا اشک تو را ببیند. حرف بزن چه شده؟ تو که جوان شاد و خنده رویی بودی. تو که با آمدنت به خانه شادمانی می آوردی. امروز چه بر سرت آمده که اشکت را جاری کرده؟

محمد به زحمت و تنها برای تسلی دل مادر و پدر بغضش را فرو خورد و گفت: یک عمر به من لقمه حلال دادید و من هم از وقتی جای پدر را در مزرعه گرفته ام، زحمت کشیده ام و عرق ریخته ام تا لقمه حلال به خانه بیاورم. مادر نگران پرسید: خب مگر امروز غیر از این بود که گفتی؟

و پدر به فکر فرو رفت. محمد جواب داد: امروز آب جویبار سیبی از باغ سیب سید به مزرعه آورد و من یک آن فریب شیطان را خوردم، سیب را از آب گرفتم و خوردم. بی آنکه فکر کنم آیا صاحب آن راضی است یا نه. پدر نگاهش را به چشمان اشک آلود محمد دوخت و گفت: محمدم! این که غصه ندارد. به باغ می رفتی و رضایت صاحب سیب را جلب می کردی. حتی اگر قرار بود پول سیب را بدهی یا حتی بدون مزد برایش کار کنی.

- رفتم پدر... رفتم و همه اینها را که گفتی گفتم. اما او شرطی برای رضایت گذاشت که...

محمد از ادامه توضیح ماجرا بازماند. جرأت ابراز نداشت و مادر دل نگران دو دستش را بر روی زانوهای محمد گذاشت و التماس کرد: جانم را به لب نرسان مادر، بگو شرط سید چه بود؟

محمد برای نجات مادر از آنچه خودش کشیده بود تا سید شرط را گفته بود، گفت:

- شرطش این بود که با یگانه دخترش، وارث همه ثروت و باغ بزرگ سیبش ازدواج کنم!

نگاه مادر درخشید و پدر خندید: و تو نگران همین مسأله شدی؟

محمد سر به زیر انداخت و گفت: خدا می داند که خوشحالی عالم را به دلم هدیه کرد. اصلاً باورم نمی شد اینطور راحت، خدا در رحمتش را به رویم گشوده و او خودش پیشنهاد این وصلت را داده اما...

مادر نالید: باز که گفتی اما...

محمد به زحمت آب دهانش را فرو داد و گفت: دختر سید نه می تواند بشنود، نه می بیند و نه راه می رود. یعنی پاره ای گوشت است و ناتوان از انجام جزئی ترین امور زندگی. و سید به من گفت که وصیت نامه اش را هم نوشته و تمام ثروتش را برای او به ارث گذاشته. اما همه اینها یک طرف و ترس من از خودم طرف دیگر. می ترسم برای زندگی با چنین دختری که نور چشم و همه زندگی سید است، آن همت، جوانمردی و گذشت را نداشته باشم و در میانه راه یا در همین ابتدا بمانم... حالا من مانده ام و شرط حلال بودن آن سیب که چنین وصلتی است.

محمد سکوت کرد و مادر و پدر به هم نگاه کردند. صورت محمد در پرتو نور فانوس، معصوم تر از همیشه شده بود و چقدر این چهره برای آن دو پیر ناتوان، عزیز و دوست داشتنی بود و ناتوانی از کمک کردن به او در این شرایط زجرآور. مادر نتوانست تاب بیاورد و گفت:

- فردا با تو می آیم. به پای سید می افتم و از او می خواهم از گناه تو درگذرد و آن سیب را بر تو حلال کند و دخترش را به

خدایی بسپارد که او را اینگونه آفریده است تا هرطور که مقدر است زندگی اش را ادامه دهد و تو را هم با سرنوشت خودت رها کند.

ص: ۸۵

پدر ناله کرد: زن چه می گویی؟ مگر تو می توانی چند فرسخ راه تا مزرعه را با این پاهای دردمندت پیاده برویی؟ اگر هم بروی مگر می توانی سید را راضی کنی. آن سیب مال او بوده و حق دارد هرطور که دوست دارد تصمیم بگیرد. مادر با گریه گفت: التماسش می کنم و به جدش او را سوگند می دهم.

محمد با غرور مردانه اشکهایش را پاک کرد و بلند شد و به ستون ایوان تکیه داد و گفت: نه مادر... نه... نیازی به التماس و سوگند نیست. گناهی مرتکب شده ام و مجازاتش را هم خودم باید ببینم. اما پدر... برگشت و به پدر که مستأصل او را نگاه می کرد، خیره شد: تو گفתי اگر کاری از دستت ساخته نبود، دعایم می کنید... حال وقت دعاست... دعایم کنید تا از این امتحان بگذرم... اگر سربلند از این امتحان نگذرم، زحمت یک عمر شما و خودم به باد رفته است.

سکوت بر سرشان سایه گسترده. این دوراهی انتخابی که محمد بر سر آن سرگردان مانده بود، دوراهی دشوار و سختی بود...

تمام شب خواب از چشمان محمد رفته بود و او چشم از آسمان و ستاره ها بر نمی داشت. ساعتی بعد از نیمه شب، ماه هم طلوع کرد و مهتاب حیاط کوچک خانه را روشن کرد. پدر و مادر هم هر دو در زمزمه و ذکر بودند. هر انتخابی که محمد می کرد آخ

- علی آنکه جانش را با خدا معامله کرد

یکی از آیاتی که به تصریح بسیاری از مفسران شیعه و اهل سنت در شان امیر مؤمنان علی، علیه السلام، نازل شده آیه شریفه زیر است: و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد. (۱) کشف الغمه فی معرفه الائمه، ص ۹۱، به نقل از: المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۴۰ - ۴۱. (۲) کسی دیگر از مردم برای جستن خشنودی خدا جان خویش را فدا کند. خدا بر این بندگان مهربان است. قدر مسلم آن است که این آیه اشاره به واقعه «لیله المیثت دارد» یعنی شبی که علی، علیه السلام، برای حفاظت از جان رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، در بستر آن حضرت خوابید تا ایشان بتوانند به سلامت از مکه به مدینه هجرت کنند. اربلی در «کشف الغمه به نقل از ابن اثیر در مورد شان نزول این آیه می نویسد: «این آیه درباره علی، علیه السلام، نازل شده و آن هنگامی بود که پیامبر، صلی الله علیه و آله، [به مدینه] هجرت کرد و علی را در خانه خود در مکه نگه داشت و به او امر کرد که در بستر ایشان بخوابد و صبح هنگام امانتهای مردم را به آنها برگرداند. خداوند عزوجل به جبرئیل و میکائیل فرمود: من شما دو نفر را برادر قرار دادم و عمر یکی را از دیگری طولانی تر ساختم، حال کدامیک از شما حاضر است که [جان خود را] در حق برادرش ایثار کند؟ آن دو [در پاسخ] زنده ماندن را برگزیدند [و حاضر به ایثار نشدند]. پس خداوند به آنها وحی کرد که آیا شما نمی خواهید مانند علی بن ابیطالب باشید؟ بین او و محمد [پیمان] برادری برقرار کردم پس علی در بستر محمد خوابید تا جان خود را فدای او کند و زندگی اش را نثار او نماید» پس به سوی علی نازل شوید و او را در برابر دشمنانش حراست کنید. پس آن دو به سوی علی شتافتند و در حالی که جبرئیل بالای سر او و میکائیل پایین پای او ایستاده بود، او را محافظت کردند و جبرئیل در همان حال می گفت: آفرین بر تو، آفرین بر تو ای زاده ابوطالب چه کسی مانند تو می شود. خدا در برابر فرشتگان به تو مباحثات کرد. (۲) در کتاب «خصائص سید رضی نیز در همین زمینه روایتی نقل شده که بسیار شنیدنی است» او می نویسد: ابن کواء به امیر مؤمنان، علیه السلام، گفت: در ماجرای پیامبر و ابوبکر که خداوند درباره اش می فرماید: «یکی از آن دو به هنگامی که در غار بودند به رفیقش می گفت: اندوهگین مباش، خدا با ماست تو کجا بودی؟ امیر مؤمنان، علیه السلام، در پاسخ فرمود: وای بر تو ای ابن کواء من در آن زمان در بستر رسول خدا، صلی الله علیه و آله، و در زیر بردی [جامه ای] که پیامبر بر من کشیده بود آرمیده بودم» مردان قریش که متوجه خروج پیامبر خدا، صلی الله علیه و آله، [از مکه] نشده بودند، در حالیکه در دستان آنها گرزهایی خاردار بود به سوی من هجوم بردند و با آنچه در دست داشتند به زدن من پرداختند. [از شدت ضربات آنها] تمام بدن من تاول زد ... سپس تصمیم به کشتن من گرفتند. اما یکی از آنها گفت: امشب او را نکشید، فعلا رهایش کنید و به دنبال محمد روان شوید. آنها مرا با زنجیر بستند و در اتاقی زندانی کردند. در این هنگام ندایی از سوی خانه خدا بلند شد که گفت: ای علی! [با شنیدن این صدا] درد من آرام شد و تورم بدنم برطرف گشت. بار دیگر صدایی شنیدم که می گفت: ای علی! این بار زنجیر پاهایم گشوده شد. دوباره صدایی برخاست که می گفت: ای علی! در این هنگام در گشوده شد و من از آن اتاق خارج شدم ... (۳)

۱- سوره بقره

۲-، آیه ۲۰۷.

۳- همان، ص ۴۳ - ۴۴

علامه طباطبایی برای یکی از شاگردان خود حکایتی بدین شرح نقل کرده است: در ایامی که از نجف بازگشته و در تبریز به سر می بردم در یکی از روزها از طرف مرحوم زنوزی قاصدی آمد و مرا احضار کرد، چون خدمت ایشان رسیدم فرمود: فلانی ماجرای پیش آمده که در کم و کیف آن مبهوتم. چند روز در منزل کار بنایی داشتیم. بنا با شاگردانش مشغول کار بودند، کارهای دقیق شاگرد توجهم را جلب کرد، می دیدم کارهایش را بخوبی انجام می دهد و وقت تلف نمی کند. ظهر که استادش برای صرف ناهار به منزل می رفت در همان محل کار می ماند و ابتدا تجدید وضو می کرد و نمازش را در اول وقت می خواند سپس دستمال کوچک خویش را باز می نمود و غذای ساده ای را که با خود آورده بود می خورد و بلند می شد و مقدمات کار را فراهم می کرد تا استادش برسد و وقتی استاد می آمد با تلاش زیادی همراه وی کار را ادامه می داد. در یکی از روزها بنا به وی گفت برو از همسایه نردبانی بگیر و بیاور. جوان رفت ولی برخلاف انتظار دیر آمد و لذا هنگام عصر که استادش به خانه رفت، نزد وی رفته و ضمن احوالپرسی از او پرسیدم در آوردن نردبان انتظار نبود که تاخیر نمایی، چرا دیر کردی؟ جوان کارگر لبخندی زد و گفت: دلیل دیر آمدنم تنگی کوچی بود و اگر مواظبت نمی کردم ممکن بود دیوارهای مردم بر اثر برخورد نردبان خراش بردارد! آقای زنوزی ادامه دادند: از پاسخ قانع کننده این جوان بیش از پیش متعجب شدم از او پرسیدم: آیا می شود امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، را دید؟ بلافاصله با حالتی کاملاً عادی گفت: بلی اتفاقاً این هفته به تبریز تشریف آورده بودند. پرسیدم لباس امام چگونه بود؟ پاسخ داد: به لباس پاسبانی بودند! مشکل مرحوم زنوزی که سبب حیرت او شده بود همین نکته بود و از این جهت علامه طباطبایی را خواسته بود تا از او بپرسد چگونه می شود امام زمان به لباس پاسبانی باشند؟ علامه پاسخ می دهد: همه عالم از آن حضرت مهدی، علیه السلام، است و لذا برای آن حضرت مکان و یا لباس و شیبه اینگونه مسائل مشکلی ایجاد نمی کند. محمدهادی فقیهی که این داستان را از زبان علامه شنیده است می گوید: از معظم له درباره صحت این داستان نظرخواهی کردم ایشان فرمودند: قرائن به گونه ای است که قضیه حقیقت داشته و او از جوانانی بود که امام زمان، علیه السلام، را می دیده است. سپس علامه طباطبایی افزود: با توجه به اینکه نشانی آن جوان را داشتم به سراغش رفتم ولی متأسفانه موفق به یافتنش نشدم. ×. نقل از کتاب جرعه های جانبخش، ص ۲۷۸، نوشته غلامرضا گلی زواره.

ناهید طیبی

اگر درهای آسمان بسته شوند، پنجره ای به سوی عرش خواهم گشود و مرغک خیال خود را در بوستان عشق پرواز خواهم داد تا آفرینش را سیر کند و رمز و راز هستی را جويا شود.

استادم می گفت: آمده ایم تا بدانیم. و من پرسیدم: بعضی ها را نمی شود فهمید و درک کرد و دانست. و او گفت: این که دانستی که نمی دانی و نمی توانی هر چیزی را بدانی، خود، دانایی است. درک فقر بالاترین کمال است دخترم! «انتم الفقراء الی الله» (۱).

شنیدم که مردی از آسمان آمد و (۲) قیمتی بر دنیا گذاشت که پیش از او هیچ کس چنین حراجی را به راه نینداخته بود. شنیدم که گفته است:

دنیای شما نزد من از عطسه بز خوارتر است؛ «دنیا کم هذّه از هد عندی من عطفه عنز.» دنیایی این چنین پست چه جای پرستیدن و دل بستن دارد؟! و چه جای عشق ورزیدن؟!!

شنیده ام علی، علیه السلام، آن مرد افلاکی، گفته است: دنیای شما برای من از خرده هایی که از قیچی می افتد و از تفاله های برگ سَلَم کوچک تر و (۳) بی ارزش تر است؛ «اصغر من حثاله القرظ و قراضه الجلم» (۴).

براستی دنیایی این چنین کوچک را چه به آرزوهای بزرگ ما؟! این همه غوفا و هیاهو تنها و تنها برای چیزی که از خرده های قیچی ریزتر است و بی فایده تر! من از امروز دنیا را گونه ای دیگر می بینم. آنچه را که به دنیا آفرین پیوند دارد بزرگ می بینم و ارجمند، و آنچه را از من است و برای من، کوچک و بی ارزش. آری،

«به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست».

اگر دنیایی کوچک برای مردی بزرگ، بدتر از استخوان خوکی است که در دست جذامی باشد، من از (۵) امروز برای مجلس ختم «دنیازدگی ام» و «دنیاخواهی ام» حلوا خواهم پخت و برای دلم قرآن خواهم خواند که:

ص: ۸۹

۱- [ای مردم] شما به خدا نیازمندید و اوست که بی نیاز ستوده است. (سوره فاطر (۳۵)، آیه ۱۵).

۲- حضرت علی، علیه السلام.

۳- درختی که برگهایی بسیار بدبو دارد.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۳۲ / ۱۱.

۵- «واللهف لمدفنیاکفم هذفهنف أهونف فی عینف مفن خفنزیرف فی یدف معزومف؛ به خدا سوگند که دنیای شما برای من

پست تر از استخوان خوکی است که در دست جذامی باشد.» (حکمت ۲۳۶)

«إعلموا أنما الحياه الدنيا لعب و لهو و زينه...» و «إلى الله مرجعكم (۱) جميعاً...» (۲).

از امروز در پی یافتن نسبت خودم با گلها می گردم و تبار خویش را در درختان جستجو خواهم کرد. سبز خواهم شد و بالنده و پویا. از خود خواهم پرسید:

من از تبار کدامین درخت اندیشه ام؟! پیشینه من ریشه در کدامین خاک دارد؟! و...

و پرسشهایم را دامن دامن بر طبق بفت و حیرت می ریزم و به سوی کسی می روم؛ کسی که بتواند سبد دعاهایم را پر از اجابت کند و با کلید غفران درهای بسته معرفت را باز کند و مرا راه دهد. کسی که مرا با حقیقت آشتی دهد و در کشتی «نوح» جایم دهد و «ابراهیم» وار از میان گلشعله ها بیرون آرند. کسی که جان مرده مرا با دم مسیحایی اش حیاتی دوباره بخشد و با عصای موسوی خویش از شرّ افسونگران نَفَسَم رهایی دهد. کسی که دنیا برایش خوارتر از عطسه بز، کوچک تر از خرده برگهای بدبو و متعفن تر از استخوان خوک در دستان جذامی باشد؛ به سوی علی، پدر عدالتها.

در کدامین بهار، غنچه های نشکفته آرزو متولد خواهند شد و خزان، در مصیبت کدامین گلبرگ پیر و خسته مویه کنان می رود. من در پی آن بهارم و از این خزان گریزان. دستان مرا در دشت ولایت بکارید. می خواهم دستهایم سبز شوند و عطر گل محمدی یابند و همراه با یاسها و شقایقها بر گفرد هرچه عشق به ولایت است طواف کنم.

می خواهم با هرچه علی که زخم «نهروان» خورده و درد «جمل» بر سینه اش سنگینی می کند پیمان بندم. با هر مرد آسمانزاد که فراتر از باورهای زمینی می اندیشد و پیامهای عرشی اش باران آسا بر قلبهای تفتیده امت فرو می بارد و حیاتی سبز را به ارمغان می آورد.

با هرچه محمد

با هرچه علی

با هرچه رهبر محمدی و علوی.

ص: ۹۰

۱- سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۰.

۲- سوره مائده (۵)، آیه ۱۰۵.

اللَّهُمَّ كَمَا جَعَلْتَ قَلْبِي بِنُذُفِكْرِهِمْ مَعْمُفُوراً، فَاجْعَلْ سَفَاحِي بِنُفْضِيهِمْ مَشْهُفُوراً وَافْنُ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَ لِفَقَائِهِمْ
الْمُوتِفَ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِفَادِكَ حَتْمًا... فَأَبْعَثْنِي عَفْنِدَ خِفْرِ فُجْهِهِمْ ظَاهِرًا مَفْنُ حَفْرِ تِي مَفُوتِرًا كَفْنِي حَتَّى افْجَاهِدَ
بَيْنَ يَدَيْهِمْ فِي الصِّفِّ الَّذِي أَتَيْتَ عَلَى أَهْلِهِمْ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتَ: كَأَنَّهُمْ بَفْنِيَانُ مَرُصْفُوصٌ.

اللَّهُمَّ طَالَ الْاِفْتِظَارُ، وَ شَمَفَتْ بَفْنَا الْفَفْجَارُ، وَ صَعَبَ عَلَيْنَا الْاِفْتِنْفَارُ...

بارالها! همان گونه که دلم را به یاد مولایم آبادان ساختی، سلاحم را نیز برای یاریش از نیام بیرون آر؛ و اگر مرگ، این
قضای حتمی بر بندگانت، بین من و دیدار حضرتش فاصله افکند، هنگام ظهور آن عزیز مرا در حالی که کفن بر تن آراسته
ام، از قبر برانگیز، تا در رکاب آن حضرت به جهاد برخیزم؛ آری، در همان صف و در شمار همان رزمندگان که در کتاب
خویش (قرآن) مدح و ثنایشان کرده و گفته ای: «آنان بسان سدی پولادین، سخت محکم و پرصلابت اند.»

بارالها! این انتظار بس طولانی شد؛ و بدکاران بسی ما را شماتت کردند، و فتح و پیروزی بر ما سخت گردید... (پس دیگر، او
را به فریاد تمامی مستضعفان و مظلومان برسان).

آمین ×. مفاتیح الجنان

مترجم: م. ظهرابی

جنگ صلیبی با مسلمانان در ایتالیا

اسقف اعظم بولونا، کاردینال جیاکومو بیفی، از حرف حساب و بی پرده خوشش می آید. این کاردینال هفتاد و سه ساله اواسط سپتامبر هشدار داد که اگر اروپا دوباره به مسیحیت روی نیاورد، گسترش اسلام اروپا بویژه ایتالیا را تهدید می کند و به زعم او اسلام پیروز خواهد گشت.

براساس چنین طرز تفکری او معتقد است، باید شرایط برای مهاجرت کاتولیکهای لهستانی و فیلیپینی مساعدتر شود و در عوض از ورود مهاجران آلبانیایی، آفریقایی و مراکشی جلوگیری شود.

این سخنان شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت و سیاستمداران ایتالیایی با توجه به وابستگیهای حزبی و گروهی خود در این مورد عکس العمل نشان دادند. خانم لیویاتورچو وزیر امور اجتماعی از حزب دمکرات چپ که در تدوین قانون فعلی مهاجرت نقش داشته است، این گونه موضع گیری را در شرایط کنونی «غیر قابل تصور» تلقی می کند. در حالیکه جناح راست مخالف دولت به تمجید از این سخنان پرداخته بود. و لیگ شمال طی موضع گیری خود در این خصوص اعلام کرد: «کاردینال بیفی یک تابوی قدیمی را شکسته است.»

اسقف اعظم بولونا بدون توجه به چنین عکس العملهای شدیداللحنی علیه سخنانش، در آخرین سخنرانی اش زندگی مسالمت آمیز مسلمانان در کنار مسیحیان را مورد تردید قرار داد. او حقوق خانواده در اروپا را غیر قابل مقایسه با کشورهای مسلمان می داند. و در این خصوص به موضوعاتی همچون تعدد زوجات و محرومیت‌های زنان در کشورهای اسلامی اشاره می کند.

کاردینال بیفی در ادامه می افزاید، در آینده مساجد و مراکز اسلامی در اروپا در صورتی باید ساخته شود که ما نیز اجازه داشته باشیم در کشورهای اسلامی کلیسا بسازیم. این قابل تحمل نیست که آنها در ایتالیا دائماً به ساخت مساجد و مراکز اسلامی مشغول باشند و در همان حال مبلغان ما در کشورهای اسلامی رسماً اجازه حمل صلیب نداشته باشند، چه رسد به اینکه محلی برای انجام فرائض دینی خود داشته باشند. کاردینال بیفی خواستار آن است که دولت از هویت مسیحی - کاتولیک ایتالیا حمایت کند.

برای این روحانی بلندپایه مسیحی گسترش پروتستان و حمایت از مسیحیان در وهله نخست از اهمیت برخوردار است. نفرت از خارجی‌ان نیز انتقادی است که به او وارد نیست چرا که او خود کلیساهایی را برای اسکان موقت مهاجران اختصاص داده است. در ایتالیا ۱۳۰ مسجد رسماً به فعالیت مشغول هستند. بزرگترین این مسجدها در رم احداث شده است و ارتفاع مناره آن به اندازه ارتفاع گنبد کلیسای سانکت پتر است. (۱)

رومانو پرودی رییس کمیسیون اروپایی بتازگی و در یک اقدام غیرمنتظره در مراسم افتتاح معبد سیکها (یکی از ادیان هندی) در «نولارا امیلیا رومانا» شرکت کرد. (۲)

او در سخنرانی کوتاهی این نکته را مورد تأکید قرار داد که اروپای جدید کانون آزادی ادیان است. حضور رومانو پرودی، که خود از حزب دمکرات مسیحی و از شهر بولونا به قدرت رسیده است در این مراسم بعنوان پاسخ به اظهارات کاردینال بیفی قلمداد می گردد.

پی نوشتها:

× ترجمان سیاسی، سال پنجم، ش ۴۴، ۲۰ مهر ۱۳۷۹، ترجمه مقاله ای با عنوان:

Kreuzzug gegen islamische

Einwanderung in Italien

دی ولت، ۴ اکتبر ۲۰۰۰ برابر با ۷۹/۷/۱۳

ص: ۹۳

Sankt peter -۱

Romagna - Novellaral Emilia -۲

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام على المهدي و على آباءه

سومین اجلاس دوسالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی صبح روز سه شنبه هفدهم آبانماه سال جاری با حضور علما، اندیشمندان و شخصیت‌های علمی و سیاسی و فرهنگی به داخلی و خارجی در سالن مرکز آفرینش‌های هنری واقع در خیابان حجاب شهر تهران شروع به کار کرد.

مراسم افتتاحیه پس از نواخته شدن سرود جمهوری اسلامی و تلاوت آیاتی چند از قرآن مجید با سخنرانی مقدماتی حجه‌الاسلام محمدی عراقی رئیس سازمان تبلیغات اسلامی ادامه یافت که عبارت بود گزارشی از فعالیتهای اجلاس طی سالهای گذشته. وی ضمن خیر مقدم به کلیه میهمانان و تبریک میلاد حضرت گفت: سومین اجلاس دوسالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی با هدف تبیین علمی نظریه نجات بشریت با رویکرد اجتماعی، فرهنگی و تربیتی گشایش می یابد. وی ادامه داد: باید بپذیریم در دو دهه گذشته آنطور که مورد انتظار بوده است به موضوع مهدویت و انتظار توجه کافی نشده است. البته باید از علمای ارجمندی که طی قرون اخیر از دوران معاصر آثار گرانسنگی در زمینه مهدویت به یادگار گذاشته اند قدردانی کنیم اما باید بدانیم آنچه که انجام گرفته است نسبت به آنچه که باید انجام بگیرد خیلی ناچیز است.

وی با اشاره به تاریخچه برگزاری اجلاس گفت: سال ۱۳۷۴ یک اجلاس مقدماتی و پس از آن هر دو سال یکبار شاهد برگزاری اجلاس توسط دبیرخانه دائمی بوده ایم. وی تأکید کرد: گفتمان انتظار و مهدویت به معنای تمام آن باید در دستور کار جهان تشنه عدالت و معنویت قرار گیرد. بی شک ریشه بسیاری از بی عدالتیها، تبعیض ها و ظلمهایی که بشر امروز از آن رنج می برد همانند مصیبت‌های مردم فلسطین به خلأ رهبری عادل و الهی در جامعه انسانی برمی گردد.

وی ارسال مقالات متعدد علمی و پژوهشی از داخل و خارج کشور را نشانه اشتیاق جامعه جهانی به موضوع مهدویت دانست و گفت: ادبیات انتظار بسیار گسترده است و می توان گفت یکی از گسترده ترین مفاهیم در فرهنگ عمومی و جامعه جهانی است و ادامه داد: یکی از مهمترین موضوعاتی که باید به آن توجه کرد یافتن راهی برای طرح مسأله مهدویت به شیواترین بیان برای تمام مقاطع تحصیلی است.

در میان برنامه ها در تمام طول مدت اجلاس مجریان با قرائت اشعاری زیبا و شیوا فضا را بیش از پیش به نام و یاد حضرتش عطر آگین می کردند.

صبح اولین روز اجلاس یا؛ سخنرانی حجهالاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی ادامه یافت. وی پس از تبریک فرخنده عید ولادت حضرت و ضرورت پرداختن به مسأله مهدویت خاطر نشان ساخت: شبهات امروز تجدید همان شبهات قدیمی است که با ادبیاتی جدید بیان می شود... همچنین تعداد زیادی سایت در اینترنت تأسیس کرده اند و مدام به شبهه سازی می پردازند. ایشان ادامه دادند: به صورت عادی مسأله مهدویت مسأله روز جهان غرب و لیبرال نیست پس چرا کارشکنی می کنند؟ به خاطر یکی از ابعاد وجودی حضرت حجت، عَجَلُ اللَّهِ تعالی فرجه، که ولایت فقیه و اسلام ناب است. با توجه به اینکه در این چند دهه ناظر تأثیر شگرف نیابت حضرت مهدی، علیه السلام، در همه دنیا هستیم طبیعی است آنها که به دنیایی تک قطبی و مروج دهکده جهانی هستند روی این مسأله حساس شوند. قبلاً استکبار از دید اختلاف افکنی بر این قضیه شبهه وارد می کرد. اگر ما شاهد ظهور مهدی های کاذب بوده ایم و می دیدیم که مدعیان سر از غرب در آورده اند، خوب آن موقع هدف این کارشان ایجاد نفاق و تضعیف دنیای اسلام و درگیری شیعه و سنی بوده ولی امروز علاوه بر آن روی ولایت فقیه شبهه افکنی می کنند که برای ما پایه و اساس است و مهدویت زمینه استفاده از این اصل شده است و فکر نکنید زمزمه برخی افراد داخلی می تواند بی ارتباط با آنها باشد. وی ادامه داد:

روایتی است که ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، زمانی است که همه کسانی که مدعی نجات زمین هستند امتحان خود را پس داده اند و بشر به ماهیت کاذب آنها پی برده باشد.

صبح اولین روز اجلاس با مدیحه سرایی و توسل به پیشگاه حضرتش توس برادر ارضی ادامه یافت و عطر حضورش را به مشام و سینه های عاشقان حاضر در جلسه رسانید.

آخرین برنامه پیش از ظهر اول سخنرانی آیت الله حائری شیرازی نماینده محترم ولی فقیه و امام جمعه شیراز بود که درباره رابطه شناخت حضرت مهدی، علیه السلام، و انسان شناسی به صحبت پرداختند. ایشان فرمودند: انسان شناسی، برای شناختن بهتر امام زمان، علیه السلام، است و مشکل اصلی زمان ما جهل انسان در انسان شناسی است... نگاه ابزار گرایانه به علم برای شناختن اشیاء مختلف این کمک را به انسان می کند که خودش را بالاتر از آن ببیند که در علم خودش گنجانده شود.

ایشان تأکید کردند یأس انسان از احاطه به وجود خودش قدم بزرگی است برای اینکه زمینه فرج را دریافت کند. اگر قرار باشد انسان در حرکت تکاملی به پیش رود، تفاوت میان آنچه هست و آنچه باید باشد اختلاف پتانسیلی است که ترمودینامیک حرکت او را فراهم می کند.

معظم له ادامه دادند: هر قدم علمی، دو قدم رشد را برای انسان فراهم می کند. آنچه که هست روز به روز کوچکتر خواهد شد یعنی بشر به اشتباهات خودش بهتر از گذشته پی خواهد برد و آنچه را که هست به طریقه ای جدیدتر در آینده نزدیک دریافت خواهد کرد. علم در آینده نزدیک شکسته خواهد شد و انسان به این نتیجه خواهد رسید که مشکل او را علم حل نمی کند و با توسعه علم نمی توان امنیت را فراهم کرد.

ایشان تصریح کردند: آن حضرت وقتی ظهور خواهند کرد که انسانها از قبل نیازمند او شده باشند و این نیازمندی در جانشان رسوخ کرده باشد.

و در نهایت فرمودند: بشر امروز بتدریج به سمت تسلیم شدن مطلق در برابر خداوند می رود و این تسلیم موجبات آزادی انسان را به معنای واقعی کلمه فراهم می کند.

شرکت کنندگان در جلسه جهت اقامه نماز، صرف نهار و استراحت سالن را ترک کردند. در طول این فاصله آنچه دیدنی بود صحنه های مصاحبه توسط صدا و سیما، دبیرخانه اجلاس، مؤسسات و مجموعه های مختلف از حاضرین داخلی و خارجی بود که معمولاً در تمامی جلسات صحبت های دوستانه علما و رجال مملکتی با شرکت کنندگان و مصاحبه گران هم چشم نوازی می نمود.

×××

برنامه های عصر اولین روز اجلاس با قرائت مقاله «المخلص فی سففر اشعیاء»، توسط آقای معروف عبدالمجید محقق مصری که دارای مدرک فوق لیسانس زبانهای سامی از دانشگاه الازهر و لیسانس باستان شناسی کلاسیک از دانشگاه زوریخ سوئیس است.

وی اذعان کرد: اندیشه خلاصی و خلاص کننده در تمام میراث فرهنگی بشریت وجود دارد. در یک نگاه کلی به کتب آسمانی دیگر ادیان بخصوص تورات به صورت ویژه در «سففر اشعیاء» بیشتر از سففرهای دیگر به این مسأله توجه شده است. وی در ادامه گفت: از جمله نکات مهمی که می توانم درباره سففر اشعیاء بگویم این است که جملاتی که در این سفر پیرامون خلاص کننده آمده است با احادیث اسلامی مشابهت زیادی دارد.

و در ادامه با اشاره به سه خلاص کننده و منجی که در سفر اشعیاء به آنها اشاره شده است گفت: دو تن از این منجیان که یکی از آنها حضرت مسیح و دیگری کوروش پادشاه ایرانی است نامشان ذکر شده اما از منجی سوم اسمی برده نشده و فقط اوصاف و علامات کلی او ذکر شده است که با نگرشی کلی به متون دینی به این نتیجه می رسیم که سومین نفر همان امام مهدی، علیه السلام، است.

وی دلیل این ادعا را چنین بیان کرد: که دلیل اول این است که حضرت عیسی با اینکه از طرف خداوند مبعوث شده بود ولی موفق به تشکیل حکومت نشد و کوروش با اینکه بنی اسرائیل را از دست بابلیان نجات داد اما از طرف خداوند مبعوث نشده بود و موفق به تشکیل حکومت واحد جهانی نشد. دوم اینکه در سفر اشعیا آنجا که به نجات دهنده اشاره می کند با عبارت «یسا» از او نام می برد که احتمالاً تعریف شده «یاسین» است و کنایه از حضرت رسول، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، می باشد. و سوم اینکه همین ظهور مدعیان دروغین مخلص بودن در طول تاریخ نشان می دهد که حضرت مسیح و کوروش نجات دهنده های بشریت نبودند و گرنه بعد از آنها دیگر کسی تلاش نمی کرد به دروغ ادعای نجات دهندگی بشر را داشته باشد.

پس از قرائت مقاله جناب حجه الاسلام والمسلمین محمدیان نماینده ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان و بانی و مؤسس و طراح اولیه و اصلی اجلاس به بیان نحوه شکل گیری آن و عنایات حضرت بر اجلاس طی این سالها بدینگونه پرداختند:

سال ۷۴ بود که از آقای قرائتی درخواست کردیم اجلاس سراسری نماز را در شهر زاهدان برگزار کنند. اما ایشان به دلایلی قبول نکردند و ما تصمیم گرفتیم خودمان اجلاس نمازی در شهر برگزار کنیم که بسیار موفقیت آمیز بود و خود آقای قرائتی هم شرکت کردند. این مسأله باعث تشویق ما شد و تصمیم گرفتیم سمینار مشابهی نیز درباره امام زمان، علیه السلام، در این استان برگزار کنیم.

ایشان ضمن تشریح وضعیت فرهنگی استان و فعالیتهای تبلیغی و هایت بر علیه حضرت گفتند: در ابتدای امر دعوت ما از علمای اعلام نتیجه نمی داد و بسیاری از آنها با عذرخواهی دعوت ما را در می کردند. لذا با دلی شکسته شروع به استمداد از حضرتش کردم و از خود ایشان کمک خواستم.

معظم له در حالیکه اشکهای روان زینت بخش چهره نورانشان شده بود و گاه هم صدای گریه شان موسیقی متن سخنرانشان می شد ادامه دادند: گویا این استغاثه و خواهش بی تأثیر نبود و ناگهان مثل معجزه ای که اتفاق بیفتد آیات کرام امامی کاشانی، خرازی، رسولی محلاتی و بسیاری از بزرگان کشور دعوت ما را برای شرکت در این اجلاس پذیرفتند و من مطمئنم این سمینار راه می افتد و گسترش نیز پیدا می کند چرا که خود حضرت عنایت به این محفل داشته و دارند. امام جمعه محترم زاهدان همچنین با تأثیر انتظار در ایجاد شادابی در جامعه خاطر نشان ساخت: همه فریادهایی که امروزه درباره حقوق بشر زده می شود دروغی بیش نیست و کشتار مسلمانان در فلسطین نشانه صحت این ادعاست. مردم فلسطین امروز نیاز به منجی را به معنای واقعی کلمه درک می کنند. چرا که هرچه رنجها و مصیبتهای بشر بیشتر شود انتظار او برای رسیدن به منجی بیشتر شود.

در پایان سخنرانی ابراز امیدواری کردند که این سمینار جهانی شود و همه عاشقان حضرتش که مشغول خدمتگزاری در راه اعتلای اندیشه مهدوی در جامعه هستند جزء سربازان آن حضرت قرار گیرند.

به جهت تأخیری که در آغاز برنامه رخ داده بود برنامه قرائت مقاله توسط حجهالاسلام پسندیده به روز بعد موکول شد و حجهالاسلام قرائتی هم به طور خلاصه صحبت‌های خویش را بیان کرد که سال پیش جوانی پیش من آمد و گفت: شما راه را گم کرده اید چرا اینقدر برای اثبات ولایت فقیه تلاش می کنید و به فکر امام زمان، علیه السلام، نیستید؟ اگر سعی کنید نقش ایشان را بگوئید ولایت فقیه خودبه خود ثابت می شود.

وی با اشاره به اینکه پس از این صحبت با چند تن دیگر به نزد مقام معظم رهبری رفته و پس از آن تصمیم را بر آن نهادند که بنیاد فرهنگی امام مهدی، علیه السلام، تأسیس شود و کتب ثقیل درباره حضرت را تلخیص کرده و به زبان ساده در اختیار عوام قرار دهند و بنا شده که در تمامی مقاطع درسی مطالبی راجع به حضرت گنجانده شود و گفت: از همه شعرا دعوت کردیم که بیایند و درباره حضرت شعر بسرایند و تمام رسانه های کشور نیز جهت انتشار مطالب اعلام آمادگی کرده اند.

پس از سخنرانی حجهالاسلام قرائتی حضرت آیت الله امامی کاشانی زینت بخش محفل شیفتگان و علاقه مندان حضرتش گشتند و با صحبت‌های خویش بر نورانیت جلسه افزودند. ایشان ضمن اشاره به اصالت مباحث مهدویت عنوان بحث و سخنرانی خویش را رویکرد جهان امروز به این مقوله بیان کردند و فرمودند: سی درصد از مردم در میان جمعیت مسیحیان جهان فقط به عیاشی مشغولند و به هیچ عنوان به مسائل معنوی توجه ندارند. سی درصد دیگر متوجه مفاهیم مکتبی هستند که در زیرمجموعه آن مهدویت را نیز بررسی می کنند.

چهل درصد دیگر از اینها نسبت به این نوع مسائل کاملاً بی تفاوتند که شاید با تبلیغات صحیح بتوان آنها را به سمت معنویات جلب کرد.

ایشان پس از اشاره به جنبه های اختلاف در دیدگاههای مسیحیان گفتند: اُمّیا میان همه آنها این اتفاق نظر وجود دارد که حضرت مسیح زنده است او مظهر فیض خدا بر روی زمین و مظهر اسماء الحسنی است و روزی نیز ظهور خواهد کرد.

معظم له پس از اشاره به مباحثاتشان با «ژان گیتون» فیلسوف فرانسوی خاطرنشان ساختند: او به این دلیل حرف اسلام را قبول داشت که می دید اسلام دستور زندگی برای انسان ارائه می کند، اما مسیحیت از ابتدای تولد کودک را متوجه مرگ می کند.

ایشان آفت بحث مهدویت را در مسیحیت چنین برشمردند: در مسیحیت اعتقاد بر این است که دین از حکومت جداست فلذا مسیح پس از ظهور فقط مصلح است و حکومت نخواهد کرد و پس از اشاره به برخی تحریفاتی که در کتب اهل سنت راجع به بحث مهدویت اخیراً انجام شده است فرمودند: البته با وجود همه تحریفها موضوع مهدویت از چنان عمق و ارزشی برخوردار است که این گردبادها به هیچ وجه نمی تواند به آن صدمه ای وارد کند.

سخنرانی معظم له به جهت تقارن با وقت اذان و نماز مغرب تعطیل و باقی مباحث به جلسه پرسش و پاسخ شب بعد موکول شد.

در حاشیه برنامه های بعدازظهر روز اول اجلاس گروه سرود مدرسه راهنمایی رسالت تهران به اجراء سرودی زیبا با عنوان «السلام» پرداختند که حال معنوی خاصی به حضار داد. که این سرود به علاوه سرود «آقاجون» در مراسم اختتامیه هم مجدداً اجرا شد که موجب تحسین بیانی و عملی حضار که همان، اشکهای روان از دیدگانشان بود، گردید.

پایان بخش برنامه های روز اول که پس از نماز مغرب و عشاء برگزار شد برپایی شب شعر انتظار با همکاری مرکز آفرینشهای ادبی حوزه هنری بود و از آثار آقایان محمود شاهرخ، ضیاءالدین شفیعی، مرتضی نوربخش، عباس براتی پور، غلامحسین عمرانی، امیرعلی مصدق، اکبر بهدادوند، محمد عباس سجادی، شهرام مقدسی، علی رضا، جواد محقق و خانم میرسلیمی استفاده شد و این برنامه مثل دیگر برنامه ها مورد توجه شرکت کنندگان در اجلاس قرار گرفت.

روز دوم اجلاس:

پس از تلاوت آیات نورانی قرآن کریم آقای محمد مطیع الرحمن از کشور بنگلادش مقاله خود را پیرامون تأثیر مهدویت بر علمای شیعه که بررسی آثار غیبت بر علما تا دوران صفویه و معاصر بود را قرائت و نحوه رشد تواناییهای اجتهاد در میان ایشان را تبیین نمود. این مقاله به زبان انگلیسی نگارش یافته بود و با ترجمه همزمان قرائت شد.

سپس سردار سرلشکر سیدرحیم صفوی به قرائت مقاله خویش با عنوان ویژگیهای یاوران مهدی، علیه السلام، که مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل بود پرداختند و این خصوصیات را از نظر ایمان، اطاعت و شجاعت و با عناوینی نظیر محکمتر از پاره های فولاد، عقابان تیزچنگ، سخت تر از صخره ها، قاریان قرآن، راهبان شب و شیران روز... توضیح و تبیین نمودند.

سخنران صبح دوم جناب علامه عسکری بود که ایشان پس از تبریک میلاد قطب عالم بشریت با استناد به آیه اول سوره بقره قرآن هدایت برای کسانی دانست که ایمان به غیب دارند.

مباحثی را که ایشان طی سخنرانی مورد نقد و بررسی قرار دادند عبارت بودند: اشتراک همه ادیان و عقاید و مذاهب درباره وجود منجی آخرالزمان و وضوح بیشتر این مطلب در قرآن و اسلام به خاطر عدم تحریف کتاب آسمانی، کم کاری و کاستی حوزه های علمیه و رسانه های جمعی در تبلیغ این مسأله، فضیلت شیعیان بر پیروان مکتب خلفا در بحث نگهداری و نقل حدیث و کتاب جامع حضرت امیر، علیه السلام، نشانه های ظهور و دسته بندی آنها، عمل کردن حضرت مهدی، علیه السلام، در قضاوتها بر طبق علم خویش به خلاف رویه دیگر معصومین، علیهم السلام، و رجعت.

در ادامه ایشان به سؤالات برخی حضار پاسخ دادند. به عنوان مثال درباره وظیفه ما در سالگرد نیمه شعبان فرمودند: ما باید جشن بگیریم و جشن گرفتن هم چراغانی نیست ما اصلاً در اسلام چراغانی نداریم، مثلاً می توانید غذا درست کنید و به فقرا بدهید و امثال این کارها.

و یا در رابطه با نحوه جنگیدن حضرت فرمودند: به نظر من جنگیدن امام زمان، علیه السلام، با همان شمشیر است و همه تجهیزات اتمی و تکنولوژیک امروزی از بین می رود چرا که جنگیدن اخلاقی با تجهیزات امروزی امکان پذیر نیست. فکر کنید اگر بخواهند برای جنگیدن با یک مملکت از بمب اتم استفاده کنند این باعث مرگ یک طفل معصوم هم می شود. به همین دلیل من فکر می کنم جنگ فقط با همان شمشیر صورت می گیرد.

حضرت علامه با حلول وقت نماز پاسخگویی به باقی سؤالات را خاتمه داده و حضار جلسه را برای اقامه نماز ترک کردند.

برنامه آغازین بعدازظهر دوم قرائت مقاله آرمان شهر دینی و آرمان شهر حکیم فارابی توسط آقای غلامحسین احمدی بود. وی در این مقاله بیان نمود: مسأله انتظار و منتظرانه زیستن ریشه در اندرون انسانها دارد و انسان به امید آنکه روزی انتظارش دست یابد نور امید را در دل خویش زنده نگه می دارد.

وی در ادامه گفت: در نظر فارابی، انسان موجودی است که ضرورت حیات، او را به جامعه فرا می خواند و در مقابله با دیگران است که می تواند به کمالات مطلوبش دست یابد.

ایشان در ادامه با قیاس میان دو نوع آرمانشهر گفت: فیلسوفان از یک طرف و ادیان از طرف دیگر، مدینه آرمانی را توصیف کرده اند... در نگاه فیلسوفان این مفهوم بار ایدئولوژیکی نداشته و لذا کمتر درصدد تغییر وضع موجود بودند و در پایان چنین گفت: فارابی به تحلیل یک جامعه آرمانی پرداخته و هرگز راه دستیابی بدان را تبیین نکرده است اما در سنت دقیقاً آورده شده که مهدی، علیه السلام، با شمشیر قیام خواهد کرد و با یک انقلاب همه جانبه، همراه با مصائب و رنجهای فراوان به جامعه آرمانی دست خواهد یافت.

پس از این مقاله مولوی عبدالرحمن ملازهی امام جمعه اهل سنت چابهار به تبیین دیدگاه پیروان مکتب خلفا راجع به حضرت مهدی، علیه السلام، نمود. وی پس از اشاره به مشترکات بسیار میان شیعه و سنی در این رابطه و تألیف کتب بسیار توسط علمای ایشان در رابطه با حضرت مهدی، علیه السلام، و مقابله جدی با منکرین در پایان گفت: همانگونه که ما از اسامی همه امامان تبرک می جوئیم نسبت به نام حضرت مهدی، علیه السلام، نیز ارادت خاصی داریم و من نام فرزندم را به همین دلیل مهدی گذاشته ام. وی اظهار امیدواری کرد اینگونه مجالس موجبات نزدیکی و وحدت میان شیعه و ایشان را فراهم آورد.

در ادامه برنامه های دومین روز اجلاس بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی، علیه السلام، حضرت آیت الله خزعلی زید عزه آنگونه که شایسته بود نیمه شعبان و نوید ظهور حضرت را تبریک گفته و با استناد به تفاسیر مختلف از شیعه و سنی مفهوم هدایت را تشریح کرده به رابطه میان آن ولایت اهل بیت، علیهم السلام، اشاره کردند و پس از تبیین نگرشهای مردم نسبت به نظام اجتماعی تصریح کردند: وقتی حضرت مهدی، علیه السلام، ظهور کنند مردم خداسالار می شوند.

ایشان انتظار را مفهومی جهانی و متعلق به همه ملل دانسته و گفتند: الآن در آمریکا اعتقاد پیدا کرده اند که مردی می آید و همه کاخهای ظلم و جور را خراب می کند. آنها فیلمی هم در این رابطه ساخته اند که من این فیلم را دیده ام. علت این انتظار را سردرگمی و خستگی مردم از شعارهای تو خالی دانستند و فهم خلاصی دنیا در پایان تاریخ را نتیجه سطح شعور بشر بیان کردند.

ایشان زمزمه تک قطبی شدن جهان را طبیعی معرفی کرده و گفتند: مردم باید تا رسیدن قطب عالم وجود و تک قطبی شدن واقعی جهان نسبت به این مفهوم مأنوس شوند. سپس به همه مسلمین توصیه کردند در مواقع گرفتاری به حضرت رجوع کنند و تصریح کردند: این مرد بسیار مهربان است و من بعینه دیده ام که رجوع به ایشان مشکلات ما را حل می کند. آنها که بخواهند امام مهدی، علیه السلام، را انکار کنند همانند کسانی هستند که بخواهند خدا را انکار کنند.

در ادامه ایشان به بیان نمونه هایی از عنایات حضرت مهدی، علیه السلام، به انقلاب و نظام طی نیم قرن گذشته پرداخته و حاضرین را متنبه و متأثر گردانیدند.

برنامه پیش از اذان مغرب قرائت مقاله خراسانیان و مسئولیت آنان در عصر ظهور به زبان عربی شیرین و فصیح و با شور و احساسات فراوان توسط حجهالاسلام والمسلمین علی کورانی بود که خستگی ناشی از فشرده گی برنامه ها را از تن حصار بدر کرد و احسنت ایشان را برانگیخت. ایشان با اشاره به اینکه برخی مخالف حکومت دینی هستند و حکومتهای لائیک هم از تحقق آن جلوگیری می کنند گفتند: پس چرا در راه تأیید اسرائیل که دارای یک حکومت نژادپرست است اینقدر تلاش می کنید؟ غرب دروغ می گوید، دین یهود از نظر آنها باید حکومت کند و دولتشان را هم باید بر خاک دیگران برپا کنند. آنها حاضرند هزینه این حکومت را متقبل شوند.

وی در ادامه به اینکه در حال حاضر و پس از انقلاب دنیای اسلام اعم از شیعه و سنی هم چشم به ایران دوخته اند و هم به ایرانیان زمینه ساز ظهور افتخار می کنند بیان نمودند که شما اصلاً نیازی به التفاط ندارید، نیازی به نظر انداختن شرق و غرب ندارید. چرا که الآن غریبها خود به اسلام و متعلقاتش رو آورده اند و با اشاره به برخی از این نمونه رویکردها مثل استفاده از نظام اجازه که در حوزه های علمیه اسلامی رایج است در کشورهایی نظیر آمریکا اشاره کرده و گفتند: در عصری که اندیشه غرب در آن شیوع یافته و مسلمانان به میزان زیادی تحت تأثیر آن واقع گردیده اند، مسلمانان زمینه ساز ظهور، حق دارند به اندیشه اسلامی و عدالت اسلام افتخار نمایند.

ترجمه مقاله شیوا و زیبای ایشان پس از نماز مغرب و عشاء قرائت شد که البته شور قرائت اصل مقاله را نداشت و در مدتی بیش از ۲ ساعت ایشان به همراهی حضرت آیت الله کاشانی به پاسخگویی سؤالات شرکت کنندگان در اجلاس پرداختند که

به علت اینکه بناست تمام ا

ص: ۱۰۰

نام کتاب: سیمای علی، علیه السلام در آینه شعر فارسی، جلد اول

مؤلف: رضا ثابتی

به کوشش و با مقدمه فرید پورمصطفی

ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

چاپ اول: ۱۳۷۹، ۳۰۶ صفحه

قیمت: ۱۴۰۰۰ ریال کتاب سیمای علی، علیه السلام، در آینه شعر فارسی همزمان با سال امام علی، علیه السلام، انتشار یافته و شامل مجموعه اشعاری از شاعران مختلف در مدح و ستایش مولای متقیان می باشد. این کتاب پیش از این با نام «تذکره علوی» در سال ۱۳۳۴ منتشر شده بوده و حالا به مناسبت سال امیرالمؤمنین، علیه السلام، به همت کوششگر تجدید چاپ شده است. کتاب شامل ۱۵۰ شعر از شاعران مختلف است که کوتاهترین آنها تک بیتی و بلندترین آنها همچون اشعار صفی علیشاه، فواد و ظهیرالسلام زاده دزفولی بیش از هفتاد بیت را شامل می شوند. گرچه مؤلف در مقدمه کتاب گفته که اشعار «عموماً متعلق به شاعرانی است که از عهد صفویه به بعد در ایران ظهور کرده اند، اما از اشعار متقدم همچون سروده های سعدی، شاه نعمت الله ولی، فردوسی، مولوی، عطار، کسایی مروزی، سنایی، حافظ هم در مجموعه به چشم می خورد. در کل مؤلف از تعریف خاصی برای گردآوری این مجموعه پیروی نکرده و این گردآوری بیشتر ذوقی بوده است. برای همین از شاعران طراز اول و نام آشنا گرفته تا شاعران ناشناس و گمنام نمونه هایی گزیده شده است. از نظر قالب هم در بین اشعار مجموعه تنوع کاملی دیده می شود و از مثنوی و قصیده تا غزل و رباعی و دوبیتی و مسمط و ترجیع و ترکیب می توان یافت. اگر چه از شاعران متأخر و منسوب به قرن حاضر نیز اشعاری انتخاب شده اما هیچ یک از شعرها در قالب نو یا نیمایی نیست. تنظیم اشعار نیز نامشخص است و از اسلوب خاصی پیروی نمی کند. نویسنده تقریظ کتاب در چاپ اول و فهرست شاعران منتخب حکایت از تعلق خاطر احتمالی گردآورنده به طریقت اویسیه دارد. کتاب با دو شعر از مؤلف به پایان می رسد.

شاید این تصور پیش آید که کتابی که پس از تنها چهل و پنج سال تجدید چاپ می شود نیاز به کوششگر ندارد، اما کوششگر در مقدمه خود توضیح داده که قصد انتشار مجموعه ای چند جلدی شامل اشعار مربوط مولی الموحیدین را داشته و وقتی به مجموعه ای آماده از مؤلفی دیگر برخورد به خاطر حفظ حرمت و پاسداشت زحمات او از نقل اشعار این مجموعه در کتابهای خود، خودداری کرده و آن کتاب را عیناً تجدید چاپ کرده است. با اینهمه با توجه به اینکه چنین کتابی منحصر به فرد نیست و مجموعه های گردآوری شده با موضوع مدح مولا فراوان اند همچون کتاب مناقب علوی در شعر پارسی که به کوشش احمد احمدی بیرجندی سال ۱۳۶۶ توسط بنیاد پژوهشهای اسلامی منتشر شد و از قدمت و ارزش تاریخی خاصی هم برخوردار نیست، جا داشت کوششگر مداخله

بیشتری در اصل کتاب کند و مطابق قواعد کتابشناختی روز به تصحیح و تکمیل متن اصلی بپردازد. فی المثل برخی شاعران ناشناخته تر را معرفی کند، و یا ترتیب اشعار را بر حسب توالی تاریخی و یا براساس حروف الفبایی عنوان شعر یا نام شاعر نظامی ببخشد.

در هر حال کتاب حاضر به دلیل ارایه نمونه های متنوعی از جلوه های ارادت به امام المتقین علی، علیه السلام، در طول تاریخ ادبیات پارسی مجموعه ای نغز و خواندنی است و می تواند منبع قابل توجهی برای علاقه مندان به شعر فارسی و شعر مذهبی و همچنین پژوهشگران، مداحان و واعظان و... به شمار آید.

ص: ۱۰۲

عن المفضل بن عمر، عن ابي عبدالله، عليه السلام، قال:

أَقْرَبُ مَا يَكْفُونُ الْعِبَادَ فَلَئِى اللّٰهُفِ عَزَّوَجَلَّ وَ أَرْضَى مَا يَكْفُونُ عَنْهُمْ إِذَا افْتَقَدُوا حَفْجَهُ اللّٰهُفِ وَ لَمْ يَعْلَمُوا بِمَكَانِهِ، وَ هُمْ فِى ذَلِكْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حَفْجُ اللّٰهُفِ فَعَفْنِدَهَا فَتَوْقَعُوا الْفَرَجَ كَفَلَّ صِبَاحُفِ وَ مَسَاءُفِ... مفضل بن عمر از امام صادق، عليه السلام، نقل می کند که آن حضرت فرمود: بهترین حالات تقرب مردم به خدای عزوجل و بالاترین خشنودی او از آنها در زمانی است که حجت خدا را نیابند و جای او را ندانند؛ و با این حال، باور دارند که حجت‌های حق هیچ گاه باطل نمی شود (و آنان باید در راه خدا و دین او قدم بردارند). در چنین زمانی، هر روز و شام منتظر فرج باشید...

× اثبأهالهده، شىخ حرّ عاملى، ج ٦، ص ٤٠٦. ×

نکته ها:

- ۱- ارزش و اهمیت باور و شناخت نسبت به دین و حجت الهی در زمان غیبت، آن قدر زیاد و والاست که منتظران را به بالاترین و برترین مراتب تقرب و رضای الهی می رساند.
- ۲- امام و حجت الهی گرچه در ظاهر غایب است، اما دین و حجت حق را به بندگان می رساند و نمی گذارد کسانی که طالب حق و حقیقت هستند، به گمراهی و انحراف بیفتند.
- ۳- انتظار فرج باید در هر صبح و شام باشد؛ و منتظران براستی چشم انتظار باشند.
- ۴- انتظار راستین، ثمره و میوه شناخت، یقین و بصیرت است.

ص: ۱۰۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

